تفسیر نوجوان

(بر گرفته از تفسیر نمونه)

به اهتمام: دکتر محمد بیستونی

A new narration of holy
Qur'an for Teenager



بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر نوجوان

نویسنده:

محمد بیستونی

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر نوجوان: برگرفته از تفسیر نمونه جلد ۹

مشخصات کتاب

سرشناسه : بیستونی، محمد، ۱۳۳۷ -

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر نوجوان : برگرفته از تفسیر نمونه= A New Narration of holy Qur'an for teenager/ به اهتمام محمد بیستونی.

مشخصات نشر : قم: بیان جوان، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری : ۳۰ ج.؛۱۰×۱۴س م.

شابک : دوره:۹۷۸-۹۶۴-۵۶۴۰-۲۲-۲ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج.۱:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۲-۱ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج.۲:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۳-X ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج.۳:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۴-۸ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج.۴:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۵-۶ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۵:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۶-۴ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۶:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۷-۲ ؛ ج.۷:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۸-۰ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۸:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۹-۹ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۹:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۰-۰ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۱۰:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۱-۷ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۱۱:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۲-۴ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۱۲:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۳-۱ ؛ ج.۱۳ ۹۶۴-۵۶۴۰-۰۴-۸: ؛ ج.۱۴:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۵-۵ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۱۵:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۶-۲ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۱۶:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۷-۹ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۱۷:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۸-۶ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج.۱۸:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۹-۳ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۱۹:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۰-۹ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۲۰:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۱-۶ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۲۱:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۲-۳ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۲۲:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۳-۰ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۲۳:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۴-۷ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال : ج.۲۴:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۵-۴ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۲۵:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۶-۱ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۲۶ ۹۶۴-۵۶۴۰-۱۷-۸: ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۲۷:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۸-۵ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۲۸:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۹-۲ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۲۹:۹۶۴-۵۶۴۰-۲۰-۸ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۳۰:۹۶۴-۵۶۴۰-۲۱-۵

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : ج.۱ - ۳۰ (چاپ اول : ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۱ - ۳۰ (چاپ دوم: ۱۳۹۱) (فیپا).

یادداشت : کتاب حاضر برگرفته از کتاب " تفسیر نمونه " تالیف "مکارم شیرازی" است.

یادداشت : کتابنامه.

عنوان دیگر : تفسیر نمونه.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴ -- ادبیات کودکان و نوجوانان

شناسه افزوده : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ - . تفسیر نمونه

رده بندی کنگره : BP۹۸/ب۹۵ت۷۴ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی : [ج]۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۲۷۷۵۶

ص:۱

اشاره

تقدیم

به حضـرت ابراهیم خلیل اللّه علیه السلام ، او در نوجوانی وقتی ۱۳ ساله بود در حالی که همه مردم ماه و خورشـید و ستارگان و... راخـدای خود قرار داده بودنـد گفت : «من به جای چیزهایی که غروب می کننـد و ناپایدارنـد ، خـدای یکتا و ارزش های ماندگار را انتخاب می کنم» .

به حضرت اسماعیل فرزند ۱۲ ساله حضـرت ابراهیم خلیل اللّه علیهم السـلام ، او همان کسی است که در نوجوانی برای اجرای دستور خدا در ارتباط با قربانی شدن خود توسط پدر، اشتیاق داشت و مطیع فرمان خدای یکتا بود .

به حضـرت یوسف علیه السـلام که در نوجوانی آنگـاه که ۱۲ سـال داشت، برادرانش او را به بهانه تفریـح و سـرگرمی در چاه انداختند و در حالی که خطر مرگ او را

تهدید می کرد، با «توکّل به خدا و رفتار شایسته» به اوج قدرت و خوشبختی رسید .

ص:۴

به حضـرت علی اکبر نوجوان ۱۸ ساله حضـرت امام حسـین علیهم السـلام ، آن عزیزی که وقتی به وی خبر رسـید به زودی در کربلا شهید خواهد شد، فرمود: «چون در راه حق مبارزه می کنیم هیچ ترسی از مرگ ندارم» .

به حضـرت قاسم نوجوان ۱۳ سـاله امـام حسن علیهم السـلام که در کربلا ـ از او پرسـیده شـد مرگ را چگونه می بینی، فرمود: «مرگِ در راه خدا برای من از عسل شیرین تر است» .

و تقدیم به شهید حسین «فهمیده» آن نوجوان ۱۳ ساله که در جریان جنگ تحمیلی صدام علیه

ایران، سران کفر و استکبار و ابزار جنگی آنها را شرمنده خود ساخت .

و تقدیم به همه نوجوانان «فهمیده» در سراسر جهان .

ص:۵

متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه اللّه العظمی مکارم شیرازی»

درباره تفسیر نوجوان

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

قرآن کریم بهترین هدیه خداوند منّان به همه انسان ها در طول قرون و اعصار می باشد. بدون شک استفاده صحیح از این کتاب آسمانی و بکارگیری محتوای آن در زندگی، مستلزم تفکیک و موضوع بندی آیات، متناسب با مخاطبین مختلف خصوصا گروه های سنی کودک، نوجوان و جوان می باشد زیرا سراسر این کتاب به استناد آیات ۴۴ سوره فصّلت و ۸۲ اسراء و ۵۷ یونس برای شفا و درمان بیماری های جسمی و روحی انسان ها نازل شده و مانند داروخانه ای است که گرچه همه داروهای آن برای شفاست ولی طبعا «هر دارویی برای بیمار خاصی شفابخش تر است».

ص:۶

در همین راستا جناب آقای دکتر محمد بیستونی مسئول محترم مؤسسه قرآنی تفسیر جوان که اینجانب مدت ۱۰ سال در جریان فعالیتهای خوب ایشان در عرصه پژوهش های موضوعی قرآنی می باشم و قبلاً تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر جوان» خلاصه، ساده سازی و منتشر نموده است، اخیرا مطالب تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر نوجوان» با تکیه بر آیات متناسب با گروه سنی یادشده، گزینش و ساده سازی نموده است که در نوع خود بسیار جالب می باشد.

امیدوارم نوجوانان عزیز و خانواده محترم آنها از این سفره معنوی و پربرکت که خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت آنها را به همراه دارد، حداکثر استفاده را بنمایند.

ناصر مکارم شیرازی

۱/۱۲/۸۵

ص:۷

مقدمه

نوجوانی دوره خاصی از زندگی است که در جامعه ما در مقایسه با دوره کودکی و جوانی، کمتر به آن توجه می شود.

استقلال طلبی، پذیرش مسئولیت های اجتماعی، کنجکاوی هدفمند، اصرار بر کشف فوری مجهولات و طرح سؤالات پی در پی از ویژگی های شاخص این گروه سنی است.

برای پاسخگویی به این نیازها ، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام «تفسیر نوجوان» برگرفته از تفسیر نمونه تألیف حضرت آیه اللّه مکارم شیرازی را برای این گروه سنی منتشر نموده است. این تفسیر براساس ذائقه و سلیقه

ص:۸

نوجوانان عزیز و با انتخاب ۲۱۷۷ آیه از مجموع ۶۲۳۶

(۱۰) مقدمه

آیه قرآن کریم تنظیم شده و دارای ویژگی های زیراست:

از کل قرآن کریم فقط آیاتی انتخاب شده است که برای نوجوانان ملموس و قابل استفاده بوده و در زندگی روزمره آنها کاربردی باشد.

حجم مطالب کم و جمله بندی آنها ساده و خلاصه است .

همه آیات، روایات و کلمه های عربی اعرابگذاری شده است تا راحت خوانده یا آموزش داده شود .

قطع کتاب به اندازه کف دست انتخاب شده تا به راحتی در جیب قرار گرفته و در اوقات فراغت

ص:۹

یا انتظار به سادگی در دسترس قرار گیرد.

صفحه آرایی کتاب «شعرگونه و چشم نواز»

مقدمه (۱۱)

است و همه نیم خط ها در یک ردیف منظم شده اند تا چشم در موقع مطالعه خسته نشود.

امیدوارم نوجوانان عزیز از طریق مطالعه این تفسیر با دنیای زیبای قرآن کریم آشنا شده و پاسخ صحیح بسیاری از سؤالات خود را دریابند. بدون شک راز شادی، آرامش و خوشبختی در این دریای زیبا و متنوع نهفته است. خود را به امواج آن بسپارید تا حس تازه ای را تجربه کنید.

تهران تابستان ۱۳۸۷

دکتر محمد بیستونی

ص:۱۰

(۱۲) مقدمه

۸۸ قالَ الْمَلاَءُ الَّذینَ اسْتَکْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّکَ یا شُعَیْبُ وَ الَّذینَ امَنُوا مَعَکَ مِنْ قَرْیَتِنآ اَوْ لَتَعُودُنَّ فی مِلَّتِنا قالَ اَوَ لَوْ کُنّا کارِهینَ

اشراف زورمند و متکبرازقوم او گفتند : ای شعیب ، سوگند یاد می کنیم که تو و کسانی را که به تو ایمان آورده اند ، از شهر و آبادی خود بیرون خواهیم کرد یا به آیین ما بازگردید، گفتند : آیا (می خواهید ما را بازگردانید) اگر چه مایل نباشیم ؟

ممکن است از ظاهر این تعبیر (بازگشت به آیین ما) بعضی چنین تصور کنند که شعیب قبلاً در صف بت پرستان بود ، در حالی که چنین نیست ، بلکه چون شعیب قبلاً مأموریت تبلیغ نداشته و در برابر وضع آن ها سکوت می کرد ، آن ها چنین می پنداشته اند که پیرو آیین بت پرستی است ، در حالی که هیچ یک از پیامبران بت پرست نبوده اند، حتی قبل از زمان نبوّت ، عقل و درایت پیامبران بیش از این است که دست به چنین کار نابخردانه ای بزنند و به علاوه روی سخن تنها به شعیب نبوده ، بلکه مؤمنان و پیروان او را نیز شامل می گردد و ممکن است این تعبیر به خاطر آن ها باشد .

جزء نهم (۱۳)

۸۹ قَدِ افْتَرَیْنا عَلَی اللّهِ کَذِبا اِنْ عُدْنا فی مِلَّتِکُمْ بَعْدَ اِذْ نَجّانَااللّهُ مِنْها وَ ما یَکُونُ لَنآ اَنْ نَعُودَ فیهآ اِلاّ اَنْ یَشآءَ اللّهُ رَبُّنا وَسِعَ رَبُّنا کُلَّ شَیْ ءٍ عِلْما عَلَی اللّهِ تَوَکَّلْنا رَبَّنَا افْتَحْ بَیْنَنا وَ بَیْنَ قَوْمِنا بِالْحَقِّ وَ اَنْتَ

ص:۱۱

خَیْرُ الْفاتِحینَ

اگر ما به آیین شما بازگردیم، بعد از آن که خدا ما را از آن نجات بخشیده ، به خدا دروغ بسته ایم و شایسته نیست که ما به آن بازگردیم ، مگر این که خدایی که پروردگار ما است، بخواهد، علم پروردگار ما به همه چیز احاطه دارد، تنها بر خدا توکل کرده ایم، پروردگارا میان ما و قوم ما به حق داوری کن که تو بهترین داورانی .

(۱۴) سوره اَعراف

این جمله در حقیقت توضیح جمله ای است که در آیه قبل به طور سربسته از زبان شعیب گفته شده بود و مفهومش این است که ما از روی هوی و هوس و با تقلید کورکورانه پشت پا به آیین بت پرستی نزده ایم ، بلکه بطلان این عقیده را به روشنی دریافته ایم و فرمان خدا را در زمینه توحید با گوش جان شنیده ایم ، با این حال اگر از آیین توحید به شرک بازگردیم ، آگاهانه بر خدا دروغ بسته ایم و مسلّم است خداوند ما را مجازات خواهد کرد .

سپس اضافه می کند : « ممکن نیست ما به آیین شما بازگردیم مگر این که خدا بخواهد » (وَ ما یَکُونُ لَنآ اَنْ نَعُودَ فیهآ اِلّآ اَنْ یَشآءَ اللّٰهُ رَبُّنا) .

منظور شعیب درحقیقت این است که ما تابع فرمان خدا هستیم و کمترین سرپیچی از دستور او نداریم ، بازگشت ما به هیچ وجه ممکن نیست ، مگر این که خداوند دستور بازگشت بدهد. و بلافاصله اضافه می کند که خداوند نیز چنین دستوری نخواهد داد ، « چراکه او از

همـه چیز آگـاه اسـت و بـه همه چیز احـاطه علمی دارد » بنـابراین هرگز ممکن نیست او از دسـتوری که داده ، بـازگردد ، زیرا کسـی از دسـتورش برمی گردد که علمش محدود باشد و اشـتباه کند و از دسـتور خود پشـیمان گردد ، اما آن کس که احاطه علمی به همه چیز دارد ، تجدید نظر برای او ممکن نیست (وَسِعَ رَبُّنا کُلَّ شَیْ ءٍ عِلْما) .

سپس برای این که به آن ها بفهماند از تهدیدهایشان هراسـی ندارد و محکم بر جای خود ایستاده است ، می گوید : « توکل و تکیه ما تنها به خدا است » (عَلَی اللّهِ تَوَکَّلْنا) .

و سـرانجام برای ایـن که حسن نیّت خـود را ثـابت کنـد و چهره حقیقت طلبی و مسـالمت جـویی خـویش را آشـکار سـازد تا دشـمنانش او را متهم به ماجراجویی و غوغاطلبی نکننـد ، می گوید : « پروردگارا میان ما و جمعیت ما ، به حق حکم و داوری کن و مشـکلات و گرفتاری های ما را برطرف ساز و درهای رحمتت را به سوی ما بگشا که بهترین گشاینـدگانی » (رَبَّنَا افْتَحْ بَیْنَنا وَ بَیْنَ قَوْمِنا

بِالْحَقِّ وَ اَنْتَ خَیْرُالْفاتِحینَ) .

۹۰ وَ قالَ الْمَلاَءُ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَیْبا اِنَّکُمْ اِذا لَخاسِرُونَ

اشراف زورمندی که از قوم او کافر شده بودند ، گفتند : اگر از شعیب پیروی کنید ، زیان خواهید دید .

منظورشان همان خسارت های مادی بود که دامنگیر مؤمنان به دعوت شـعیب می شد ، زیرا آن ها مسلما بازگشت به آیین بت پرستی

نمی کردند و بنابراین می بایست به زور از آن شهر و دیار اخراج شوند و املاک و خانه های خود را بگذارند و بروند .

۹۱ فَاَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَهُ فَاَصْبَحُوا فی دارِهِمْ جاثِمینَ

سپس زمین لرزه آن هارا فروگرفت و صبحگاهان به صورت اجساد بی جانی در خانه هایشان مانده بودند .

هنگامی که کارشان به این جا رسید و علاوه بر گمراهی خویش ، در گمراه ساختن دیگران نیز اصرار ورزیدند و هیچ گونه امیدی به ایمان آوردن آن ها نبود ، مجازات الهی به حکم قانون قطع ریشه فساد ، به سراغ آن ها آمد ، « زلزله سخت و وحشتناکی آن ها را فراگرفت ، آن چنان که صبحگاهان همگی به صورت اجساد بی جانی در درون خانه هایشان افتاده بودند »

جزء نهم (۱۷)

تعبیرات مختلفی که درباره نابودی این جمعیت آمده است ، هیچ گونه منافاتی باهم ندارند ، مثلاً در مورد قوم شعیب ، عامل مرگشان در آیه مورد بحث ، « زلزله » و در آیه ۹۴ سوره هود ، « صیحه آسمانی » و در ۱۸۹ سوره شعراء ، « سایبانی از ابر کشنده » ذکر شده است که همه به یک موضوع بازمی گردد و آن این که یک صاعقه وحشتناک آسمانی که از درون ابری تیره و تار برخاسته بود ، شهر آن ها را هدف خود قرار داد و به دنبال آن (آن چنان که خاصیت صاعقه های عظیم است) زمین لرزه شدیدی تولید شد و همه چیز آن ها را درهم کوبید .

۹۲ اَلَّذینَ کَذَّبُوا شُعَیْبا کَأَنْ لَمْ یَغْنَوْا فیهَاالَّذینَ کَذَّبُوا شُعَیْبا کانُوا هُمُ الْخاسِرینَ

(۱۸) سوره اَعراف

ص:۱۴

آن ها که شعیب را تکذیب کردند (آن چنان نابود شدند که) گویا هرگز در آن (خانه ها) سکنی نداشتند، آن ها که شعیب را تکذیب کردند ، آن ها زیان کار بودند .

« یَغْنَوْا » از ماده « غنی » به معنی اقامت در مکانی است و همان طور که « طبرسی » در « مجمع البیان » می گوید ، بعید نیست از مفهوم اصلی « غنی » به معنی بی نیازی گرفته شده باشد ، زیرا کسی که منزل آماده ای داشته باشد ، از منزلگاه دیگر ، بی نیاز می گردد .

گویا این دو جمله پاسخی است به گفته های مخالفان شعیب ، زیرا آن ها تهدید کرده بودند که در صورت عدم بازگشت به آیین سابق ، او و پیروانش را بیرون خواهند کرد ، قرآن می گوید : خداوند آن چنان آن ها را نابود کرد که گویی هرگز در آن جا سکونت نداشتند ، تا چه رسد به این که بخواهند دیگران را بیرون کنند .

و نیز در مقابل آن ها که می گفتند : پیروی شعیب ، باعث خسران است، قرآن می گوید: سرانجام کار، نشان داد که مخالفت با شعیب ، عامل اصلی زیان کاری بود .

جزء نهم (۱۹)

۹۳ فَتَوَلّی عَنْهُمْ وَ قالَ یا قَوْمِ لَقَدْ اَبْلَغْتُکُمْ رِسالاتِ رَبّی وَ نَصَحْتُ لَکُمْ فَکَیْفَ اسی عَلی قَوْمٍ کافِرینَ

سپس ازآن ها روی برتافت و گفت: من رسالات پروردگارم را به شما ابلاغ کردم و خیرخواهی نمودم ، با این حال چگونه بر حال قوم بی ایمان تأسف بخورم ؟

آیا این جمله را شعیب بعد از نابودی آن ها گفت یا قبل

از آن ، هر دو احتمال امکان دارد ، ممکن است قبل از نابودی گفته باشد ، ولی به هنگام شرح ماجرا ، بعد از آن ذکر شده باشد .

ولی باتوجه به آخرین جمله که می گوید : سرنوشت دردناك این قوم کافر ، هیچ جای تأسف نیست ، بیشتر به نظر می رسد که این جمله را بعد از نزول عذاب گفته باشد و همان طور که در ذیل آیه ۷۹ همین سوره نیز اشاره کردیم ، این گونه تعبیرات در برابر مردگان بسیار گفته می شود (شواهد آن را نیز در همان جا ذکر کردیم) .

(۲۰) سوره اَعراف

۹۴ وَ ما اَرْسَلْنا فیقَرْیَهٍ مِنْ نَبِیٍّ اِلاّ اَخَذْنآ اَهْلَها بِالْبَأْساءِ وَ الضَّرّاءِ لَعَلَّهُمْ یَضَّرَّعُونَ

ما در هیچ شهر و آبادی پیامبری را نفرستادیم مگر این که اهل آن را به ناراحتی ها و خسارت ها گرفتار ساختیم شاید (به خود آیند و به سوی خدا) بازگردند .

و این به خاطر آن است که مردم تا در ناز و نعمتند ، کمتر گوش شنوا و آمادگی برای پذیرش حق دارند ، اما هنگامی که در تنگنای مشکلات قرار می گیرند و نور فطرت و توحید آشکارتر می گردد ، بی اختیار به یاد خدا می افتند و دل هایشان آماده پذیرش می گردد ، ولی این بیداری که در همه یکسان است ، در بسیاری از افراد زودگذر و ناپایدار است و به مجرد برطرف شدن مشکلات ، بار دیگر در خواب غفلت فرومی روند ولی برای جمعی ، نقطه عطفی در زندگی محسوب می شود و برای همیشه ، به سوی حق بازمی گردند و اقوامی که در آیات گذشته از آن ها سخن گفته شد ، جزء دسته اول بودند .

جزء نهم (۲۱)

سوره اَعراف

اشاره

ص:۱۶

اگر هشدارها مؤثر نیفتد

۹۵ ثُمَّ بَدَّلْنا مَکانَ السَّیِّئَهِ الْحَسَنَهَ حَتّی عَفَوْا وَ قالُوا قَدْ مَسَّ ابآءَنَا الضَّرّآءُ وَ السَّرّآءُ فَاَخَذْناهُمْ بَغْتَهً وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ

سپس (هنگـامی کـه ایـن هشـدارها در آن هـا اثر نگـذاشت) نیکی (و فراوانی نعمـت و رفـاه) رابـه جـای بـدی (و نـاراحتی و گرفتـاری) قرار دادیم ، آن چنـان که فزونی گرفتنـد (و همه گونه نعمت و برکت یافتنـد و مغرور شدنـد) و گفتنـد: (تنهـا ما نبودیم که گرفتار این مشـکلات شدیم) به پدران ما نیز ناراحتی های جسمی و مالی رسید ، چون چنین شد ، آن ها را ناگهان به اعمالشان گرفتیم (و مجازات کردیم) در حالی که نمی فهمیدند .

« عَفَوْا » از مـاده « عَفْو» است که گـاهی به معنی کثرت و زیادی آمـده و گاهی به معنی ترک کردن و اعراض نمودن و گاهی نیز به معنی

(۲۲) سوره اَعراف

محو آثار چیزی کردن ، ولی بعیـد نیست که ریشه همه آن ها همان ترک کردن بوده باشد ، منتها گاهی چیزی را به حال خود رها می کننـد تا ریشه بدوانـد و توالـد و تناسل کنـد و افزایش یابد و گاهی رها می کنند تا تدریجا محو و نابود گردد ، از این جهت به معنی افزایش و یا نابودی نیز آمده است .

در آیه مورد بحث نیز مفسران سه احتمال داده اند ؛

نخست این که ما به آن ها امکانات داده ایم تا « افزایش »

یابند و آن چه را که در دوران سختی از نفرات و ثروت ها از دست داده بودند ، بیابند .

دیگر این که ما آن چنان به آن ها نعمت دادیم که مغرور شدنـد و خـدا را فراموش کردند و شـکر او را « ترک » گفتند. دیگر این که ما به آن ها نعمت دادیم تا به وسیله آن آثار دوران نکبت را « محو » کردند و از بین بردند .

البته این تفاسیر گرچه مفهومش باهم متفاوت است ، ولی از نظر

جزء نهم (۲۳)

نتیجه ، چنـدان با هم تفاوت نـدارد. سـپس اضافه می کنـد : به هنگام برطرف شـدن مشـکلات ، به جای این که به این حقیقت توجه کننـد که « نعمت » و « نقمت » به دست خـدا است و رو به سوی او آورنـد ، برای اغفال خود به این منطق متشبّث شدند که اگر برای ما مصائب و گرفتاری هایی پیش آمد ، چیز تازه ای نیست « پدران ما نیز گرفتار چنین مصائب و مشـکلاتی شدند » ، دنیا فراز و نشیب دارد و برای هرکس دوران راحتی و سـختی بوده است ، سـختی ها امواجی ناپایدار و زودگذرند (وَ قالُوا قَدْ مَسَّ ابآءَنَا الضَّرّآءُ وَ السَّرّآءُ ...) .

عمران و آبادی در سایه ایمان و تقوا

۹۶ وَ لَوْ اَنَّ اَهْلَ الْقُریٓ امَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَیْهِمْ بَرَکاتٍ مِنَ السَّمآءِ وَ الْاَرْضِ وَ لکِنْ کَذَّبُوا فَاَخَذْناهُمْ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ

و اگر مردمی که در شهرها و آبادی ها زندگی دارند، ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند، برکات آسمان و زمین را بر آن ها

(۲۴) سوره اَعراف

می گشاییم ولی (آن ها حقایق را) تکذیب کردند ، ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم .

« بَرَکات » جمع « برکت » است ، این کلمه در اصل به معنی ثبات و استقرار چیزی است و به هر نعمت و موهبتی که پایدار بماند ، اطلاق می گردد ، در برابر موجودات بی برکت که زود فانی و نابود و بی اثر می شوند .

منظور از « بَرَکات » زمین و آسمان ، نزول باران و روییدن گیاهان است .

ایمان و تقوا نه تنها سبب نزول برکات الهی می شود ، بلکه باعث می گردد که آن چه در اختیار انسان قرار گرفته ، در مصارف مورد نیاز به کار گرفته شود ، مثلاً امروز ملاحظه می کنیم قسمت بسیار مهمی از نیروهای انسانی و منابع اقتصادی در مسیر « مسابقه تسلیحاتی » و ساختن سلاح های نابودکننده صرف می گردد ، این ها مواهبی هستند فاقد هرگونه برکت ، به زودی از میان می روند و نه تنها نتیجه ای نخواهند داشت ، ویرانی هم به بار می آورند ، ولی اگر جوامع انسانی ایمان و تقوا داشته باشند ، این مواهب الهی به شکل دیگری در میان آن ها درمی آید و طبعا آثار آن باقی و برقرار خواهد ماند و مصداق کلمه برکات خواهند بود .

در آیه فوق کلمه « اَخَذَ » که به معنی گرفتن است ، در مفهوم مجازات و کیفر دادن به کار رفته و این در حقیقت به خاطر آن است که معمولاً کسی را که می خواهند مجازات کنند ، نخست

می گیرند و او را با وسایلی می بندند که هیچ گونه قدرت فرار نداشته باشند ، سپس او را کیفر می دهند .

گرچه آیه شریفه موردبحث ، ناظربه وضع اقوام پیشین است ، ولی مسلما مفهوم آن یک مفهوم وسیع و عمومی و دایمی است و انحصار به هیچ قوم و ملتی ندارد و این یک سنت الهی است که افراد بی ایمان و آلوده و فاسد گرفتار انواع واکنش ها در همین زندگی دنیای خود خواهند شد ، گاهی بلاهای آسمان و زمین بر سر آن ها می بارد و گاهی آتش جنگ های جهانی یا منطقه ای ، سرمایه های آن ها را در کام خود فرومی گیرد و گاهی ناامنی های جسمانی و روانی آن ها را تحت فشار قرار می دهد و به تعبیر قرآن ، این وابسته به « کسب و اکتساب » و اعمالی است که خود انسان انجام می دهد ، فیض خدا محدود و ممنوع نیست ، همان طور که مجازات او اختصاص به قوم و ملت معینی ندارد .

(۲۶) سوره اَعراف

چرا ملل فاقد ایمان ، زندگی مرفه دارند ؟

از آن چه در بالا گفتیم ، پاسخ یک سؤال که زیاد در میان جمعی موردبحث و گفتگو است ، روشن می گردد و آن این که اگر ایمان و تقوا ، موجب نزول انواع برکات الهی است و نقطه مقابل آن باعث سلب برکات است، چرا مشاهده می کنیم ملت های بی ایمانی را که غرق ناز و نعمتند، درحالی که جمعی از افراد باایمان به سختی روزگار می گذرانند؟

پاسخ این سؤال با توجه به دو نکته روشن می گردد ؛

این که تصورمی شود ملت های فاقدایمان وپرهیزگاری غرق در ناز و نعمتند ، اشتباه بزرگی است که از اشتباه دیگری یعنی ثروت را

دلیل بر خوشبختی گرفتن سرچشمه می گیرد .

معمولاً مردم ایران این طور فکر می کنند که هر ملتی صنایعش پیشرفته تر و ثروتش بیشتر باشد ، خوشبخت تر است ، در حالی که اگر به درون این جوامع نفوذ کنیم و دردهای جان کاهی که روح و جسم آن ها را درهم می کوبد ، از نزدیک ببینیم ، قبول خواهیم کرد که بسیاری از آن ها از بیچاره ترین مردم روی زمین هستند ، بگذریم ، از این که همان پیشرفت نسبی ، نتیجه به کار بستن اصولی همانند کوشش و تلاش و نظم و حس مسؤولیت است که در متن تعلیمات انبیاء قرار دارد .

چند سال قبل این خبر در جراید منتشر شد که در نیویورک ، یعنی یکی از ثروتمندان و پیشرفته ترین نقاط دنیای مادی ، بر اثر خاموشی ناگهانی برق ، صحنه عجیبی به وجود آمد ، یعنی بسیاری از مردم به مغازه ها حمله بردند و هستی آن ها را غارت کردند ، تا آن جا که سه هزار نفر از غارتگران به وسیله پلیس بازداشت شدند .

مسلما تعداد غارتگران واقعی چندین برابر این عدد بوده و تنها

(۲۸) سوره اَعراف

این عده بودند که نتوانستند به موقع فرار کنند ونیز مسلم است که آن ها غارتگران حرفه ای نبوده اند که نفرات خود را برای چنان حمله عمومی از قبل آماده کرده باشند ، زیرا حادثه یک حادثه ناگهانی بود.

بنابراین چنین نتیجه می گیریم که با یک خاموشی برق ، ده ها هزار نفر از مردم یک شهر ثروتمند و به اصطلاح پیشرفته تبدیل به « غارتگر » شدند ، این نه تنها دلیل بر انحطاط اخلاقی یک ملت است ، بلکه دلیل بر ناامنی شدید اجتماعی نیز می باشد .

ص:۲۱

خبر دیگری که در جراید بود ، این خبر را تکمیل کرد و آن این که یکی از شخصیت های معروف که درهمین ایام در نیویورک در یکی از هتل های مشهور چندین ده طبقه ای نیویورک سکونت داشت، می گوید : قطع برق ، سبب شد که راه رفتن در راهروهای هتل به صورت کار خطرناکی درآید ، به طوری که متصدیان هتل ، اجازه نمی دادند کسی تنها از راهروها بگذرد و به اتاق خود برسد ، مبادا گرفتار غارتگران گردد ، لذا مسافران را در اکیپ های ده نفری یا بیشتر

جزء نهم (۲۹)

با مأمورین مسلح به اتاق های خود می فرستادند ، شخص مزبور اضافه می کند که تا گرسنگی شدید به او فشار نمی آورده ، جرأت نداشته است از اتاق خویش خارج گردد .

اما همین خاموشی برق در کشورهای عقب مانده شرقی هرگز چنین مشکلاتی را به وجود نمی آورده و این نشان می دهد که آن ها در عین ثروت و پیشرفت صنایع ، کمترین امنیت در محیط خودشان ندارند ، از این گذشته ناظران عینی می گویند : آدم کشی در آن محیط ها همانند نوشیدن یک جرعه آب است به همین آسانی .

و می دانیم اگر تمام دنیا را به کسی بدهند و در چنین شرایطی زندگی کند ، از بیچاره ترین مردم جهان خواهد بود ، تازه مشکل امنیت ، تنها یکی از مشکلات آن ها است ، نابسامانی های فراوان اجتماعی دیگری دارند که آن ها نیز به نوبه خود بسیار دردناکند ، باتوجه به این حقایق ، ثروت را نباید با خوشبختی اشتباه کرد .

اما این که گفته می شود ؛ چرا جوامعی که دارای ایمان و

(۳۰) سوره اَعراف

ص:۲۲

پرهیزگاری هستند ، عقب مانده اند ، اگر منظور از ایمان و پرهیزگاری تنها ادعای اسلام و ادعای پای بند بودن به اصول تعلیمات انبیاء بوده باشد ، قبول داریم چنین افرادی عقب مانده اند ، ولی می دانیم حقیقت ایمان و پرهیزگاری چیزی جز نفوذ آن در تمام اعمال و همه شؤون زندگی نیست و این امری است که با ادعا تأمین نمی گردد .

با نهایت تأسف امروز اصول تعلیمات اسلام و پیامبران خدا در بسیاری از جوامع اسلامی ، متروک یا نیمه متروک مانده است و چهره این جوامع ، چهره مسلمانان راستین نیست .

اسلام دعوت به پاکی و درستکاری و امانت و تلاش و کوشش می کند ، کو آن امانت و تلاش ؟ اسلام دعوت به علم و دانش و آگاهی و بیداری می کند، کو آن علم و آگاهی سرشار ؟ اسلام دعوت به اتحاد و فشردگی صفوف و فداکاری می کند ، آیا به راستی این اصل به طور کامل در جوامع اسلامی امروز حکمفرما است و با این حال عقب مانده اند ؟ بنابراین باید اعتراف کرد اسلام چیزی است و ما مسلمانان

چیز دیگر .

۹۷ اَفَاَمِنَ اَهْلُ الْقُرىٰٓ اَنْ یَأْتِیَهُمْ بَأْسُنا بَیاتا وَهُمْ نآئِمُونَ

آیا اهل این آبادی ها از این ایمن هستند که عذاب ما شبانه به سراغ آن ها بیاید در حالی که در خواب باشند ؟

۹۸ اَوَ اَمِنَ اَهْلُ الْقُرىٰٓ اَنْ یَأْتِیَهُمْ بَأْسُناضُحًی وَهُمْ یَلْعَبُونَ

آیا اهل آبادی ها از این ایمنند که عذاب ما روز به سراغشان بیاید در حالی که سرگرم بازی هستند ؟

ص:۲۳

۹۹ اَفَاَمِنُوامَکْرَاللّهِ فَلا یَأْمَنُ مَکْرَاللّهِ اِلَّاالْقَوْمُ الْخاسِرُونَ

آیا آن ها از مکر الهی غافلند در حالی که از مکر (و مجازات) خدا جز زیان کاران ایمن نخواهند بود .

یعنی آن ها در همه حال در روز و شب ، در خواب و بیداری ، در ساعات خوشی و ناخوشی همه در دست قدرت خدا قرار دارند و با یک فرمان می تواند همه زندگانی آن ها را درهم بپیچد ، بدون این که کمترین نیازی به مقدمه چینی و فراهم ساختن اسباب قبلی و گذشت زمان داشته باشد ، آری تنها در یک لحظه و بدون هیچ مقدمه ممکن است انواع بلاها بر سر این انسان بی خبر فرود آید .

(۳۲) سوره اَعراف

عجیب این است که با تمام پیشرفتی که بشر امروز در صنایع و تکنولوژی کرده و با وجود این که نیروهای مختلف جهان طبیعت را مسخّر خویش ساخته ، در برابر این گونه حوادث ، به همان اندازه ضعیف و ناتوان و بی دفاع است که انسان های گذشته بودند ، یعنی در برابر زلزله ها و صاعقه ها و مانند آن ، کمترین تفاوتی در حال او حتی نسبت به انسان های پیش از تاریخ ، پیدا نشده است و این نشانه نهایت ضعف و ناتوانی انسان در عین قدرتمندی و توانایی او است ، این واقعیتی است که باید همیشه مدّنظر همه باشد . ضمنا « مَکْر » در لغت عرب، با آن چه که در فارسی امروز از آن می فهمیم ، تفاوت بسیار دارد ، در فارسی امروز « مَکْر » به معنی نقشه های شیطانی و زیان بخش به کار می رود ، در حالی که در ریشه اصلی لغت عرب ، « مَکْر » به معنی هر نوع چاره اندیشی برای بازگرداندن کسی از هدفش می باشد ، اعم از

این که به حق باشد یا به باطل و معمولاً در مفهوم این لغت، یک نوع نفوذ تدریجی افتاده است. بنابراین منظور از « مَکْر الهی » ، آن است که خداوند ، مجرمان را با نقشه های قاطع و شکست ناپذیر بدون اختیار خودشان از زندگانی مرفه و هدف های خوش گذرانی بازمی دارد و این اشاره به همان کیفرها و بلاهای ناگهانی و بیچاره کننده است . جمله ای که در آخر آیه سوم است ، می گوید : هیچ کس جز زیان کاران خود را از مکر و مجازات الهی در امان نمی بیند ، اکنون این سؤال پیش می آید که ؛ آیا این جمله پیامبران و پیشوایان بزرگ و صالحان را نیز شامل می شود ؟ بعضی چنین پنداشته اند که آن ها از این حکم خارجند و آیه فوق ، مخصوص مجرمان است ، ولی ظاهر این است که این یک حکم عمومی است و همه را فرامی گیرد، زیرا حتی پیامبران و امامان نیز همواره مراقب اعمال خویش بوده اند ، مبادا کمترین لغزشی از آن ها سر بزند ، زیرا می دانیم مقام معصوم بودن ، مفهومش این نیست که انجام کار خلاف برای آن ها محال است ، بلکه آن ها با نیروی اراده و ایمان و

(۳۴) سوره اَعراف

بااستفاده از اختیار خود و مددهای الهی در برابر خطاها و لغزش ها مصونیت دارند ، آن ها حتی از ترک اولی می ترسیدند و از این که مسؤولیت های سنگین خود را به انجام نرسانند، بیمناک بودند، لذا در آیه ۱۵ سوره انعام درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم : «قُلْ اِنّی اَخافُ اِنْ عَصَیْتُ رَبّی عَذابَ یَوْمٍ عَظیم : بگو من می ترسم اگر نافرمانی پروردگارم کنم ، گرفتار عذاب روز بزرگی شوم » . روایاتی که در تفسیر آیه فوق نقل شده است ، نیز آن چه را گفتیم، تأیید می کند.

ص:۲۵

«صفوان جمال» می گوید: «پشت سر امام صادق نماز می خواندم ، دیدم فرمودند : « اَللّهُمَّ لا تُؤْمِنّی مَکْرَکَ ثُمَّ جَهَرَ فَقالَ " فَلا یَأْمَنُ مَکْرَ اللّهِ اِلاَّ الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ " : پروردگارا مرا از مکر خود ایمن مساز ، سپس آشکارتر این قسمت از آیه را تلاوت فرمود ؛ " فَلا یَأْمَنُ مَکْرَ اللّهِ اِلاَّ الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ " » .

در « نهج البلاغه » نیز می خوانیم : « لا تَأْمَنَنَّ عَلی خَیْرِ هذِهِ الاُْمَّهِ عَذابَ اللّهِ لِقَوْلِ اللّهِ سُبْحانَهُ " فَلا یَأْمَنُ مَکْرَ اللّهِ اِلاَّ الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ " : حتی بر نیکان این امت از کیفر الهی ایمن مباش ، زیرا خداوند می فرماید ؛ " فَلا یَأْمَنُ مَکْرَ اللّهِ اِلاَّ الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ " »(۱)

جزء نهم (۳۵)

در حقیقت ایمن نبودن از مکر الهی به معنی ترس از مسؤولیت ها و خوف از کوتاهی در انجام وظایف است که همواره باید این « ترس » با « امید » به رحمت او به طور مساوی در دل های افراد باایمان باشد و موازنه این دو است که سرچشمه هرگونه حرکت و فعالیت مثبت می باشد و همان چیزی است که در تعبیر روایات به عنوان « خوف » و « رجاء » از آن ها یاد شده است و تصریح شده که افراد با ایمان همواره در میان این دو قرار دارند ، ولی مجرمان زیان کار آن چنان کیفرهای الهی را فراموش کرده اند که خودرا در نهایت امنیت می بینند .

(۳۶) سوره اَعراف

۱- «کلمات قصار»، جمله ۳۷۷ .

سرنوشت متکبران

۱۴۶ سَاَصْـرِفُ عَنْ اياتِیَ الَّذینَ یَتَکَبَّرُونَ فِی الْاَرْضِ بِغَیْرِالْحَقِّ وَ اِنْ یَرَوْا کُلَّ ایَهٍ لایُؤْمِنُوا بِها وَ اِنْ یَرَوْا سَبیلَ الرُّشْدِلایَتَّخِذوُهُ سَبیلاً وَ اِنْ یَرَوْاسَبیلَ الْغَیِّ یَتَّخِذوُهُ سَبیلاً ذلِکَ بِاَنَّهُمْ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ کانُوا عَنْها غافِلینَ

به زودی کسانی را که در روی زمین به ناحق تکبر می ورزند ،از ایمان به آیات خود منصرف می سازیم (به طوری که) اگرهر آیه و نشانه ای را ببینند، به آن ایمان نمی آورند و اگر راه هدایت را ببینند ، راه خود انتخاب نمی کنند و اگر طریق گمراهی را ببینند، راه خود انتخاب می کنند (همه این ها) به خاطر آن است که آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند .

این یک سنت الهی است که نسبت به آن ها که لجاجت و سرکشی

را به آخرین حد می رسانند ، توفیق هرگونه هدایت و راه یابی را سلب می کند و به تعبیر دیگر این خاصیت اعمال زشت خود آن ها است که باتوجه به انتساب همه اسباب به خدا که مسبّب الاسباب نهایی است ، به او نسبت داده شده است . این موضوع نه موجب جبر است و نه محذور دیگر، تا بخواهیم دست به توجیه آیه بزنیم .

ضمنا باید توجه داشت که ذکر «بِغَیْرِ الْحَقِّ» بعد از « تکبر » ، به عنوان تأکید است ، زیرا همیشه تکبر و خودبرتربینی و تحقیر بندگان خدا ،

بـدون حق است ، این تعبیر همانند آیه ۶۱ سوره بقره می باشـد، آن جاکه می گویـد: « وَ یَقْتُلُونَ النَّبِیّینَ بِغَیْرِ الْحَقِّ » (آن ها که پیامبران را به ناحق می کشـند) . به خصوص این که با کلمه « فِی الْاَرْضِ » همراه است که به معنی سرکشـی و طغیان در روی زمین می آید و مسلما چنین عملی، همیشه به غیر حق است . سپس به سه قسمت ازصفات این گونه افراد « متکبر و سرکش » و چگونگی « سلب توفیق حق پـذیری » از آن هـا اشـاره کرده، می فرمایـد: « آن ها اگر تمام آیات و نشانه های الهی را ببیننـد ، ایمان

(۳۸) سوره اَعراف

نمی آورنـد » (وَ اِنْ یَرَوْا کُلَّ ایَهٍ لا یُؤْمِنُوا بِها) . « و نیز اگر راه راست و طریق درست را مشاهده کنند، انتخاب نخواهند کرد » (وَ اِنْ یَرَوْا سَبیلَ الرُّشْـدِ لا یَتَّخِذُوهُ سَبیلاً) . و به عکس « اگر راه منحرف و نادرست را ببینند ، راه خود انتخاب می کنند » (وَ اِنْ یَرَوْا سَبیـلَ الْغَیِّ یَتَّخِذُوهُ سَبیلاً) . بعـد از ذکر کردن این صـفات سه گانه که همگی حاکی از انعطاف ناپـذیریشان در برابر حق می باشد ، اشاره به دلیل آن کرده ، می گوید : « این ها همه به خاطر آن است که آیات مارا تکذیب کردند و از آن غافل بودنـد » (ذلِکَ بِاَنَّهُمْ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ کانُوا عَنْها غافِلینَ) . شک نیست که تنها با یک یا چنـد مرتبه تکـذیب آیات الهی ، انسان اسـتحقاق چنان سـلب توفیقی پیدا نخواهد کرد و راه توبه و بازگشت ، هنوز به روی او باز است ولی بدون شک ادامه و اصرار در این راه ، او را به جایی می رساند که حس تشـخیص نیک و بد و راه راست و منحرف (« رُشْد » و « غَیّ ») از او سـلب می گردد .

۱۴۷ وَ الَّذینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ لِقآءِ الْاخِرَهِ حَبِطَتْ اَعْمالُهُمْ

هَلْ یُجْزَوْنَ اِلّا ما کانُوا یَعْمَلُونَ

و کسانی که آیات ما و لقای رستاخیز را تکذیب (و انکار) کنند،اعمالشان نابودمی گردد،آیاجزآن چه راعمل کرده اند، پاداش داده می شوند ؟

« حَبْط » به معنی باطل و بی خاصیت نمودن عمل است ، یعنی این گونه افراد حتی اگر کار خیری انجام دهند ، نتیجه ای برای آن ها نخواهد داشت (توضیح بیشتر درباره این موضوع در « تفسیر نمونه » ، جلد ۲ ، ذیل آیه ۲۱۷ سوره بقره بیان شده است) . این آیه یکی دیگر از آیاتی است که دلیل بر تجسم اعمال و حضور خود اعمال نیک و بد در قیامت می باشد .

از چنین پیامبری پیروی کنید

۱۵۷ اَلَّذینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الاُْمِّیَّ الَّذی یَجِدُونَهُ مَکْتُوبا عِنْدَهُمْ فِی التَّوْریهِ وَ الاِْنْجیلِ یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهیهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِوَیُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّباتِ

(۴۰) سوره اَعراف

وَ یُحَرِّمُ عَلَیهِمُ الْخَبائِثَ وَ یَضَعُ عَنْهُمْ اِصْرَهُمْ وَالْاَغْلالَ الَّتیکانَتْ عَلَیهِمْ فَالَّذینَ امَنُوابِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذیآ اُنْزِلَ مَعَهُ اوُلآئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

آن هاکه از فرستاده (خدا) پیامبر « امی » پیروی می کنند، کسی که صفاتش را در تورات و انجیلی که نزدشان است، می یابند و آن ها را به معروف دستور می دهد و از منکر

بازمی دارد،پاکیزه هارابرای آن هاحلال می شمرد، ناپاک ها را تحریم می کند و بارهای سنگین و زنجیرهایی را که بر آن ها بود (از دوش و گردنشان) برمی دارد ، آن ها که به او ایمان آوردند و حمایتش کردند و یاریش نمودند و از نوری که با او نازل شده ، پیروی کردند ، آنان رستگارانند .

درباره مفهوم « اُمِّیّ » که از ماده « اُم » به معنی مادر یا « اُمَّت » به معنی جمعیت گرفته شده است ، درمیان مفسران گفتگو است ، جمعی آن را به معنی درس نخوانده می دانند ، یعنی به همان حالتی که از مادر متولد شده ، باقی مانده و مکتب استادی را ندیده است و بعضی آن را به معنی کسی که از میان امت و توده مردم برخاسته ، نه از میان اشراف و مترفین و جباران و بعضی به مناسبت این که مکه را « اُمُ الْقُری » می گویند، این کلمه را مرادف « مَکّی » دانسته اند .

« اِصْر » در اصل به معنی نگهداری و محبوس کردن است و به هر کار سنگینی که انسان را از فعالیت بازمی دارد ، « اِصْر » گفته می شود، اگر عهد وپیمان ویا مجازات وکیفر را « اِصْر » می گویند ، به خاطر محدودیت هایی است که برای انسان ایجاد می کند . این آیه در حقیقت مکمل آیه گذشته درباره صفات کسانی است که مشمول رحمت واسعه پروردگار هستند ، یعنی پس از ذکر صفات سه گانه تقوا و اداء زکات و ایمان به آیات پروردگار ، در این آیه صفات دیگری به عنوان توضیح برای آن ها ذکر می کند و آن پیروی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است ، زیرا ایمان به خدا از ایمان به پیامبر صلی الله علیه و آله و پیروی از مکتبش ، جدایی ناپذیر

است ، همچنین تقوا و زکات نیز بـدون پیروی از رهبری او تکمیل نمی شود . لذا می گوید : « کسانی مشـمول این رحمت می شوندکه از فرستاده پروردگار پیروی کنند » (اَلَّذینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ) . سپس برای این رسول ، شش صفت علاوه بر مقام رسالت بیان می کند ؛

او پیامبر خدا است (النَّبِیَّ) .

« نبی » به کسـی گفته می شود که پیام خدا را بیان می کند و به او وحی نازل می شود هرچند مأمور به دعوت و تبلیغ نباشد اما « رسول » کسـی است که علاوه بر مقام نبوّت ، مأمور به دعوت و تبلیغ به سوی آیین خدا و ایسـتادگی در این مسیر می باشد . در حقیقت رسـالت ، مقـامی است بالاـتر از نبـوت ، بنـابراین در معنی رسـالت ، نبـوت هم افتـاده است، ولی چون آیه در مقـام تشـریح و توضـیح و تفصـیل پیامبر صـلی الله علیه و آله است ، آن دو را مسـتقلاً ذکر کرده، در واقع آن چه به طور سربسـته در مفهوم رسول افتاده، به صورت مستقل و روشن، به عنوان تجزیه و تحلیل صفات او ذکر شده است .

جزء نهم (۴۳)

پیامبری که درس نخوانده و از میان توده جمعیت برخاسته، از سرزمین مکه ، اُمُّ الْقُری ، کانون اصلی توحید ، طلوع کرده است (الْاُمِّیَّ) .

روایات اسـلامی که در منابع مختلف حـدیث وارد شده ، نیز بعضـی آن رابه معنی درس نخوانده و بعضـی آن را به معنی مکّی تفسیرکرده اند .(۱)

ص:۳۱

۱- «نُورُالثَّقَلَیْن»، جلد ۲، صفحه ۷۸و۷۹.

ولی هیچ مانعی ندارد که کلمه « اُمّی » اشاره به هر سه مفهوم بوده باشد و بارها گفته ایم که استعمال یک لفظ در چند معنی ، هیچ گونه مانعی ندارد و در ادبیات عرب شواهد فراوانی برای این موضوع وجود دارد (درباره اُمّی بودن پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از تکمیل تفسیر این آیه مشروحا بحث خواهیم کرد) .

« پیامبری که صفات و علامات و نشانه ها و دلایل حقانیت او را در کتب آسمانی پیشین (تورات و انجیل) مشاهده می کنند »

(۴۴) سوره اَعراف

(الَّذی یَجِدُونَهُ مَکْتُوبا عِنْدَهُمْ فِی التَّوْریهِ وَ الاِْنْجیلِ) . در زمینه وجود بشارات مختلف در کتب عهدین (تورات و انجیل) حتی تورات و انجیل تحریف یافته کنونی نیز پس از تکمیل تفسیر این آیه بحث جداگانه خواهیم داشت .

« پیامبری که محتوای دعوت او با فرمان عقل کاملاً سازگار است ، به نیکی ها و آن چه خرد آن را می شناسد و نزدش معروف است ، دعوت می کند و از بدی ها و زشتی ها و آن چه خرد ناشناس می شمرد ، نهی می نماید » (یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهیهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ) .

محتوای دعوت او با فطرت سلیم هم آهنگ است ، « طیّبات و آن چه را طبع سلیم می پسندد ، برای آن ها حلال می شمرد و آن چه خبیث و تنفرآمیز می باشد، بر آن ها تحریم می کند » (وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّباتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبآئِثَ) .

او به سان مدعیان دروغین نبوت و رسالت که هدفشان به زنجیر کشیدن توده های مردم و استعمار و استثمار آن ها است ، نیست،

نه تنها بنـدی بر آن ها نمی گـذارد ، بلکه « بارها را از دوش آنان برمی دارد و غل و زنجیرهایی راکه بر دست و پا و گردنشان سنگینی می کرد ، می شـکند » (وَ یَضَعُ عَنْهُمْ اِصْـرَهُمْ وَ الْاَغْلالَ الَّتی کانَتْ عَلَیْهِمْ) . و چون این صـفات شش گانه به ضمیمه مقام رسالت که مجموعا هفت صـفت می شود ، روی هم رفته نشانه روشن و دلیل آشـکاری بر صـدق دعوت او است ، اضافه می کنـد : « کسانی که به او ایمان بیاورند و مقامش را بزرگ بشـمرند و او را در ابلاغ رسالتش یاری کنند و از نور آشـکاری که با او نازل شده ، یعنی قرآن مجید پیروی کنند ، بدون شک چنین افرادی رستگارانند » (فَالَّذینَ امَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذیآ اُنْزِلَ مَعَهُ اوُلآئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) .

« عَزَّرُوهُ » از ماده « تعزیر » به معنی حمایت و یاری کردن آمیخته با احترام و بزرگـداشت است و بعضـی گفته انـد که اصل آن به معنی منع و جلوگیری است ، اگر جلوگیری از دشـمن باشـد ، مفهوم آن ، یـاری کردن است و اگر جلوگیری از گناه باش ، مفهوم آن ، مجازات و تنبیه است و

(۴۶) سوره اَعراف

لـذا به مجازات های خفیف ، تعزیر می گوینـد . قابل توجه این که در آیه فوق به جای « اُنْزِلَ اِلَیْهِ » ، عبارت « اُنْزِلَ مَعَهُ » (با او نازل گردید) آمده است ، درحالی که می دانیم شخص پیامبر صلی الله علیه و آله نزولی از آسمان نداشت ، ولی چون نبوت و رسالت او همراه قرآن از طرف خدا نازل شده، تعبیر به « مَعَهُ » شده است.

پنج دلیل برای نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در یک آیه

در هیچ یک از آیات قرآن، دلایل حقانیت دعوت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله همانند آیه فوق یک جا بیان نشده است ، اگر درست در صفات هفت گانه ای که خداوند در این آیه برای پیامبرش ذکر کرده ، دقت کنیم ، پنج دلیل روشن برای اثبات نبوت او خواهیم یافت . نخست این که او « اُمّی » بود و درس نخوانده ، اما با این حال کتابی آورد که نه تنها سرنوشت مردم حجاز را دگرگون ساخت ، بلکه نقطه بازگشت مهمی در تاریخ بشریت بود ، حتی آن هاکه او رابه نبوت نپذیرفته اند، درعظمت کتاب وتعلیماتش تردید ندارند، آیا از یک انسان

درس نخوانده و مکتب ندیده و پرورش یافته در محیط جهل و بربریت روی حساب های عادی ممکن است چنین کاری انجام پذیرد ؟ دوم این که دلایل نبوت او باتعبیرات مختلف درکتب آسمانی پیشین وجود دارد ، آن چنان که انسان را به حقانیت او مطمئن می سازد ، بشاراتی در آن ها آمده است که تنها بر او تطبیق می گردد . سوم این که محتویات دعوت او با عقل و خرد سازگار است، زیرا دعوت به معروف و نهی از منکرات و زشتی ها می کند و این موضوع با مطالعه تعلیماتش به خوبی روشن است . چهارم این که محتویات دعوت او با طبع سلیم و فطرت هماهنگ است . پنجم این که اگر او از طرف خدا نبود ، حتما به خاطر منافع خویش دست به چنین کاری می زد و در این صورت نه تنها نباید غل و زنجیرها را از مردم بگشاید ، بلکه باید آن ها را همچنان در جهل و بی خبری نگه دارد تا بهتر بتواند آن ها را استثمار کند ،

درحالی که می بینیم او زنجیرهای گران را از دست و پای بشریت گشود ؛ زنجیر جهل و نادانی ، از طریق دعوت پی گیر و مستمر به علم و دانش .

(۴۸) سوره اَعراف

زنجیر بت پرستی و خرافات ، از راه دعوت به توحید . زنجیر انواع تبعیضات و زندگی طبقاتی ، از طریق دعوت به اخوّت دینی و برادری اسلامی و مساوات در برابر قانون . و زنجیرهای دیگر ، هریک از این ها به تنهایی دلیلی است بر حقانیت دعوت او و مجموع آن ها دلیلی روشن تر.

چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله اُمّی بود ؟

درباره مفهوم « اُمّی » ، سه احتمال معروف وجود دارد ؛ نخست این که به معنی درس نخوانده است ، دوم این که به معنی کسی است که در سرزمین مکه تولد یافته و از مکه برخاسته است، سوم به معنی کسی است که از میان امت و توده مردم قیام کرده است ولی معروف تر از همه ، تفسیر اول است که با موارد استعمال این کلمه نیز سازگارتر می باشد و همان گونه که گفتیم ، ممکن است هر سه معنی باهم مراد باشد . در این که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به مکتب نرفت و خط ننوشت ، در میان مورخان بحثی نیست و قرآن نیز صریحا در آیه ۴۸ سوره عنکبوت درباره وضع پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از بعثت می گوید: « وَ ما کُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ

کِتابٍ وَ لا تَخُطُّهُ بِیَمینِکَ اِذا لَارْتابَ الْمُبْطِلُونَ : پیش از این نه کتابی می خواندی و نه با دست خود چیزی می نوشتی تا موجب تردید دشمنانی که می خواهند سخنان تو را ابطال کنند ، گردد » . اصولاً در محیط حجاز به اندازه ای باسواد کم بود که افراد باسواد کاملاً معروف و شناخته شده بودند ، در مکه که مرکز حجاز محسوب می شد ، تعداد

کسانی از مردان که می توانستند بخوانند و بنویسند ، از ۱۷ نفر تجاوز نمی کرد و از زنان، تنها یک زن بودکه سوادخوانـدن و نوشتن داشت .(۱) مسلما درچنین محیطی،اگرپیـامبر صـلی الله علیه و آله نزدمعلمی خوانـدن و نوشـتن را آموخته بود ، کـاملاً معروف و مشهور می شد و به فرض این که نبوتش را نپذیریم ، او چگونه می توانست باصراحت در کتاب خویش این موضوع را نفی کنـد ؟ آیا مردم به او اعتراض نمی کردند که درس خواندن تو مسلم است ، این قرینه روشـنی بر اُمّی بودن او است . و در

(۵۰) سوره اَعراف

هر حال وجود این صفت در پیامبر صلی الله علیه و آله ، تأکیدی در زمینه نبوت بود تا هرگونه احتمالی جز ارتباط به خداوند و جهـان مـاوراء طبیعت در زمینه دعوت او منتفی گردد . این در مورد دوران قبـل از نبوت و اما پس از بعثت نیز در هیـچ یک از تواریـخ نقل نشـده است که او خواندن و نوشـتن را از کسـی فراگرفته باشد ، بنابراین به همان حال اُمّی بودن تا پایان عمر باقی مانـد . ولی اشـتباه بزرگی که بایـد در این جا از آن اجتناب کرد ، این است که درس نخوانـدن ، غیر از بی سواد بودن است و کسانی که کلمه « اُمّی » را به معنی بی سواد تفسـیرمی کنند، گویا به این تفاوت توجه ندارند . هیچ مانعی نداردکه پیامبر صلی الله علیه و آله به تعلیم الهی، خوانـدن یا خوانـدن و نوشـتن را بدانـد ، بی آن که نزد انسانی فراگرفته باشـد ، زیرا چنین اطلاعی بدون تردید از کمالات انسانی است و مکمل مقام نبوت می باشد . شاهد این سخن ، آن است که در روایاتی که از امامان

۱- « فتوح البلدان » بلاذری ، ۴۵۹ ، طبع مصر .

اهل بیت علیهم السلام نقل شده، می خوانیم: پیامبر صلی الله علیه و آله می توانست بخواند و یا هم توانایی خواندن داشت و هم توانایی نوشتن (۱)اما برای این که

جایی برای کوچک ترین تردید برای دعوت او نماند ، از این توانایی استفاده نمی کرد . و این که بعضی گفته اند : توانایی بر خواندن و نوشتن ، کمالی محسوب نمی شود ، بلکه این دو علم ، کلیدی برای رسیدن به کمالات علمی هستند ، نه علم واقعی و کمال حقیقی ، پاسخش در خودش نهفته است ، زیرا آگاهی از وسیله کمالات خود نیز کمالی است روشن . ممکن است گفته شود در دو روایت که از ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل شده ، صریحا تفسیر « اُمّی » به درس نخوانده ، نفی گردیده است و تنها به معنی کسی که به « اُمُ الْقُری » (مکه) منسوب است، تفسیر شده (۲)در پاسخ می گوییم : یکی از این دو روایت به اصطلاح « مرفوعه » است و سند آن ، فاقد ارزش و روایت دوم از « جعفر بن محمد صوفی » نقل شده که از نظر علم رجال ، شخص مجهولی است . و اما این که بعضی ها

تصور کرده اند که آیه ۲ سوره جمعه ؛ « یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ وَ یُزَکّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ » و آیات دیگری که به این مضمون است، دلیل بر آن است که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله قرآن را از روی نوشته بر مردم می خواند ، کاملاً اشتباه است ، زیرا تلاوت هم به خواندن از روی نوشته

۱- « تفسیر برهان » ، جلد ۴ ، صفحه ۳۳۲ ، ذیل آیات اول سوره جمعه .

۲- « تفسیر برهان » ، جلد ۴ ، صفحه ۳۳۲ .

گفته می شود و هم به خواندن از حفظ ، کسانی که قرآن یا اشعار یا ادعیه را از حفظ می خوانند ، تعبیر به تلاوت در مورد آن ها بسیار فراوان است . از مجموع آن چه گفتیم ، چنین نتیجه می گیریم که ؛

پیامبر صلی الله علیه و آله به طور قطع نزد کسی خواندن و نوشتن را فرانگرفته بود و به این ترتیب یکی از صفات او ، این است که نزد استادی درس نخوانده است .

هیچ گونه دلیل معتبری در دست نداریم که پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از نبوت یا بعد از آن عملاً چیزی را خوانده یا نوشته باشد .

این موضوع منافاتی با آن ندارد که پیامبر صلی الله علیه و آله به تعلیم پروردگار قادر بر خواندن یا نوشتن بوده باشد .

جزء نهم (۵۳)

بشارت ظهور پیامبر صلی الله علیه و آله در کتب عهدین

گرچه شواهد قطعی تاریخی و همچنین محتویات کتب مقدسه یهود و نصاری (تورات و اناجیل) نشان می دهد که این ها کتاب های آسمانی نازل شده بر موسی و عیسی علیهماالسلام نیستند و دست تحریف به سوی آن ها دراز شده است ، بلکه بعضی از میان رفته اند و آن چه امروز به نام کتب مقدسه در میان آن ها است ، مخلوطی است از زاییده های افکار بشری و قسمتی از تعلیماتی که بر موسی و عیسی نازل گردیده و در دست شاگردان بوده .(۱) بنابراین اگر جمله هایی که صراحت کامل درباره بشارت

ص:۳۸

ظهور پیامبر صلی الله علیه و آله داشته باشد ، در آن ها دیده نشود ، جای تعجب نخواهد بود . ولی با این حال در همین کتب تحریف یافته عباراتی دیده می شود که اشاره قابل ملاحظه ای به ظهور این پیامبر بزرگ دارد که

۱ برای آگاهی بیشتر بر مدارک این سخن به کتاب « رهبر سعادت یا دین محمد » و کتاب « قرآن و آخرین پیامبر » مراجعه فرمایید .

(۵۴) سوره اَعراف

جمعی از دانشمندان ما آن ها را در کتاب ها یا مقاله هایی که در این موضوع نگاشته اند ، جمع آوری نموده و چون ذکر آن همه بشارات و بحث وگفتگو پیرامون دلالت آن ها به طول می انجامد ، ما تنها به چند قسمت به عنوان نمونه اشاره می کنیم ؛

در تورات ، سِفْر تکوین ، فصل ۱۷ ، شماره ۱۷ تا ۲۰ چنین می خوانیم : « و ابراهیم به خدا گفت که : ای کاش اسماعیل در حضور تو زندگی نماید ... و در حق اسماعیل (دعای) تو را شنیدم ، اینک به او برکت دادم و او را با زور گردانیده ، به غایت زیاد خواهم نمود و دوازده سرور تولید خواهد نمود و او را امت عظیمی خواهم نمود » .

در سِفْر پیدایش ، باب ۴۹ ، شماره ۱۰ می خوانیم : « عصای سلطنت از یهودا و فرمانفرمایی از پیش پایش ، نهضت خواهد نمود تا وقتی که "شیلوه" بیاید که به او امت ها جمع خواهد شد » .

قابل توجه این که یکی از معانی "شیلوه" طبق تصریح مستر

جزء نهم (۵۵)

هاکس در کتاب قاموس مقدس فرستادن می باشد و با کلمه «رسول» یا « رسول اللّه » موافق است .

ص:۳۹

در انجیل یوحنا ، باب ۱۴ ، شماره ۱۵ و ۱۶ چنین می خوانیم : « اگر شما مرا دوست دارید ، احکام مرا نگاه دارید و من از پدر خواهم خواست و او تسلی دهنده دیگر به شما خواهد داد که تا به ابد با شما خواهند ماند » .

و در همـان انجیل یوحنا ، باب ۱۵ ، شماره ۲۶ می خوانیم : « و چون آن تسـلی دهنده بیاید‌که من از جانب پدر به شـما خواهم فرستاد، یعنی روح راستی که ازطرف پدرمی آید، او درباره من شهادت خواهدداد ».

و نیز در همـان انجیل یوحنا ، باب ۱۶ ، شماره ۷ به بعد می خوانیم : « لیکن به شـما راست می گویم که شـما را مفید است که من بروم که اگر من نروم ، آن تسـلی دهنده به نزد شـما نخواهد آمد ، اما اگر بروم ، او را به نزد شما خواهم فرستاد ... زیرا که او از پیش خود سـخن نخواهـد‌گفت، بلکه هر آن چه می شـنود، خواهـد‌گفت و شـمارا به آینده خبر خواهدداد » . نکته شایان توجه این که ؛ در اناجیـل فارسـی ، در جمله هـای بالاـ که از انجیل یوحنا است ، کلمه « تسـلی دهنـده » آمـده ، ولی در انجیل عربی چاپ لندن (مطبعه ویلیام وطس سال

(۵۶) سوره اَعراف

۱۸۵۷) به جای آن ، «فارقلیطا» ذکر شده است .

دعوت جهانی پیامبر صلی الله علیه و آله

۱۵۸ قُلْ یاأَیُّهَاالنّاسُ اِنّیرَسُولُ اللّهِ اِلَیْکُمْ جَمیعا نِ الَّذی لَهُ مُلْکُ السَّمواتِ وَالْاَرْضِ لا اِلهَ اِلاّ هُوَ یُحْیی وَ یُمیتُ فَآمِنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِیِّ الْاُمِّیِّ الَّذی

يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ كَلِماتِهِ وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ

بگو : ای مردم ، من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم، همان خدایی که حکومت آسمان ها و زمین از آنِ او است، معبودی جز او نیست ، زنـده می کنـد و می میرانـد، پس ایمان بیاورید به خدا و فرسـتاده اش ، آن پیامبر درس نخوانده ای که ایمان به خدا و کلماتش دارد و ازاو پیروی کنید تا هدایت یابید .

جزء نهم (۵۷)

این آیه همانند بسیاری دیگر از آیات قرآن مجید ، دلیل روشنی بر جهانی بودن دعوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است . در آیه ۲۸ سوره سـبأ نیز می خوانیم : « وَ ما اَرْسَلْناكَ اِلاّ كافَّةً لِلنّاسِ : تورا جز به سوی همه مردم نفرسـتادیم » . و در آیه ۱۹ سوره انعام می خوانیم : « وَ اوُحِیَ اِلَیَّ هذَا الْقُرْآنُ لِاُنْذِرَكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ : این قرآن به من وحی شده تا شما و تمام کسانی را که قرآن به آن هـا می رسـد ، انـذار کنم » . و در آغـاز سـوره فرقـان می خـوانیم : « تَبـارَكَ الَّذی نَزَّلَ الْفُرْقـانَ عَلی عَبْدِهِ لِیَكُونَ لِلْعالَمینَ نَذیرا : پاینده و برقرار است خداوندی که قرآن را بر بنده اش فرستاد که جهانیان را از مسؤولیت هایشان بیم دهد » .

این ها نمونه آیاتی است که گواه جهانی بودن دعوت پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله است و در این باره باز هم به خواسـت پروردگار ذیل آیه ۷ سوره شوری بحث خواهیم کرد ودر ذیل آیه ۹۲ سوره انعام نیز بحث

نسبتا مشروحی در این زمینه مطرح شده است .(۱)سپس خدایی را که

(۵۸) سوره اَعراف

پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی او دعوت می کند ، با سه صفت معرفی می کند . جالب توجه این که آیه فوق در مکه نازل شده است که در آن روز پیروان اسلام ، در اقلیت شدیدی قرار داشتند ، آن چنان که شاید کمتر کسی احتمال می داد پیامبر صلی الله علیه و آله حتی بر مکه مسلط شود ، تا چه رسد به جزیره العرب و یا قسمت مهم دنیا. بنابراین کسانی که فکر می کنند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نخست مدعی رسالت بر مکه بود و هنگامی که آیینش بالا گرفت به فکر تسلط بر حجاز افتاد و سپس در فکر کشورهای دیگر فرورفت و نامه به سلاطین دنیا نوشت و اعلام جهانی بودن آیینش را کرد ، پاسخ همه آن ها را آیه فوق که در مکه نازل شده است، می دهد و می گوید : او از آغاز کار، دعوت جهانی خود را آشکار ساخت .

یک سرگذشت عبرت انگیز

۱۶۳ وَاسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَهِ الَّتی کانَتْ حاضِرَهَ الْبَحْرِ اِذْ

جزء نهم (۵۹)

يَعْدُونَ فِى السَّبْتِ اِذْ تَأْتِيهِمْ حيتانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعا وَ يَوْمَ لا يَسْبِتُونَ لا تَأْتِيهِمْ كَذلِكَ نَبْلُوهُمْ بِما كانُوا يَفْسُقُونَ

و ازآن ها درباره (سرگذشت) شهری که درساحل دریا بود،

ص:۴۲

۱- « تفسیر نمونه » ، جلد ۵ ، صفحه ۳۴۴ .

سؤال کن و (به خاطر بیاور) هنگامی را که آن ها در روز شنبه تجاوز (و طغیان در برابر قانون خدا) می کردند ، همان هنگام که ماهیانشان روز شنبه (که روز تعطیل و استراحتشان بود) آشکار می شدند ، اما در غیر روز شنبه به سراغ آن ها نمی آمدند ، این گونه آن ها را به چیزی آزمایش کردیم که در برابر آن نافرمانی می نمودند

« سَبْت » در لغت به معنی تعطیل عمل برای استراحت است و این که در قرآن در سوره نبأ می خوانیم : « وَ جَعَلْنا نَوْمَكُمْ سُباتا : خواب شما را مایه راحت شما قرار دادیم »، نیز اشاره به همین موضوع است و روز شنبه را از این جهت « یَوْمُ السَّبْت » نامیده اند که

(۶۰) سوره اَعراف

برنامه های کسب و کار معمولی در آن تعطیل می شد ، سپس این نام بر این روز باقی ماند . ازاین آیه به بعد صحنه دیگری از تاریخ پرماجرای بنی اسرائیل که مربوط به جمعی از آن ها است که در ساحل دریایی زندگی می کردند ، آمده است ، منتها روی سخن در آیه به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است و به او می گوید که از یهود معاصر خویش درباره این جمعیت سؤال کند ، یعنی این خاطره را به وسیله سؤال در ذهن آنان مجسم ساز تا از آن پند گیرند و از سرکشی و کیفری که در انتظار سرکشان است ، بپرهیزند . این سرگذشت چنان که در روایات اسلامی به آن اشاره شده ، مربوط به جمعی از بنی اسرائیل است که در ساحل یکی

از دریاها (ظاهرا دریای احمر بوده که درکنار سرزمین فلسطین قرار دارد) در بندری به نام « ایله » (که امروز به نام « ایلات » معروف می باشد) زندگی می کردند و از طرف خداوند به عنوان آزمایش و امتحان ، دستوری به آن ها داده شد و آن این که ؛ صید ماهی را در آن روز تعطیل کنند ، اما آن ها با آن دستور مخالفت کردند و گرفتار مجازات

دردناکی شدند که شرح آن را در این آیات می خوانیم . می فرماید : «از قوم یهود معاصر خویش ، ماجرای شهری را که درکنار دریاقرارداشت، سؤال کن» (وَ اسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْیَهِ الَّتی کانَتْ حاضِرَهَ الْبَحْرِ).

« و به یاد آن ها بیاور زمانی را که در روز شنبه از قانون پروردگار تجاوز می کردند » (اِذْ یَعْدُونَ فِی السَّبْتِ) . زیرا روز شنبه تعطیل آن ها بود و وظیفه داشتند دست از کار و کسب و صید ماهی بکشند و به مراسم عبادت آن روز بپردازند ، اما آن ها این دستور را زیر پا گذاردند . سپس قرآن آن چه را در جمله قبل سربسته بیان کرده بود ، چنین شرح می دهد ؛ به خاطر بیاور « آن هنگام را که ماهیان در روز شنبه در روی آب آشکار می شدند و در غیر روز شنبه ، ماهی کمتر به سراغ آن ها می آمد » (اِذْ تَأْتِیهِمْ حیتانُهُمْ یَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعا) .

بدیهی است جمعیتی که در کنار دریا زندگی می کنند ، قسمت مهمی از تغذیه و درآمدشان از طریق صید ماهی است و گویا به خاطر تعطیل مستمری که قبلاً در روز شنبه در میان آن ها معمول بود ،

ماهیان در آن روز احساس امنیت از نظر صیادان می کردند و دسته دسته به روی آب ظاهر می شدند، اما در روزهای دیگر که صیادان در تعقیب آن ها بودند، در اعماق آب فرو می رفتند.

این موضوع خواه جنبه طبیعی داشته ویا یک جنبه فوق العاده و الهی ، وسیله ای بود برای امتحان و آزمایش این جمعیت ، لذا قرآن می گوید : « ما این چنین آن ها را به چیزی که در برابر آن مخالفت می کردند، آزمایش می کردیم » (کَذلِکَ نَبْلُوهُمْ بِما کانُوا یَفْسُقُونَ) . درحقیقت جمله « بِما کانُوا یَفْسُقُونَ » اشاره به آن است که آزمایش آن ها به چیزی بود که آن ها را به سوی خود جلب و به نافرمانی دعوت می کرد و همه آزمایش ها همین گونه است ، زیرا آزمایش باید میزان مقاومت افراد را در برابر کشش گناهان مشخص کند و اگر گناه کششی به سوی خود نداشت، آزمایش مفهومی نداشت .

۱۶۴ وَ اِذْ قالَتْ اُمَّهٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْما نِ اللّهُ مُهْلِکُهُمْ اَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذابا شَدیدا قالُوا مَعْذِرَهً اِلی رَبِّکُمْ وَ لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ

جزء نهم (۶۳)

و هنگامی را که گروهی از آن ها (به گروه دیگر) گفتند : چرا جمعی (گنهکار) را اندرز می دهید که سرانجام خداوند آن ها را هلاک خواهد کرد و یا به عذاب شدیدی گرفتار خواهد ساخت (آن ها را به حال خود واگذارید تا نابود شوند)

گفتنـد: (این انـدرزها) برای اعتـذار (و رفع مسؤولیت) در پیشـگاه پروردگار شـما است، به علاوه شاید آن ها (بپذیرند و از گناه بازایستند و) تقوا پیشه کنند .

هنگامی که این جمعیت از بنی اسرائیل در برابر این آزمایش بزرگ که با زندگی آنان کاملاً آمیخته بود ، قرار گرفتند ، به سه گروه تقسـیم شدند : « گروه اول » که اکثریت را تشکیل می دادند ، به مخالفت با این فرمان الهی برخاستند . « گروه دوم » که قاعدتا اقلیت کوچکی بودند ، در برابر گروه اول ، به وظیفه امر به معروف و نهی از منکر قیام کردند . « گروه سوم » ساکتان و بی طرفان بودند که نه همگامی با گناهکاران

داشتند و نه وظیفه نهی از منکر را انجام می دادند. در آیه مورد بحث ، گفتگوی این گروه را با نهی کنندگان شرح می دهد و می گویـد : « به خـاطر بیـاور هنگـامی که جمعی از آن ها به جمع دیگری گفتنـد : چرا قومی را انـدرز می دهیـد که خـداوند سرانجام آن ها را هلاک می کند و یا به عذاب دردناکی کیفر خواهد داد » (وَ اِذْ قالَتْ اُمَّهٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْما نِ اللّهُ مُهْلِکُهُمْ اَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذابا شَدیدا) .

تعبیر به « اُمَّهٌ مِنْهُمْ » ، نشان می دهـد که گروه دوم از گروه گنهکاران ، کمتر بودنـد زیرا از آن ها تعبیر به « قَوْما » شده است (بدون کلمه « مِنْهُمْ ») در بعضـی روایات ، چنین می خوانیم که ؛ « جمعیت شـهر ، هشـتاد و چند هزار نفر بود و از آن ها هفتاد هزار نفر دست به گناه

آلودند » (« تفسیر برهان » ، جلد ۲ ، صفحه ۴۲) . « آن ها در پاسخ گفتند : ما به خاطر این نهی از منکر می کنیم که وظیفه خود را در پیشگاه پروردگارتان انجام داده و در برابر او مسؤولیتی نداشته باشیم ، به علاوه شاید سخنان ما در دل آن ها مؤثر افتد و دست از طغیان و سرکشی

جزء نهم (۶۵)

بردارند » (قالُوا مَعْذِرَةً اِلی رَبِّکُمْ وَ لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ) . از جمله بالا چنین استفاده می شود که اندرزدهندگان برای دو هدف این کار را انجام می دادند ، یکی به خاطر این که در پیشگاه خدا معذور باشند و دیگر این که شاید در دل گنهکاران مؤثر افتد و مفهوم این سخن چنین است که حتی اگر احتمال تأثیر هم ندهند ، باید از پند و اندرز خودداری ننمایند ، در حالی که معروف این است که شرط و جواب امربه معروف و نهی از منکر، احتمال تأثیر است. ولی باید توجه داشت که گاهی بیان حقایق و وظایف الهی بدون احتمال تأثیر نیز واجب می شود و آن در موردی است که اگر حکم خدا گفته نشود و از گناه انتقاد نگردد ، کم کم به دست فراموشی سپرده می شود و بدعت ها جان می گیرند و سکوت ، دلیل بر رضایت و موافقت محسوب می شود ، در این گونه موارد لازم است حکم پروردگار آشکارا همه جا گفته شود، هرچند اثری در گنهکاران نگذارد . این نکته نیز شایان توجه است که نهی کنندگان می گفتند : می خواهیم در پیشگاه « پروردگارتان » معذور باشیم ، گویا اشاره به این است که شما هم در پیشگاه خدا مسؤولیت دارید و این

وظیفه ، تنها وظیفه ما نیست ، وظیفه شما نیز می باشد .

(۶۶) سوره اَعراف

۱۶۵ فَلَمّانَسُوا ماذُكِّرُوا بِهِ اَنْجَیْنَاالَّذینَ یَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِآ وَاَخَذْنَاالَّذینَ ظَلَمُوابِعَذابٍ بَئیسٍ بِماکانُوا یَفْسُقُونَ

اما هنگامی که تـذکراتی را که به آن ها داده شـده بود، فراموش کردند، نهی کنندگان از بدی را رهایی بخشیدیم و آن ها را که ستم کردند ، به عذاب شدیدی به خاطر نافرمانی شان گرفتار ساختیم .

«بَئیس» از مـاده « بَأْس » به معنی شدیـد است . شکٔ نیست که این فراموشـی ، فراموشـی حقیقی که موجب عـذر است ، نبود ، بلکه آن چنان بی اعتنایی به فرمان خدا کردند که گویی به کلی آن را فراموش نموده اند .

۱۶۶ فَلَمّاعَتَوْا عَنْ مانُهُواعَنْهُ قُلْنالَهُمْ کُونُوا قِرَدَهً خاسِئینَ

هنگامی که در برابر فرمانی که به آن ها داده شـده بود، سرکشـی نمودند ، به آن ها گفتیم : به شـکل میمون ها درآیید و طرد شوید .

جزء نهم (۶۷)

« عَتَوْا » از مـاده « عُتُو » به معنی خودداری از اطـاعت فرمـان است و این که بعضـی از مفسـران آن هـارا تنها به معنی خودداری تفسـیر کرده انـد ، برخلاـف چیزی است که ارباب لغت گفته انـد . روشن است که امر «کُونُوا» (بوده باشـید) در این جا یکٔ فرمان تکوینی است، همانند ؛ « اِنَّما اَمْرُهُ اِذا اَرادَ شَیْئا اَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ » (۸۲ / یس) .

چگونه دست به گناه زدند ؟

در این که این جمعیت ، قانون شکنی را از کجا شروع کردند ، در میان مفسران گفتگو است ، از بعضی از روایات چنین استفاده می شود که ؛ نخست دست به حیله به اصطلاح شرعی زدند ، در کنار دریا حوضچه هایی ترتیب دادند و راه آن را به دریا گشودند، روزهای شنبه ، راه حوضچه ها را بازمی کردند و ماهیان فراوان همراه آب، وارد آن ها می شدند، اما هنگام غروب که می خواستند به دریا بازگردند ، راهشان را محکم می بستند ، سپس روز یکشنبه شروع به صید آن ها می کردند و

(۶۸) سوره اَعراف

می گفتند : خداوند به ما دستور داده است صید ماهی نکنید ، ما هم صید نکردیم ، بلکه تنها آن ها را در حوضچه ها محاصره نموده ایم .(۱)

بعضی از مفسران گفته اند : آن ها روز شنبه قلاب ها را به دریا می افکندند ، سپس روز بعد آن را از دریا بیرون می کشیدند و به این وسیله صید ماهی می نمودند . از بعضی روایات دیگر برمی آید که آن ها بدون هیچ حیله ای با بی اعتنایی کامل ، روزهای شنبه مشغول صید ماهی شدند . ولی ممکن است همه این روایات صحیح باشد ، به این ترتیب که در آغاز از طریق حیله به اصطلاح شرعی به وسیله کندن حوضچه ها و یا انداختن قلاب ها کار خود را شروع کردند ، این کار ، گناه را در

۱- « تفسیر برهان » ، جلد ۲ ، صفحه ۴۲ .

نظر آن ها کوچک و آنان را در برابر شکستن احترام روز شنبه جسور ساخت ، کم کم روزهای شنبه علنا و بی پروا به صید ماهی مشغول شدند و از این راه مال و ثروت فراوانی فراهم ساختند .

جزء نهم (۶۹)

چه کسانی رهایی یافتند ؟

ظاهر آیات فوق این است که از آن سه گروه (گنهکاران ، ساکتان و اندرزدهندگان) تنها گروه سوم از مجازات الهی مصون ماندند و به طوری که در روایات آمده است آن ها هنگامی که دیدند اندرزهایشان مؤثر واقع نمی شود، ناراحت شدند و گفتند: ما از شهر بیرون می رویم ، شب هنگام به بیابان رفتند و اتفاقا در همان شب کیفر الهی دامان دو گروه دیگر را گرفت .

آیا هر دو گروه ، یک نوع کیفر داشتند ؟

از آیات فوق چنین برمی آیدکه ؛ کیفر مسخ شدن ، منحصر به گنهکاران بود ، زیرا می گوید: « فَلَمّا عَتَوْا عَنْ ما نُهُوا عَنْهُ ... : هنگامی که در برابر آن چه نهی شده بودند ، سرکشی کردند ... » ، ولی از طرفی از آیات فوق نیز استفاده می شود که تنها اندرزدهندگان از مجازات رهایی یافتند ، زیرا می گوید : « اَنْجَیْنَا الَّذینَ یَنْهَوْنَ عَنِ السُّوآءِ » (آن ها را که نهی از منکر می کردند ، رهایی بخشیدیم) . از

(۷۰) سوره اَعراف

مجموع این دو ، استفاده می شود که ؛ هردو گروه مجازات شدند، ولی مجازات مسخ ، تنها مربوط به گنهکاران بود ومجازات دیگران احتمالاً

هلاکت و نابودی بوده است، هرچند گنهکاران نیز چندروزی پس از مسخ شدن طبق روایات هلاک شدند .

آیا مسخ، جسمانی بوده یا روحانی ؟

« مسخ » یا به تعبیر دیگر « تغییر شکل انسانی به صورت حیوان » ، مسلما موضوعی برخلاف جریان عادی طبیعت است ، البته « موتاسیون » و جهش و تغییر شکل حیوانات به صورت دیگر در موارد جزئی ، دیده شده است و پایه های فرضیه تکامل در علوم طبیعی امروز بر همان بنا نهاده شده ، ولی مواردی که در آن موتاسیون و جهش دیده شده ، صفات جزئی حیوانات است ، نه صفات کلی ، یعنی هرگز دیده نشده است که نوع حیوانی بر اثر « موتاسیون » تبدیل به نوع دیگر شود ، بلکه خصوصیاتی از حیوان ممکن است دگرگون گردد و تازه جهش در نسل هایی که به وجود می آیند ، دیده می شود ، نه این که حیوانی که

جزء نهم (۷۱)

متولد شده است ، با جهش تغییر شکل دهد ، بنابراین دگرگون شدن صورت انسان یا حیوانی به صورت نوع دیگر، امری خارق العاده است . ما بارها گفته ایم مسائلی بر خلاف جریان عادی طبیعی وجود دارد ، گاهی به صورت معجزات پیامبران و زمانی به صورت اعمال خارق العاده ای که از پاره ای از انسان ها سرمی زند ، هرچند پیامبر نباشند (که البته با معجزات متفاوت است) بنابراین پس از قبول امکان وقوع معجزات و خارق عادات ، مسخ و دگرگون شدن صورت انسانی به

انسانی دیگر ، مانعی ندارد . وجود چنین خارق عاداتی نه استثناء در قانون علیت است نه بر خلاف عقل و خرد ، بلکه تنها یک جریان « عادی » طبیعی در این گونه موارد شکسته می شودکه نظیرش را در انسان های استثنایی کرارا دیده ایم . بنابراین هیچ مانعی ندارد که مفهوم ظاهر کلمه « مسخ » را که در آیه فوق و بعضی دیگر از آیات قرآن آمده است ، بپذیریم و بیشتر مفسران هم همین تفسیر را پذیرفته اند .

ولی بعضی از مفسران که در اقلیت هستند ، معتقدند که « مسخ »

(۷۲) سوره اَعراف

به معنی "مسخ روحانی" و دگرگونی صفات اخلاقی است، به این معنی که صفاتی همانند میمون یا خوک در انسان های سرکش و طغیانگر پیدا شد، روآوردن به تقلید کورکورانه و توجه شدید به شکم پرستی و شهوت رانی که از صفات بارز این دو حیوان بود، در آن ها آشکار گشت . این احتمال از یکی از قدمای مفسرین به نام « مجاهد » نقل شده است . و این که بعضی ایراد کرده اند که ؛ مسخ برخلاف قانون تکامل و موجب بازگشت و عقب گرد در خلقت است ، درست نیست ، زیرا قانون تکامل مربوط به کسانی است که در مسیر تکامل هستند ، نه آن ها که از مسیر انحراف یافته و از محیط شرایط این قانون به کنار رفته اند ، مثلاً یک انسان سالم در سنین طفولیت مرتبا رشد و نمو می کند ، اما اگر نقایصی در وجود او پیدا شود ، ممکن است نه تنها رشد و نموش متوقف گردد ، بلکه رو به عقب برگردد و نمو فکری و جسمانی خود را تدریجا از

دست بدهد . ولی در هر حال باید توجه داشت که مسخ و دگرگونی جسمانی متناسب با اعمالی است که انجام داده اند ، یعنی چون عده ای

جزء نهم (۷۳)

از جمعیت های گنهکار بر اثر انگیزه هواپرستی و شهوت رانی دست به طغیان و نافرمانی خدا می زدند و جمعی با تقلید کورکورانه کردن از آن ها ، آلوده به گناه شدند ، لذا به هنگام مسخ ، هر گروه به شکلی که متناسب با کیفیت اعمال او بوده ، ظاهر می شده است . البته در آیات مورد بحث تنها سخن از « قِرَدَه » (میمون ها) به میان آمده است و از «خَنازیر» (خوك ها) سخنی نیست ، ولی در آیه ۶۰ سوره مائده گفتگو از جمعیتی به میان آمده است که به هنگام مسخ ، به هردو صورت فوق (بعضی قرده و بعضی خنازیر) تغییر چهره دادند که به گفته بعضی از مفسران مانند «ابن عباس» ، آن آیه نیز درباره همین « اصحاب سبت » می باشد که پیرمردان سرجنبانان شکم پرست و شهوت پرستشان به خوك و جوانان مقلّد چشم و گوش بسته که اکثریت را تشکیل می دادند ، به میمون تغییر چهره دادند. ولی درهرحال باید توجه داشت که طبق روایات، مسخ شدگان تنها چند روزی زنده می ماندند و سپس از دنیا می رفتند و نسلی از آن ها به وجود نمی آمد .

(۷۴) سوره اَعراف

خلافکاری زیر پوشش کلاه شرعی

گرچه در آیات فوق ، اشاره ای به حیله گری اصحاب سبت در زمینه گناه نشده است ، ولی بسیاری از مفسران درشرح این آیات ، اشاره به داستان کندن « حوضچه ها » و یا نصب « قلاب ها » در دریا در روز

شنبه کرده اند و در روایات اسلامی نیز این موضوع دیده می شود ، بنابراین مجازات و کیفر الهی که باشدت درباره این گروه جاری شد ، نشان می دهد که چهره واقعی گناه ، هرگز با دگرگون ساختن ظاهرآن و به اصطلاح کلاه شرعی درست کردن ، دگرگون نمی گردد . حرام ، حرام است ، خواه صریحا انجام گیرد یا زیر لفافه های دروغین و عذرهای واهی. آن ها که تصور می کنند گناه را می توان با تغییر چهره صوری تبدیل به یک عمل مجاز کرد ، در حقیقت خود را فریب می دهند و بدبختانه این کار در میان بعضی از بی خبرانی که خود را به دین منتسب می کنند ، فراوان دیده می شود و همان است که چهره مذهب را در نظر افراد دورافتاده ، سخت بدنما کرده است .

جزء نهم (۷۵)

عیب بزرگی که این عمل دارد علاوه بر زشت نشان دادن چهره مذهب این است که گناه را در نظرها کوچک می کند و از اهمیت آن می کاهد و افراد را چنان جسور در برابر گناه می سازد که پس از انجام این گونه کارها ، کم کم آماده برای انجام گناهان به طور صریح و آشکار می شوند . در « نهج البلاغه » می خوانیم که ؛ علی از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل می کند : « روزی فرامی رسد که مردم به وسیله اموالشان آزمایش می شوند ، بر خدا منّت می گذارند که دیندارند و در عین حال در انتظار رحمت اویند و از مجازات او خود را در امان می بینند ، یَسْتَحِلُّونَ حَرامَهُ بِالشُّبُهاتِ الْکاذِبَهِ وَ الأَهْواءِ السّاهِیَهِ فَیَسْتَحِلُّونَ الْخَمْرَ

بِالنَّبیذِ وَ السُّحْتَ بِالْهَدِیَّهِ وَ الرِّبا بِالْبَیْعِ : حرام خدا را با شبهات دروغین و خیالات واهی ، حلال می شمرند ، شراب را تحت عنوان نبیذ (۱)و رشوه را به عنوان هدیه (و حق حساب) و ربا را به نام

.

(۷۶) سوره اَعراف

بیع ، برای خود حلال می پندارند » (« نهج البلاغه » ، آخر خطبه ۱۵۶) . باید توجه داشت که انگیزه این گونه حیله ها یا پوشیدن چهره زشت باطنی خود در افکار عمومی است و یا فریب دادن وجدان و کسب آرامش کاذب درونی .

اَشکال مختلف آزمون های الهی

درست است که ماهی گرفتن از دریا برای ساحل نشینان کار خلافی نیست ، گاهی ممکن است خداوند برای امتحان و آزمایش ، جمعیتی را موقتا از این موضوع نهی کند تا مقدار فداکاری آن ها روشن شود و این یکی از اَشکال امتحان خداوند است ، به علاوه روز شنبه در آیین یهود ، روز مقدسی بود و دستور داشتند برای احترام آن روز و رسیدن به عبادت و برنامه های مذهبی دست از کسب وکار بکشند ولی

۱- « نبیذ » عبارت از این بوده که مقداری خرما یا کشمش را در ظرفی که مقداری آب در آن بود ، می ریختند و چند روزی می گذاشتند و سپس می نوشیدند ، گرچه رسما شراب نبوده ولی بر اثر گرمی هوا ، مواد قندی آن تبدیل به الکل خفیفی می شد .

ساحل نشینان « ایله » همه این مسائل را نادیده گرفتند و آن چنان مجازات شدند که زندگینامه آن ها درس عبرتی برای آیندگان شد .

جزء نهم (۷۷)

۱۶۷ وَ اِذْ تَأَذَّنَ رَبُّکَ لَیَبْعَثَنَّ عَلَیْهِمْ اِلی یَوْمِ الْقِیامَهِ مَنْ یَسُومُهُمْ سُوآءَ الْعَذابِ اِنَّ رَبَّکَ لَسَریعُ الْعِقابِ وَ اِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحیمٌ

و (نیز به خاطر بیاور) هنگامی را که پروردگارت اعلام کرد تا دامنه قیامت کسی را بر آن ها مسلط خواهد ساخت که آن ها را به طور مداوم در عذاب سختی قرار دهد ، زیرا پروردگارت مجازاتش سریع (در عین حال در مقابل توبه کاران) آمرزنده و مهربان است .

« تَأَذَّنَ » و « اِذْن » هردو به معنی اعلام کردن است و نیز به معنی سوگند یاد کردن آمده است ، در این صورت معنی آیه چنین می شود که خداوند سوگند یاد کرده است که تا دامنه قیامت چنین اشخاصی در ناراحتی و عذاب باشند. از این آیه استفاده می شود که

(۷۸) سوره اَعراف

این گروه سرکش، هرگز روی آرامش کامل نخواهند دید ، هرچند برای خود حکومت و دولتی تأسیس کنند ، باز تحت فشار و ناراحتی مداوم خواهند بود، مگر این که به راستی روش خود را تغییر دهند و دست از ظلم و فساد بکشند .

پراکندگی یهود

۱۶۸ وَ قَطَّعْناهُمْ فِی الْأَرْضِ اُمَما مِنْهُمُ الصّالِحُونَ وَ مِنْهُمْ دُونَ ذلِکَ وَ بَلَوْناهُمْ بِالْحَسَناتِ وَ السَّیِّئاتِ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ

و آن هـارا در زمین به صورت گروه هـایی پراکنـده سـاختیم، گروهی از آن ها صالـح و گروهی غیر آن هسـتند و آن ها را به «نیکی ها» و «بدی ها» آزمودیم ، شاید بازگردند.

«حَسَـنات» هرگونه نعمت و رفاه و آسایشـی را شامل می شود، همان طور که «سَـیِّئات» هرگونه ناراحتی شدت را فرامی گیرد و محدود

جزء نهم (۷۹)

سـاختن مفهوم این دو در دایره معینی هیـچ گونه دلیل نـدارد. باز در این آیه این حقیقت تجلی می کنـد که اسـلام هیـچ گونه خصومتی با نژاد یهود ندارد و به عنوان پیروان یک مکتب و یا وابستگان به یک نژاد، آن هارا محکوم نمی نماید، بلکه مقیاس و معیار سـنجش را ، اعمال آن ها قرار می دهـد . سـپس اضافه می کند : « ما آن ها را با وسایل گوناگون ، نیکی ها و بدی ها آزمودیم ، شایـد بازگردنـد » (وَ بَلَوْنـاهُمْ بِالْحَسَـناتِ وَ السَّیِّئـاتِ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ) . گـاهی آن هـا را تشویق کردیم و در رفـاه و نعمت قرار دادیم ، تا حس شـکرگزاری درآن ها برانگیخته شود وبه سوی حق بازآینـد و گاهی به عکس آن هارا در شداید و سختی هاو مصائب فروبردیم تا از مرکب غرور و خودپرستی و تکبر فرود آیند و به ناتوانی

ص:۵۷

خویش پی برند ، شاید بیدار شوند و به سوی خدا بازگردند و هدف در هر دو حال مسأله تربیت و هدایت و بازگشت به سوی حق بوده است .

۱۶۹ فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْکِتابَ یَأْخُذوُنَ عَرَضَ هذَا الْأَدْنی وَ یَقُولُونَ سَیُغْفَرُ لَنا وَ اِنْ یَأْتِهِمْ عَرَضٌ

(۸۰) سوره اَعراف

مِثْلُهُ یَأْخُذوُهُ اَلَمْ یُؤْخَذْ عَلَیْهِمْ میثاقُ الْکِتابِ اَنْ لایَقُولُوا عَلَی اللّهِ اِلاَّ الْحَقَّ وَ دَرَسُوا ما فیهِ وَ الدّارُ الْاخِرَهُ خَیْرٌ لِلَّذینَ یَتَّقُونَ اَفَلا تَعْقِلُونَ

بعد از آن فرزندانی جانشین آن ها شدند که وارث کتاب (آسمانی ، تورات) گشتند (اما با این حال) متاع این دنیای پست را گرفته (بر حکم و فرمان خدا ترجیح دادند) و می گفتند:(اگر ما گنهکاریم)خداوندبه زودی مارا می بخشد (ما از کرده خود پشیمانیم) اما اگر متاع دیگری همانند آن به دستشان بیفتد ، آن را می گیرند (و باز حکم خدا را پشت سرمی افکنند) آیا پیمان کتاب (خدا) از آن ها گرفته نشده که بر خدا (دروغ نبندند و) جز حق نگویند و آنان بارها آن را خوانده اند و سرای آخرت برای آن ها که پرهیزگاری پیشه کنند ، بهتر است، آیا نمی فهمید ؟

« خَلْف » چنان که بعضی از مفسران گفته اند ، غالبا به معنی فرزندان

ناصالح است ، درحالی که « خَلَف » به معنی فرزند صالح می آید .(۱)« عَرَض » به معنی موجود عارضی و کم دوام و ناپایدار است و به متاع جهان ماده از این رو « عَرَض » گفته اند که معمولاً ناپایدار است ، روزی به سراغ انسان می آید ، آن چنان که حسابش از دست می رود و روزی آن چنان از دسترس انسان دور می شود که در انتظار ذره ای از آن ، آه می کشد ، به علاوه اصولاً همه نعمت های این جهان ناپایدار و فناپذیر است . « دَرْس » در لغت به معنی تکرار چیزی است و از آن جا که به هنگام مطالعه و فراگرفتن چیزی از استاد و معلم، مطالب تکرار می گردد ، به آن « درس » گفته شده است و نیز اگر می بینیم « کهنگی و فرسودگی » را « درس و اندراس » می گویند ، به خاطر آن است که باد و باران و حوادث دیگر پی درپی بر بناهای کهنه گذشته و آن ها را فرسوده ساخته است . هنگامی که فرزندان آن ها در کشمکش وجدان از یک سو و منافع

(۸۲) سوره اَعراف

مادی از سوی دیگر قرار می گیرند ، دست به دامن امیدهای کاذب زده « می گویند: ما این منفعت نقد را مشروع یا نامشروع به چنگ می آوریم ، خداوند رحیم و مهربان است و به زودی ما را خواهد بخشید » (وَ یَقُولُونَ سَیُغْفَرُ لَنا) . این جمله نشان می دهد که آن ها بعد از انجام چنین کاری ، یک نوع پشیمانی زودگذر و حالت توبه ظاهری به خود

۱- « مجمع البیان » ، ذیل آیه مورد بحث .

می گرفتند ولی به طوری که قرآن می گوید : این ندامت و پشیمانی آن ها به هیچ وجه ریشه نداشت ، به همین دلیل « اگر سود مادی دیگری مانند آن به دستشان می آمد، آن را می گرفتند » (وَ اِنْ یَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ یَأْخُذوُهُ) . درهرحال این جمله اشاره به رشوه خواری های جمعی از یهود و تحریف آیات آسمانی به خاطر آن و فراموش کردن احکام پروردگار به خاطر تضاد با منافع آن ها می کند . لذا به دنبال آن می فرماید : « آیا این ها به وسیله کتاب آسمانیشان تورات پیمان نبسته بودند که بر خدا دروغ نبندند و احکام او را تحریف نکنند و جز حق چیزی نگویند ؟ » (اَلَمْ یُؤْخَذْ عَلَیْهِمْ میثاقُ الْکِتابِ اَنْ لا یَقُولُوا عَلَی اللّهِ اِلاَّ الْحَقَّ).

جزء نهم (۸۳)

سپس می گوید : اگر آن ها از آیات الهی آگاهی نداشتند و دست به این اعمال خلاف می زدند ، ممکن بود برای خودشان عذری بسازند ، ولی اشکال کار ، این است که « آن ها کرارا محتویات تورات را دیده و فهمیده بودند » ، در عین حال آن را ضایع ساختند و فرمانش را پشت سرانداختند (وَ دَرَسُوا ما فیهِ) . سر انجام می فرماید : این ها اشتباه می کنند و این اعمال و متاع ها سودی برای آن ها نخواهد داشت، بلکه « سرای دیگر برای پرهیزگاران بهتر است » (وَ الدّارُ الْاٰخِرَهُ خَیْرٌ لِلَّذینَ یَتَّقُونَ) . « آیا شما حقایقی را به این روشنی درک نمی کنید ؟ » (اَفَلا تَعْقِلـُونَ) .

۱۷۰ وَ الَّذینَ یُمَسِّکُونَ بِالْکِتابِ وَ اَقامُواالصَّلوهَ اِنّا

لانُضیعُ اَجْرَالْمُصْلِحینَ

و آن هاکه به کتاب (خدا) تمسک جویند و نمازرا برپادارند (پاداش بزرگی خواهند داشت، زیرا) ما پاداش مصلحان را ضایع نخواهیم کرد.

(۸۴) سوره اَعراف

در برابر گروه فوق ، اشاره به گروه دیگری می کنـد که آن هـا نه تنها از هرگونه تحریف و کتمان آیات الهی برکنار بودنـد ، بلکه به آن تمسـک جسـته و موبه مو آن هـا را اجرا کردنـد ، قرآن این جمعیت را « مصـلحان جهان » نام نهاده و اجر و پاداش مهمی برای آن هـا قائـل شـده و دربـاره آن ها چنین می گویـد : « کسانی که تمسک به کتاب پروردگار جوینـد و نماز را برپا دارنـد ، پـاداش بزرگی خواهنـد داشت زیرا ما پاداش مصـلحان را ضایع نخواهیم ساخت » (وَ الَّذینَ یُمَسِّکُونَ بِالْکِتابِ وَ اَقامُوا الصَّلوهَ اِنّا لانُضیعُ اَجْرَالْمُصْلِحینَ).

در این که منظور از این کتاب ، تورات است یا قرآن مجید ، مفسـران دو گونه تفسیر دارند ولی باتوجه به آیات گذشته ، ظاهر این است که اشاره به گروهی از بنی اسـرائیل باشـد که حساب خودشان را از افراد گمراه جدا ساختند . البته بی شک تمسـک جسـتن به تورات یـا انجیل باتوجه به بشاراتی که درآن ها راجع به پیامبر صـلی الله علیه و آله آمـده است از ایمان به این پیامبر جدا نخواهد بود . تعبیربه «یُمَسِّکُونَ» که به معنی

جزء نهم (۸۵)

تمسک جستن است ، نکته جالبی را دربردارد ، زیرا تمسک به

ص:۶۱

معنی گرفتن و چسبیدن به چیزی برای حفظ و نگهداری آن می باشد و این صورت حسی آن است و صورت معنوی آن ، این است که انسان با کمال جدیت پای بند به عقیده و برنامه ای باشد و در حفظ و حراست آن بکوشد ، تمسک به کتاب الهی این نیست که انسان صفحات قرآن و تورات و یا کتاب دیگری را محکم در دست بگیرد و در حفظ و حراست جلد و کاغذ آن بکوشد ، بلکه تمسک واقعی آن است که اجازه ندهد کمترین مخالفتی با آن از هیچ سو انجام شود و در تحقق یافتن مفاهیم آن از جان و دل بکوشد .

مفهوم اصلاحات واقعی

آیات فوق به خوبی نشان می دهد که اصلاح واقعی در روی زمین بدون تمسک به کتب آسمانی و فرمان های الهی امکان پذیر نمی باشد و این تعبیر بار دیگر این حقیقت را تأکید می کند که دین و مذهب تنها یک برنامه مربوط به جهان ماوراء طبیعت و یا سرای آخرت نیست ،

(۸۶) سوره اَعراف

بلکه آیینی است در متن زندگی انسان ها و در طریق حفظ منافع تمام افراد بشر و اجرای اصول عدالت و صلح و رفاه و آسایش و بالاخره هر مفهومی که در معنی وسیع اصلاح جمع است . این که می بینیم از میان فرمان های خدا مخصوصا روی « نماز » تکیه شده است، به خاطر آن است که نماز واقعی ، پیوند انسان را با خدا چنان محکم می کند که در برابر هر کار و هر برنامه او را حاضر و ناظر می بیند و مراقب اعمال

خویش و این همـان است که در آیـات دیگر از آن تعبیر به تـأثیر نماز در دعوت به امر به معروف و نهی از منکر شـده است و ارتباط این موضوع با اصـلاح جامعه انسانی روشن تر از آن است که نیاز به بیان داشـته باشـد . ازآن چه گفته شـد ، روشن می شود که این یـک برنامه ویژه قوم هود نبوده است ، بلکه اصـلی است در زنـدگی امت ها و ملت ها ، بنابراین آنان که با کتمان کردن حقایق و تحریف آن ها متاعی ناپایـدار و منافعی زودگـذر برای خود فراهم می سازنـد و به هنگامی که نتایـج شوم کار خود را می بیننـد ، حـالت یـک توبه دروغین به خود می گیرنـد ، توبه ای که در برابر لبخنـد یـک منفعت مادی دیگر همچون برف در آفتاب تابسـتان آب می شود ، در حقیقت مخالفان اصلاح در جوامع انسانی هستند و منافع جمع را فدای منافع شخص خود می کنند، خواه این کار ازیک یهودی سربزند یا یک مسیحی و یا یک مسلمان.

جزء نهم (۸۷)

آخرین سخن درباره قوم یهود

۱۷۱ وَ اِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَ ظَنُّوآا اَنَّهُ واقِعٌ بِهِمْ خُذوُا ما اتَيْناكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا ما فيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

و (نیز به خاطر بیاور) هنگامی راکه کوه را برفراز آن ها همچو ن سایبانی بلند کردیم، آن چنان که گمان کردند بر آن ها فرود خواهد آمد (و در این حال از آن ها پیمان گرفتیم

ص:۶۳

و گفتیم :) آن چه را به شما (از احکام و دستورات) داده ایم ، با قدرت (و جدیت) بگیرید و آن چه را در آن است ، به یاد داشته باشید (و عمل کنید) تا پرهیزگار شوید .

(۸۸) سوره اَعراف

« نَتَقْنـا » از مـاده « نَتْق » در اصـل به معنی کنـدن چیزی از جایی و به سوی دیگری پرتاب کردن است ، به زنانی که زیاد فرزند می آورند ، نیز « ناتق » می گویند ، زیرا به آسانی فرزند رااز محیط رَحِم جداکرده و به خارج می گذارند.

Ơ......آیه ، آخرین آیه ای است که در این سوره پیرامون زندگی بنی اسرائیل سخن می گوید و در آن سرگذشت دیگری را به جمعیت یهود یـادآوری می کنـد ، سرگذشتی که هم درس عبرت است و هم دلیـل بر سپردن یک پیمان ، می گویـد : « به خاطر بیاورید هنگامی که کوه را بالای سر آن ها قرار دادیم ، آن چنان که گویی سایبانی بر سر آن ها بود » (وَ اِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ کَأَنَّهُ ظُلَّةٌ) . « و آن چنان که گمان می بردند، برسرشان سقوط خواهد کرد » وحشت و اضطراب سراسر وجودشان را گرفت و به تضرع افتادند (وَ ظَنُّوآا اَنَّهُ واقِعٌ بِهِمْ) . در همان حال به آن ها گفتیم : « آن چه را از احکام به شما یاد داده ایم ، با جدیت و قوت بگیرید » (خُذوُا ما اتَیْناکُمْ بِقُوَّهٍ) . « و آن چه در آن آمده است ،

جزء نهم (۸۹)

به خاطر داشته باشید تا پرهیزگار شویـد » از کیفر خـدا بترسـید و به پیمان هایی که در آن از شـما گرفته ایم ، عمل کنیـد (وَ اذْکُرُوا ما فیهِ

لَعَلَّكَمْ تَتَّقُونَ) . این آیه با تفاوت مختصری در آیه ۶۳ سوره بقره گذشت و همان طور که در آن جا گفتیم، طبق گفته مفسر معروف « طبرسی » در « مجمع البیان » از قول « ابن زید » ، این جریان هنگامی بود که موسی از کوه طور بازمی گشت و احکام تورات را با خود می آورد ، موقعی که وظایف واجب و دستورات حلال و حرام را به قوم خود اطلاع داد ، آن ها تصور کردند عمل به این همه وظایف ، کار مشکلی است و به همین جهت بنای مخالفت و نافرمانی گذاردند ، در این هنگام قطعه عظیمی از کوه بالای سر آن ها قرار گرفت ، آن ها چنان در وحشت فرورفتند که دست به دامن موسی زدند ، موسی درهمان حال گفت : اگر پیمان وفاداری به این احکام ببندید ، این خطر برطرف خواهد شد ، آن ها تسلیم شدند و در پیشگاه خدا سجده کردند و بلا از سر آن ها گذشت . در این جا دو سؤال پیش می آید که در سوره

(۹۰) سوره اَعراف

بقره به آن ها و پاسخ آن ها اشاره کرده ایم و فشرده آن را در این جا می آوریم. سؤال اول : آیا پیمان گرفتن در این حال، جنبه اجباری ندارد؟ پاسخ : شک نیست که در آن حال یک نوع اضطرار بر آن ها حکومت می کرده ولی مسلما بعدا که خطر برطرف شد، ادامه راه را با اختیار خود می توانستند انتخاب کنند . به علاوه اجبار و اکراه در عقیده معنی ندارد ، ولی در برنامه های عملی که ضامن خیر و سعادت انسان است ، چه مانعی دارد که با اجبار مردم را به آن وادار کنند ، آیا اگر کسی را به اجبار

وادار به ترک اعتیاد و یا رفتن از راه امن و امان و خودداری از راه خطرناک کنند،عیب دارد؟سؤال دوم:چگونه کوه بالای سرآن هاقرار گرفت؟

پاسخ : بعضی از مفسران معتقدند که به فرمان خدا کوه طور از جا کنده شد و همچون سایبانی بر سر آن ها قرار گرفت . بعضی دیگر می گویند : بر اثر یک زلزله شدید چنان کوه تکان خورد که افرادی که پای کوه بودند ، سایه قسمت بالای آن را بر سر خود مشاهده کردند . این احتمال نیز وجود دارد که قطعه عظیمی از کوه کنده شد و در یک لحظه

جزء نهم (۹۱)

زودگذر بر فراز سر آن ها قرار گرفت ، سپس از آن جا گذشت و به کناری افتاد . و درهرحال شک نیست که این یک موضوع خارق العاده بوده است ، نه یک جریان طبیعی . موضوع دیگری که باید در آیه مورد توجه قرار گیرد ، این است که نمی گوید : کوه بر سر آن ها سایبان شد ، بلکه می گوید : همانند سایبانی گردد (کَأَنَّهُ ظُلَّةٌ) . این تعبیر یا به خاطر آن است که سایبان را معمولاً برای اظهار محبت بالای سر افراد قرار می دهند ، در حالی که در آیه مورد بحث این کار به عنوان یک بلاـ و تهدید بود و یا به خاطر این است که سایبان امری است پایدار ، در حالی که قرار گرفتن کوه بالای سر آن ها، جنبه موقتی و ناپایدار داشت .

نشانه های دوزخیان

۱۷۹ وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ كَثيرا مِنَ الْجِنِّ وَ الْاِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ اَعْيُنٌ لا يُبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ ءَاذانٌ لا يَسْمَعُونَ بِها اوُلآئِكَ كَالْاَنْعمِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ

ص:۶۶

اوُلآئِکَ هُمُ الْغفِلُونَ

(۹۲) سوره اَعراف

به طور مسلم گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم، آن ها دل ها (عقل ها)یی دارند که با آن (اندیشه نمی کنند و) نمی فهمند و چشمانی دارند که با آن نمی بینند و گوش هایی دارند که باآن نمی شنوند، آن ها همچون چهارپایانند، بلکه گمراه تر اینان همانا غافلانند (زیرا با این که همه گونه امکانات هدایت دارند بازهم گمراهند) .

« ذَرَأْنا » از مادّه «ذَرْء» در این جا به معنی خلقت و آفرینش است ، ولی در اصل به معنی پراکنده ساختن و منتشر نمودن آمده ، چنان که در قرآن می خوانیم « تَـذْرُوهُ الرِّیاحُ : بادها آن را پراکنده می کنند » (۴۵ / کهف) و از آن جا که آفرینش موجودات موجب انتشار و پراکندگی آن ها در روی زمین می گردد ، این کلمه به معنی خلقت آفرینش نیز آمده است . و در هر حال اشکال مهمی که در این جا پیش می آید این است که چگونه خداوند می فرماید : « ما بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم » ، مگر نه این است که در جای دیگر

می خوانیم « وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْاِنْسَ اِلّا لِیَعْبُدُونِ »(۱)که مطابق آن همه جن و انس تنها برای پرستش خدا و ترقی و تکامل و سعادت

۱- ۵۶ / ذاریات .

آفریـده شـده انـد ، به علاوه این تعبیر بوی جبر در آفرینش و خلقت می دهد و به همین جهت بعضـی از طرفداران مکتب جبر همچون « فخررازی » برای اثبات مذهب خود با آن استدلال کرده اند . ولی اگر آیات قرآن را کنار هم قرار داده مورد بررسی قرار دهیم و گرفتار استنباط های سـطحی و زودگذر نشویم ، پاسخ این سؤال ، هم در خود آیه نهفته شده و در آیات دیگر به وضوح دیده می شود به طوری که محلّی برای سوء استفاده افراد باقی نمی گذارد .

زیرا اولاً : این تعبیر درست به آن می ماند که شخص نجار بگوید قسمت زیادی از این چوب هایی را که فراهم ساخته ام برای تهیه درهای زیبا است و قسمت زیاد دیگری برای سوزاندن و افروختن آتش ،

(۹۴) سوره اَعراف

چوب هایی که صاف و محکم و سالمند در قسمت اول مصرف می کنم و چوب های ناصاف و بدقواره و سست و تکه پاره را در قسمت دوم ، در حقیقت نجار دو گونه هدف دارد ، یکی هدف اصلی و دیگری هدف تبعی ، هدف اصلی او ساختن در و پیکر و ابزار خوب است و تمام کوشـش و تلاش او را در همین راه مصـرف می شود ، ولی هنگامی که ببیند چوبی به درد این کار نمی خورد ، ناچار آن را برای سوزاندن کنار می گذارد ، این هدف تبعی است نه اصلی . تنها تفاوتی که این مثال با مورد بحث ما دارد این است که تفاوت چوب ها با یکدیگر اختیاری نیست ، ولی تفاوت انسان ها بسـتگی به اعمال خودشان دارد و در اختیار

خود آن ها است. بهترین گواه برای این سخن صفاتی است که برای گروه جهنمیان و بهشتیان در آیه فوق می خوانیم که نشان می دهد اعمال خودشان سرچشمه این گروه بندی می باشد .

و به تعبیر دیگر خداوند طبق صریح آیات مختلف قرآن همه را پاک آفریده و اسباب سعادت و تکامل را در اختیار همگی گذاشته است

ولی گروهی با اعمال خویش خود را نامزد دوزخ می کنند و سرانجامشان شوم و تاریک است و گروهی با اعمال خود ، خود را نامزد بهشت می سازند و عاقبت کارشان خوشبختی و سعادت است . سپس صفات گروه دوزخی را در سه جمله خلاصه می کند : نخست این که « آن ها قلب هایی دارند که با آن درک و اندیشه نمی کنند » (لَهُمْ قُلُوبٌ لایَفْقَهُونَ بِها) . قلب در اصطلاح قرآن به معنی روح و فکر و نیروی عقل است یعنی با این که استعداد تفکر دارند و همچون بهائم و چهارپایان فاقد شعور نیستند در عین حال از این وسیله سعادت بهره نمی گیرند و فکر نمی کنند ، در عوامل و نتایج حوادث اندیشه نمی نمایند و این وسیله بزرگ رهایی از چنگال هر گونه بدبختی را بلااستفاده در گوشه ای از وجودشان رها می سازند . دیگر این که « چشم های روشن و حقیقت بین دارند اما با آن ها چهره حقایق را نمی نگرند و همچون نابینایان از کنار آن ها می گذرند » (وَ لَهُمْ اَعْیُنٌ لایُبْصِرُونَ بِها) . سوم این که « با داشتن گوش سالم ، سخنان حق را

نمی شـنوند » و همچـون کران خـود را از شـنیدن حرف حـق محروم می سازنـد (وَ لَهُمْ ءَاذانٌ لا یَسْمَعُونَ بِها) . « این هـا در حقیقت همچون چهارپایانند » چراکه امتیاز آدمی از چهارپایان در فکر بیدار و چشم بینا و گوش شنوا است که متأسفانه آن ها همه را از دست داده انـد (اوُلآئِکَ کَالاَْنْعمِ) . « بلکه آن هـا ازچهارپایـان گمراه تر و پست تر می باشـند » (بَلْ هُمْ اَضَلُّ) . چراکه چهارپایان دارای این اسـتعدادها و امکانات نیسـتند ، ولی آنها با داشـتن عقل سالم و چشم بینا و گوش شنوا امکان همه گونه ترقی و تکامل را دارنـد ، اما بر اثر هوا پرستی و گرایش به پستی ها این اسـتعدادها را بلااسـتفاده می گذارنـد و بـدبختی بزرگ آنـان از همین جـا آغـاز می گردد . « آن هـا افراد غافـل و بی خبری هسـتند » و به همین جهت در بیراهه هـای زنـدگی سرگردانند (اوُلآئِکَ هُمُ الْغفِلُونَ) . چشـمه آب حیات کنار دسـتشان است ، ولی از تشـنگی فریاد می کشـند ، درهای سعادت در برابر رویشان باز است ، اما حتی به آن نگاه نمی کننـد . از آن چه در بالا گفته شـد روشن می شود که آن ها با دست خود وسایل بـدبختی خویش را فراهم می سازنـد و نعمت های گرانبهای «عقل» و «چشم» و «گوش» را به هدر می دهند ، نه این که خداوند اجبارا آن ها را در صف دوزخیان قرار داده باشد .

۱۸۰ وَ لِلّهِ الْاَسْمآءُ الْحُسْنی فَادْعُوهُ بِها وَ ذَرُو الَّذینَ یُلْحِدُونَ فیآاَسْمئِه سَیُجْزَوْنَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ

و برای خـدا نام های نیکی است خـدا را با آن بخوانید و آن ها را که در اسـماء خدا تحریف می کنند (و بر غیر او می نهند و شریک برایش قائل می شوند) رها سازید آنان به زودی جزای اعمالی را که انجام می دادند می بینند .

منظور از « اَسْماءُ حُسْنی » ، صفات مختلف پروردگار است که همگی نیک و همگی «حُسْنی» است می دانیم خدا عالم است ، قـادر است ، رازق است ، عـادل است ، جـواد است ، کریم است و رحیم و همچنین دارای صـفات نیـک فراوان دیگری از این قبیل می باشد . «اِلْحاد» در اصل از ماده « لَحْد » به معنی حفره ای است که در یک طرف

(۹۸) سوره اَعراف

قرار گرفته و به همین جهت ، به حفره ای که در یک جانب قبر قرار داده می شود ، « لَحْد » گفته می شود ، سپس به هر کاری که از حـد وسـط تمایـل به افراط و تفریط پیـدا کنـد « اِلْحاد » گفته شـده و به شـرک و بت پرستی نیز به همین جهت « اِلْحاد » اطلاق می گردد . منظور از خوانـدن خـدا به نام های نیک تنها این نیست که این الفاظ را بر زبان جاری کنیم و مثلاً بگوییم یا عـالِمُ ، یـا قـادِرُ ، یـا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ ، بلکه در واقع این است که این صـفات را در وجود خودمان به مقـدار امکان پیاده کنیم ، پرتوی از علم و دانش او ، شـعاعی از قـدرت و توانـایی او و گوشه ای از رحمت واسـعه اش در مـا و جـامعه مـا پیاده شود و به تعـبیر دیگر متصـف به اوصـاف او و متخلّق به اخلاقش گردیم . تـا در پرتو این علم و قـدرت و این عـدالت و رحمت بتوانیم خویش و اجتماعی را که در آن زندگی

می کنیم از صف دوزخیان خارج سازیم . سپس مردم را از این نکته برحذر می دارد که اسامی خدا را تحریف نکنند و می گوید : « آن ها که اسماء خدا را تحریف کرده اند رها سازید ، آن ها به زودی به جزای اعمال خویش گرفتار خواهند شد » (وَ ذَرُو الَّذینَ یُلْحِدُونَ فی آ اَسْمئِه سَیُجْزَوْنَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ) .

جزء نهم (۹۹)

منظور از الحاد در اسماء خدا این است که الفاظ و مفاهیم آن را تحریف کنیم ، یا به این گونه که او را به اوصافی توصیف نماییم که شایسته آن نیست ، همانند مسیحیان که قائل به تثلیث و خدایان سه گانه شده اند و یا این که صفات او را بر مخلوقاتش تطبیق نماییم ، همچون بت پرستان که نام بت های خود را از نام خدا مشتق می کردند ، مثلاً به یکی از بت ها « اللات » و به دیگری « العزی » و به دیگری « منات » می گفتند که به ترتیب از « اللّه » و « العزیز » و « المنان » مشتق شده است و یا همچون مسیحیان که نام خدا را بر عیسی و روح القدس می گذاشتند . و یا این که صفات او را آن چنان تحریف کنند که به « تشبیه » به مخلوقات یا « تعطیل » صفات و مانند آن بیانجامد . و یا تنها به « اسم » قناعت کنند بدون این که این صفات را در خود و جامعه خویش بارورسازند .

(۱۰۰) سوره اَعراف

ص:۷۲

اسماءِ حُسْنی چیست ؟

۱۸۱ وَ مِمَّنْ خَلَقْنآ اُمَّهٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِه یَعْدِلُونَ

و از آن ها که آفریدیم گروهی به حق هدایت می کنند و به حق اجرای عدالت می نمایند .

در واقع آن ها دو برنامه ممتاز دارند ، فکرشان و هدفشان و دعوتشان و فرهنگشان حق و به سوی حق است و نیز عملشان و برنامه هایشان و حکومتشان براساس حق و حقیقت می باشد .

شک نیست که « اَسمای حُسْنی » به معنی « نام های نیک » است و می دانیم که تمام نام های پروردگار مفاهیم نیکی را دربردارد و بنابراین همه اسماء او اسماء حسنی است ، اعم از آن ها که صفات ثبوتیه ذات پاک او است ، مانند عالم و قادر و یا آن ها که صفات سلبیه ذات مقدس او است مانند « قدّوس » و آن ها که صفات فعل است و حکایت از یکی از افعال او می کند مانند خالق ، غفور ، رحمان و رحیم . از سوی دیگر

شک نیست که صفات خدا قابل احصاء و شماره نیست زیرا کمالات او نامتناهی است و برای هر کمالی از کمالات او اسم و صفتی می توان انتخاب کرد . ولی چنان که از احادیث استفاده می شود ، از میان صفات او بعضی دارای اهمیت بیشتری می باشد و شاید « اسماء حسنی » که در آیه بالا آمده است، اشاره به همین گروه ممتازتر است، زیرا در روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اهلبیت علیهم السلام به ما رسیده کرارا این مطلب دیده می شود که خداوند دارای ۹۹ اسم است که هر کس او را به این

نام ها بخواند ، دعایش مستجاب و هر که آن ها را شماره کند اهل بهشت است . مانند روایتی که در کتاب توحید صدوق از امام صادق از پدرانش از علی نقل شده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : « اِنَّ لِلّهِ تَبارَکَ وَتَعالی تِسْعَهً وَ تِسْعینَ اِسْما مِأَهً اِلّا واحِدَهً مَنْ اَحْصاهادَخَلَ الْجَنَّهَ...» .(۱) و نیز در کتاب توحید از امام

(۱۰۲) سوره اَعراف

علی بن موسی الرضا از پدرانش علی نقل شده که فرمود:«اِنَ لِلّهِ عَزَّوَجَلَ تِسْعَهً وَ تِسْعینَ اِسْما مَنْ دَعَا اللّهَ بِهَا اسْتَجابَ لَهُ وَ مَنْ اَحْصاها دَخَلَ الْجَنَّهَ » (۲)در کتاب صحیح بخاری و مسلم و ترمذی و کتب دیگر از منابع حدیث اهل تسنن نیز همین مضمون پیرامون اسماء نود و نُه گانه خدا و این که هر کس خدا را با آن بخواند ، دعای او مستجاب است یا هر کس آن ها را احصاء کند ، اهل بهشت خواهد بود ، نقل شده است .(۳) از پاره ای از این احادیث استفاده می شود که این اسامی نود و نُه گانه در قرآن است ، مانند روایتی که از ابن عباس نقل شده که می گوید : پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «لِلّهِ تِسْعَهٌ وَ تِسْعُونَ اِسْما مَنْ اَحْصاها دَخَلَ الْجَنَّهَ وَ هِیَ فِی الْقُرْآنِ» (۴)

جزء نهم (۱۰۳)

و به همین جهت جمعی از دانشمندان کوشش کرده اند که این اسامی و صفات را از قرآن مجید استخراج کنند ، ولی نام هایی که در قرآن مجید برای خدا آمده است بیش از ۹۹

۱- « المیزان » و « مَجمَعُ البَیان » و « نُورُالثَّقَلَیْن » ذیل آیه .
۲- « المیزان » و « مَجمَعُ البَیان » و « نُورُالثَّقَلَیْن » ذیل آیه .
۳- « المیزان » و « مَجمَعُ البَیان » و « نُورُالثَّقَلَیْن » ذیل آیه .
۴- « المیزان » و « مَجمَعُ البَیان » و « نُورُالثَّقَلَیْن » ذیل آیه .

نام است ، بنابراین ممکن است اسماء حسنی در لابلای آن ها باشد، نه این که درقرآن جز این ۹۹ نام، نام دیگری برای خدا وجود نداشته باشد. در بعضی از روایات این نام های نود و نُه گانه آمده است ،(ولی باید توجه داشت، بعضی از این نام ها به شکلی که در این روایت آمده در متن قرآن نیست ، اما مضمون و مفهوم آن در قرآن وجوددارد) و آن روایتی است که درتوحید صدوق ازامام صادق از پدرواجدادش ازعلی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که پس از اشاره به وجود نود و نُه نام برای خدا می فرماید : « وَ هِیَ اللّهُ، الْاِلهُ ، الْواحِدُ ، اَلْاَحَدُ ، اَلصَّمَدُ ، اَلْاَوَّلُ ، اَلْاخِرُ اَلسَّمیعُ، اَلْبَصیرُ ، اَلْقَدیرُ، اَلْقادِرُ ، اَلْعَلِیُّ ، اَلْاَعْلی ، اَلْباقی ، اَلْبَدیعُ ، اَلْبارِی ءُ ، اَلْاَکْرَمُ، اَلْباطِنُ، اَلْحَیُّ، اَلْحَکیمُ ، اَلْعَلیمُ اَلْحَلیمُ ، اَلْحَفیظُ، اَلْمُحِقُّ ، اَلْحَسیبُ ، اَلْحَمیدُ ، اَلْحَفِیُّ ، اَلرَّبُّ ، اَلرَّحْمانُ ، اَلرَّحیمُ ،

(۱۰۴) سوره اَعراف

اَلذّارِءُ ، اَلرّازِقُ ، اَلرَّقیبُ ، اَلرَّؤُفُ ، اَلرّائِیُ ، اَلسَّلامُ ، اَلْمُؤْمِنُ ، اَلْمُهَیْمِنُ ، اَلْعَزیزُ ، اَلْجَبّارُ ، اَلْمُتَکَبِّرُ، اَلسَّیِّدُ ، اَلسُّبُّوحُ ، اَلشَّهیدُ ، اَلصّادِقُ ، اَلصّانِعُ ، اَلطّاهِرُ ، اَلْعَدْلُ ، اَلْعَفُوُ ، اَلْغَفُورُ ، اَلْغَنِیُّ ، اَلْغِیاثُ ، اَلْفاطِرُ ، اَلْفَرْدُ ، اَلْفَتّاحُ ، اَلْفالِقُ،اَلْقَدیمُ ، اَلْمَلِکُ ، اَلْقُدُّوسُ،اَلْقَوِیُّ،اَلْقَریبُ،اَلْقَیُّومُ،اَلْقابِضُ،اَلْباسِطُ،قاضِیُ الْحاجاتِ، اَلْمَجیدُ ، اَلْمَوْلی ، اَلْمَنّانُ ، اَلْمُحیطُ ، اَلْمُبینُ ، اَلْمُغیثُ ، اَلْمُصَوِّرُ ، اَلْکَریمُ ، اَلْکَبیرُ ، اَلْکافی ، کاشِفُ الضُّرِّ ، اَلْوَتْرُ ، اَلنُّورُ ، اَلْوَهّابُ ، اَلنّاصِرُ ، اَلْواسِعُ ، اَلْوَدُودُ ، اَلْهادی ، اَلْوَفِیُّ ، اَلْوَکیلُ ، اَلْوارِثُ ، اَلْبَرُّ ، اَلْباعِثُ ، اَلتَّوّابِ ، اَلْجَلیلُ ، اَلْجَوادُ ، اَلْخَبیرُ ، اَلْخالِقُ ، خَیْرُ النّاصِرینَ ، اَلدَّیّانُ ، اَلشَّکُورُ ، اَلْعَظیمُ اَللَّطیفُ ، اَلشّافی ». (۱)

ص:۷۵

۱- « المیزان » ، جلد ۸ ، صفحه ۳۷۶ (نقل از توحید صدوق) .

ولی آن چه در این جا بیشتر اهمیت دارد و باید مخصوصا به آن توجه داشته باشیم این است که «منظوراز خواندن خدا به این نام ها و

یا احصاء و شمارش اسماءحسنای پروردگار، این نیست که هر کس این ۹۹ اسم را بر زبان جاری کند و بدون توجه به محتوا و مفاهیم آن ها تنها الفاظی بگوید سعادتمند خواهد بود و یا دعایش به اجابت می رسد ، بلکه هدف این است که به این اسماء و صفات ایمان داشته باشد و پس از آن بکوشد در وجود خود پرتوی از مفاهیم آن ها یعنی از مفهوم عالم و قادر و رحمان و رحیم و حلیم و غفور و قَوِیّ و قَیُّوم و غَنِیّ و رازق و امثال آن را در وجود خود منعکس سازد»، مسلما چنین کسی هم بهشتی خواهد بود و هم دعایش مستجاب و به هر خیر و نیکی نایل می گردد . ضمنا از آن چه گفتیم روشن می شود که اگر در پاره ای از روایات و دعاها اسامی دیگری برای خدا غیر از این اسماء ذکر شده و حتی شماره نام های خدا در بعضی از دعاها به یک هزار رسیده هیچ گونه منافاتی با آن چه گفتیم ندارد ، زیرا اسماء خدا حد و حصر و انتهایی ندارد و مانند کمالات ذات بی انتهایش نامحدود است. هرچند پاره ای از این صفات و اسماء

امتیازی دارد . و نیز اگر در بعضی از روایات مانند روایتی که در اصول کافی از امام صادق در تفسیر این آیه نقل شده می خوانیم فرمود :

« نَحْنُ وَاللّهِ الْاَسْماءُ الْحُسْنی : به خدا سوگند ما اسماء حسنای خدا هستیم » (۱)اشاره به آن است که پرتو نیرومندی از آن صفات الهی در وجود ما منعکس شده و شناخت ما به شناخت ذات پاکش کمک می کند. و یا اگر در بعضی دیگر از احادیث آمده است که همه اسماء حسنی در « توحید خالص » خلاصه می شود ، نیز به خاطر آن است که همه صفات او به ذات پاک یکتایش برمی گردد . فخر رازی در تفسیرش به مطلبی اشاره می کند که از جهتی قابل ملاحظه است و آن این که تمام صفات پروردگار به دو حقیقت بازگشت می کند ، یا به « بی نیازی ذاتش از همه چیز » و یا « نیازمندی دیگران به ذات پاک او » .(۲).

اسم اعظم خدا

جزء نهم (۱۰۷)

پیرامون « اسم اعظم » روایات گوناگونی وارد شده و از آن ها چنین استفاده می شود که هر کس از این اسم باخبر باشد ، نه فقط دعایش مستجاب است ، بلکه با استفاده از آن می تواند به فرمان خدا در جهان طبیعت تصرف کند و کارهای مهمی انجام دهد . در این که « اسم اعظم » کدام یک از اسماء خدا است ، بسیاری از دانشمندان اسلامی بحث کرده اند و غالبا بحث ها بر محور این دور می زند که از میان نام های خدا نامی را بیابند که این خاصیت عجیب و بزرگ را داشته باشد.

ولی ما فکر می کنیم آن چه بیشتر باید از آن جستجو کرد ، این است

۱- « نُورُ الثَّقَلَیْن » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۰۳ .

۲- «تفسیر فخر رازی» ، جلد ۱۵ ، صفحه ۶۶ .

که نام و صفاتی را بیابیم که با پیاده کردن مفهوم آن در وجود خودمان آن چنان تکامل روحی بیابیم که آن آثار بر آن مترتب گردد . به تعبیر دیگر مسأله مهم تخلق به این صفات و واجد شدن این مفاهیم و متصف شدن به این اوصاف است وگرنه یک شخص آلوده و پست با دانستن یک کلمه چگونه ممکن است، مُسْتَجابُ الدَّعْوَهِ و مانند آن شود. اگر می خوانیم که پیامبران و پیشوایان بزرگ از اسم اعظم آگاه بودند ، مفهومش این است که حقیقت این اسم بزرگ خدا را در وجود خودشان پیاده کرده بودند و در پرتو این حالت خداوند چنان مقام والایی به آن ها داده بود.

(۱۰۸) سوره اَعراف

گروه رستگاران

در آیه فوق خواندیم که گروهی از بندگان خدا به سوی حق دعوت می کنند و به آن حکم می نمایند . در این که منظور از این گروه چه اشخاصی هستند تعبیرات مختلفی در روایاتی که در منابع حدیث اسلامی آمده است دیده می شود، ازجمله درحدیثی از امیر مؤمنان نقل شده که فرمود : « منظور امت محمّد صلی الله علیه و آله است » .(۱)یعنی پیروان راستین این پیامبر و آن هایی که از هر گونه تحریف و تغییر و بدعت و انحراف از اصول و تعلیمات آن حضرت برکنار ماندند . به همین جهت

۱- «نُورُالثَّقَلَیْن»، جلد۲، صفحه۱۰۵ .

در حدیث دیگری از آن حضرت نقل شده که فرمود : « وَالَّذی

جزء نهم (۱۰۹)

نَفْسی بِیَدِه لَتَفَرَّقَنَّ هـذِهِ الْاُمَّهُ عَلی ثَلاثَهٍ وَ سَبْعینَ فِرْقَهً کُلُّها فِی النّارِ اِلاّ فِرْقَهٌ "وَ مِمَّنْ خَلَقْنا اُمَّهٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِه یَعْدِلُونَ " وَ هـذِهِ الَّتی تَنْجُو مِنْ هذِهِ الْاُمَّهِ : سوگند به آن کس که جانم به دست او است امت به هفتاد و سه فرقه تقسیم می شوند که همه در دوزخند جز یک گروه که خداوند در آیه وَ مِمَّنْ خَلَقْنا اُمَّهٌ ... به آن ها اشاره کرده است ، تنها آن ها اهل نجاتند » (۱)

ممکن است عدد ۷۳ فرقه عدد تکثیر باشد و اشاره به گروه های مختلفی است که در طول تاریخ اسلام با عقاید عجیب و غریب روی کار آمدند و خوشبختانه غالب آن ها منقرض شده اند و امروز تنها نامی از آن ها در کتب « تاریخ عقاید » به چشم می خورد . در حدیث دیگری که در منابع اهل تسنن از علی نقل شده می خوانیم که علی ضمن اشاره به گروه های مختلفی که در آینده در امت اسلامی پیدا می شوند ، فرمود : « گروهی که اهل نجاتند من و شیعیان و پیروان مکتب من هستند ». (۲)

(۱۱۰) سوره اَعراف

درروایات دیگری نیزآمده است که منظوراز آیه فوق ائمه اهلبیت علیهم السلام است .(۳) روشن است که روایات فوق همگی یک واقعیت را تعقیب می کنند و بیان مصداق های مختلف از این

۱- « نُورُ الثَّقَلَیْن » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۰۵ .

۲- « تفسیر برهان » ، جلد ۲ ، صفحه ۵۳ .

۳- « نُورُ الثَّقَلَیْن » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۰۴ و ۱۰۵ .

واقعیت انـد و آن این که آیه اشـاره به گروهی است که دعوتشـان به سوی حق و عمل و حکومت و برنامه هایشان حق است و در مسیر اسـلام راستین گام برمی دارنـد، منتها بعضـی در رأس این گروه قرار دارند و بعضـی در مراحل دیگرند، جالب توجه این که باتمام اختلافاتی که از نظر مراحل علمی و نژاد و زبان و مانند آن دارند، یک امت و یک گروه بیش نیستند، زیرا قرآن از آن ها به « اُمَّت » (نه اُمَم) تعبیر کرده است .

مجازات استدراج

۱۸۲ وَ الَّذینَ کَذَّبُوا بِایتِنا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَیْثُ لا یَعْلَمُونَ

جزء نهم (۱۱۱)

و آن ها که آیات ما را تکذیب کردند تدریجا از آن راه که نمی دانند گرفتار مجازاتشان خواهیم کرد .

در تعقیب بحثی که در آیـات گذشـته پیرامون حـال گروه دوزخیـان بود ، در این دو آیه یکی از مجـازات هـای الهی را که به صورت یـک سـنت دربـاره بسیاری از گناهکـاران سـرکش اجرا می شود، بیـان شـده و آن همـان چیزی است که به « عـذاب اِسْتِدْراج » از آن تعبیر می شود . استدراج در دو مورد از قرآن مجید آمده است یکی در این آیه و دیگر آیه ۴۴ سوره «قلم» و هر دو مورد دربـاره انکارکننـدگان آیـات الهی است. به طوری که اهـل لغت گفته انـد اسـتدراج دو معنی دارد ، یکی این که چیزی را تدریجا بگیرند (زیرا اصل این ماده از «دَرَجَه» گرفته شده که به معنی « پلّه » است ، همان گونه که انسان در صـعود و نزول از طبقات پایین عمارت به بالا ، یا به عکس ، از پله ها استفاده می کند، همچنین

هر گاه چیزی را تدریجا و مرحله به مرحله بگیرند یا گرفتار سازند به این عمل استدراج گفته می شود) .

(۱۱۲) سوره اَعراف

معنی دیگر « استدراج » پیچیدن است ، همان گونه که یک طومار را به هم می پیچند (این دو معنی را راغب در کتاب مفردات نیز آورده است) ولی بادقت روشن می شودکه هردوبه یک مفهوم کلی و جامع یعنی « انجام تدریجی » باز می گردند .

در مورد « مجازات استدراجی » که در آیه فوق به آن اشاره شده و از آیات دیگر قرآن و احادیث استفاده می شود چنین است که خداوند گناهکاران و طغیانگران جسور و زورمند را طبق یک سنت ، فورا گرفتار مجازات نمی کند ، بلکه درهای نعمت ها را به روی آن ها می گشاید ، هر چه بیشتر در مسیر طغیان گام برمی دارند ، نعمت خود را بیشتر می کند و این از دو حال خارج نیست ، یا این نعمت ها باعث تَنَبُّه و بیداریشان می شود ، که در این حال برنامه « هدایت الهی » عملی شده و یا این که بر غرور و بی خبریشان می افزاید در این صورت مجازاتشان به هنگام رسیدن به آخرین مرحله ، دردناک تر است ، زیرا به هنگامی که غرق انواع ناز و نعمت ها می شوند خداوند همه را از آن ها می گیرد و طومار زندگانی آن هارادرهم می پیچد و این گونه مجازات بسیار سخت تر است .

جزء نهم (۱۱۳)

البته این معنی با تمام خصوصیاتش در کلمه استدراج به تنهایی نیفتاده ، بلکه با توجه به قید « مِنْ حَيْثُ لا يَعْلَمُونَ » این معنی استفاده می شود . به هر حال این آیه به همه گنهکاران هشدار می دهد که تأخیر کیفر الهی را دلیل بر پاکی و درستی خود و یا ضعف و ناتوانی

ص:۸۱

پروردگـار ، نگیرنـد و نـاز و نعمت هـایی را که در آن غرقنـد ، نشانه تقربشان به خـدا ندانـنـد ، چه بسا این پیروزی ها و نعمت هایی که به آن ها می رسـد مقـدمه مجازات اسـتدراجی پروردگار باشـد ، خدا آن ها را غرق نعمت می کند و به آن ها مهلت می دهـد و بالا و بالاتر می برد ، اما سـرانجام چنان بر زمین می کوبـد که اثری از آنها باقی نمانـد و تمام هستی و تاریخشان را درهم می پیچد .

امیر مؤمنان علی در نهج البلاغه می فرماید : « اِنَّهُ مَنْ وُسِّعَ عَلَیْهِ فی ذاتِ یَدِه فَلَمْ یَرَهْ ذلِکَ اسْتِدْراجا فَقَدْ اَمِنَ مَخُوفا : کسی

که خداوند به مواهب و امکاناتش وسـعت بخشد و آن را مجازات اسـتدراجی نداند، از نشانه خطر غافل مانده است » .(۱) امام صادق می فرماید : « کَمْ مِنْ مَغْرُورٍ بِما قَدْ اَنْعَمَ اللّهُ عَلَیْهِ وَ کَمْ مِنْ مُسْـتَدْرَجٍ یَسْتُرُ اللّهُ عَلَیْهِ وَ کَمْ مِنْ مَفْتُونٍ بِثَناءِ النّاسِ عَلَیْهِ : چه بسـیارند کسانی که بر اثر نعمت های پروردگار مغرور می شوند و چه بسیارند گنهکارانی که خداوند بر گناهشان پرده افکنده ولی بـا ادامه گناه به سوی مجازات پیش می رونـد و چه بسـیارند کسانی که از ثناخوانی مردم فریب می خورنـد » .(۲)و نیز از همان امام ، در تفسـیر آیه فوق چنین نقل شـده که فرمود : « هُوَ الْعَبْـدُ یُـذْنِبُ الـذَّنْبَ فَتُجُدِّدَ لَهُ النِّعْمَهُ مَعَهُ تُلْهیهِ تِلْکَ النِّعْمَهُ عَنِ الْاِسْتِغْفارِ عَنْ ذلِکَ الذَّنْبَ : منظور از این آیه بنده گنهکاری است که پس از انجام گناه ، خداوند او را مشمول نعمتی قرار

۱- « نُورُالثَّقَلَیْن » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۰۶ .

۲- « نُورُالثَّقَلَیْن » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۰۶ .

می دهد ولی او نعمت را به حساب خوبی خودش گذاشته و از استغفار در برابر گناه غافلش می سازد » (۱) و نیز از همان امام در کتاب کافی چنین نقل شده : « اِنَّ اللّهَ اِذا اَرادَ بِعَبْدٍ خَیْرا فَاَذْنَبَ ذَنْبا اَتْبَعَهُ بِنِقْمَهٍ وَ یُذَکِّرُهُ الْاِسْتِغْفارَ وَ اِذا اَرادَ بِعَبْدٍ شَرّا فَاَذْنَبَ ذَنْبا اَتْبَعَهُ بِنِعْمَهٍ لِیُنْسِیَهُ الْاِسْتِغْفارَ وَ یَتَمادی بِها وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَیْثُ لا یَعْلَمُونَ ، بِالنِّعَمِ عِنْدَ الْمَعاصی : موقعی که خداوند خیر بنده ای را بخواهد به هنگامی که گناهی انجام می دهد او را گوشمالی می دهد تا به یاد توبه بیفتد و هنگامی که شرّ بنده ای را (به اثر اعمالش) بخواهد موقعی که گناهی می کند نعمتی به او می بخشد تا استغفار را فراموش نماید و به آن ادامه دهد ، این همان است که خداوند عز و جل فرموده : "سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَیْثُ لا یَعْلَمُونَ " یعنی از طریق نعمت ها به هنگام معصیت آن ها را تدریجا از راهی که نمی دانند گرفتار می سازیم ».(۲)

(۱۱۶) سوره اَعراف

۱۸۳ وَ اُمْلی لَهُمْ اِنَّ کَیْدی مَتینٌ

و به آن ها مهلت می دهیم (تا مجازاتشان دردناک تر باشد) زیرا طرح و نقشه من قوی (و حساب شده) است (و هیچ کس را قدرت فرار از آن نیست) .

« کَیْد » با « مکر » از نظر معنی همسان است . « مکر » در اصل لغت

۱- «نُورُ الثَّقَلَیْن» ، جلد ۲ ، صفحه ۱۰۶ .

۲- «تفسیر برهان» ، جلد ۲ ، صفحه ۵۳ .

به معنی چاره جویی و جلوگیری کردن کسی از رسیدن به مقصود او است و معنی « نقشه های موذیانه »که در مفهوم فارسی امروز آن استفاده می شود در مفهوم عربی آن نیست .

«مَتین» به معنی قوی و شدید است و اصل آن از « مَتْن » گرفته شده که به معنای عضله محکمی است که در پشت قرار دارد . زیرا شتاب و عجله مال کسانی است که قدرت کافی ندارند و می ترسند

جزء نهم (۱۱۷)

فرصت از دستشان برود « ولی نقشه خدا و مجازاتهایش آن چنان قوی و حساب شده است که هیچ کس را قدرت فرار از آن نیست » .

۱۸۴ اَوَ لَمْ یَتَفَکَّرُوا ما بِصاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّهٍ اِنْ هُوَ اِلاّ نَذیرٌ مُبینٌ

آیاآن هافکرنکردندکه همنشینشان (پیامبر) هیچ گونه آثاری ازجنون ندارد(پس چگونه چنین نسبت ناروایی به او می دهند) او فقط بیم دهنده آشکاری است (که مردم را متوجّه مسؤولیت هایشان می سازد) .

« جِنَّه » همان گونه که بزرگان اهل لغت گفته اند به معنی جنون است و ریشه اصلی آن به معنی پوشش و حایل آمده گویا به هنگام جنون پوششی به روی عقل می افتد . اشاره به این که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله شخص ناشناخته ای در میان آن ها نبود و به تعبیر خودشان « صاحب » یعنی دوست و همنشینشان محسوب می شد ، بیش از چهل سال در میان آن ها رفت و آمد داشته و همواره فکر و تدبیرش را دیده اند و آثار نبوغ را در وی مشاهده کرده اند ، کسی که قبل از این دعوت ، از عقلای بزرگ

آن جامعه محسوب می شد ، چگونه یک بار چنین وصله ای را به وی چسباندند ، آیا بهتر نبود به جای چنین نسبت ناروایی در این فکر فرو روند که ممکن است دعوت او حق باشد و مأموریتی از طرف پروردگار یافته باشد ؟

(۱۱۸) سوره اَعراف

۱۸۵ اَوَ لَمْ يَنْظُرُوا فی مَلَكُوتِ السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ وَ ما خَلَقَ اللّهُ مِنْ شَیْ ءٍ وَ اَنْ عَسیآ اَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ اَجَلُهُمْ فَبِأَیِّ حَديثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ

آیا آن ها در حکومت و نظام آسمان ها و زمین و آن چه خدا آفریده است (از روی دقت و عبرت) نظر نیفکندند ؟ (و آیا دراین نیز اندیشه نکردند که) شاید پایان زندگی آن ها نزدیک شده باشد (اگر به این کتاب آسمانی روشن ایمان نیاورند) به کدام سخن بعد از آن ایمان خواهند آورد ؟

« مَلَكُوت » در اصل از ریشه « مُلْك » به معنی حکومت و مالکیت

جزء نهم (۱۱۹)

است و اضافه « واو » و « ت » به آن برای تأکید و مبالغه می باشد و معمولاً به حکومت مطلقه خداوند بر سراسر عالم هستی گفته می شود . نظر افکندن در نظام شگرف این عالم هستی که پهنه ملک و حکومت خدا است ، هم نیروی خداپرستی و ایمان به حق را تقویت می کند و هم روشنگر وجود یک هدف مهم در این عالم بزرگ و منظم است و در هر دو صورت ، انسان را به جستجوی نماینده خدا و رحمتی که بتواند هدف آفرینش را پیاده کند می فرستد . سپس برای این که آن ها را از خواب غفلت بیدار سازد می فرماید : « آیا در این موضوع نیز اندیشه

نکردنـد که ممکن است پایـان زنـدگی آن هـا نزدیک شـده باشـد ، اگر امروز ایمان نیاورنـد و دعوت این پیامبر را نپذیرنـد و قرآنی راکه بر او نازل شده است با این همه نشانه های روشن قبول نکنند ، به کدام سـخن بعد از آن ایمان خواهند آورد؟ » (وَ اَنْ عَسی اَنْ یَکُونَ قَدِ اقْتَرَبَ اَجَلُهُمْ فَبِأَیِّ حَدیثٍ بَعْدَهُ یُؤْمِنُونَ) . یعنی اولاً چنان نیست که عمر آن ها جاودانی باشد ، فرصت ها به سـرعت درگذرنـد و هیـچ کس نمی دانـد فردا زنده خواهد بود یا نه ، پس با این حال امروز و فردا کردن و مسائل را پشـت گوش انـداختن هرگز کار عاقلانه ای نیست . ثانیا اگر آن ها به این قرآن با این همه نشانه های روشـنی که در آن از خداسـت ایمان نیاورند آیا در انتظار کتابی از این برتر و بالاترند ؟ آیا ممکن است به گفتار و سخن و دعوت دیگر ایمان بیاورند .

(۱۲۰) سوره اَعراف

همـان طور که مشاهـده می کنیم آیـات فوق تمـام راه هـای فرار را به روی مشـرکان می بنـدد ، از یک طرف آن ها را متوجه سابقه عقل و درایت پیامبر صـلی الله علیه و آله می کنـد تا به اتهام جنون از شـنیدن دعوتش فرار نکننـد ، از سوی دیگر متوجه نظام آفرینش و آفریـدگار و هـدف خلقت می سازد تا بداننـد بیهوده آفریـده نشـده انـد و از سوی سوم متوجه زودگذرا بودن زنـدگی می کنـد تا امروز و فردا نکننـد و از سوی چهارم می گویـد : اگر به کتابی به این روشـنی ایمان نیاورنـد ، در آینده به هیچ چیزی ایمان نخواهند آورد ، زیرا از این بالاتر تصور نمی شود .

۱۹۴ اِنَّ الَّذینَ تَدْعُوْنَ مِنْ دُونِ اللّهِ عِبادٌ اَمْثالُکُمْ

جزء نهم (۱۲۱)

فَادْعُوهُمْ فَلْیَسْتَجیبُوا لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ صدِقینَ

آن هایی را که غیر از خدا می خوانید (و پرستش می کنید) بندگانی همچون خود شماهستند ، آن ها را بخوانید و اگر راست می گویید باید به شما پاسخ دهند (و تقاضایتان را برآورند) .

دقت در مضـمون این آیه و آیه بعـد نشـان می دهـد که با چهار دلیل ، منطق بت پرسـتان ابطال گردیـده و سرّ این که قرآن با اسـتدلال های مختلف ، پیرامون این مسأله بحث می کنـد و هر زمان برهانی تازه ارائه می دهد این است که « شـرک » بدترین دشـمن ایمان و سـعادت فرد و جامعه است و چون ریشه ها و شاخه های گوناگون در افکار بشـر دارد و هر زمان به شکل تازه ای ظهـور می کنـد و جوامع انسـانی را مورد تهدیـد قرار می دهـد لـذا قرآن از هر فرصـتی برای قطع این ریشه خـبیث و شـاخه هایش اسـتفاده می کنـد . نخست می گویـد: (اِنَ الَّذینَ تَـدْعَوْنَ مِنْ دُونِ اللّهِ عِبادٌ اَمْثالُکُمْ). بنابراین معنی نـدارد که انسان در مقابل چیزی که مثل خود او است ، به سـجده بیفتـد و دست نیاز به سوی او دراز کنـد و مقـدرات و سرنوشـتش را در دست او بدانـد . به تعـبیر دیگر مفهوم آیه این است که اگر دقت کنیـد می بینیـد ، آن هـا هم جسم دارنـد و اسـیر زنجیر مکـان و زمـان هسـتند و محکوم قوانین طبیعتند و هم محدود از نظر عمر و زندگی و توانایی های دیگر ، خلاصه هیچ امتیازی بر شما ندارند ، تنها با خیال و وهم امتیازی برای آن ها ساخته اید .

(۱۲۲) سوره اَعراف

در این که چرا در این آیه به معبودهای بت پرسـتان « عباد » که جمع « عبـد » به معنی بنده است اطلاق شده در حالی که « عبد » را به « موجود

زنـده » می گوینـد ، تفسـیرهای متعـددی وجود دارد . نخست این که ممکن است اشـاره به معبودهای انسانی ، همچون مسـیح برای مسـیحیان و فرشـتگان برای بـت پرسـتان عرب و امثـال آن بـوده است . دیگر این که ممکن است روی تـوهمی که آن ها پیرامون بت ها داشـتند با آن ها سـخن گفته باشـدکه اگر فرضا آن هادارای عقل و شـعوری هم باشـند ، موجودی برتر از شـما نخواهند بود . سوم این که « عبد » در لغت گاهی به معنی

موجودی که تحت تسلط و فرمان دیگری است و در برابر آن خاضع است ، هر چند عقل و شعور نداشته باشد ، نیز گفته شده ، از جمله به جاده ای که مرتبا از آن رفت و آمد می کنند « مُعَبَّد » گفته شده است . سـپس اضافه می کند اگر فکر می کنید آن ها قـدرت و شـعوری دارند « آن ها را بخوانید ببینید آیا شـما را جواب می دهند اگر راست می گویید » (فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ صـدِقِينَ) . و این دومین دلیلی است که برای ابطال منطق آن ها بیان شده و آن این که سـکوت مرگبارشان نشانه بی عرضگی آن ها و عدم قدرتشان بر هر چیز است .

۱۹۵ أَلَهُمْ اَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهآ اَمْ لَهُمْ اَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهآ اَمْ لَهُمْ اَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهآ اَمْ لَهُمْ ءَاذنٌ يَسْمَعُونَ بِها قُلِ ادْعُوا شُرَكآءَكُمْ ثُمَّ كيدُونِ فَلا تُنْظِرُونِ

آیا (آن ها لااقل همانند خود شـما) پاهایی دارند که با آن راه بروند ؟ یا دست هایی دارند که با آن چیزی را بگیرند (و کاری انجام دهند)؟ یا چشمانی دارند که با آن ببینند؟ یا

گوش هایی دارند که با آن بشنوند؟(نه، هرگز، هیچ کدام)

بگو (اکنون که چنین است) این بت هایی را که شریک خدا قرار داده اید (بر ضد من) بخوانید و برای من نقشه بکشید و لحظه ای مهلت ندهید(تا بدانید کاری از آن هاساخته نیست).

« یَبْطِشُون » از ماده « بَطْش » به معنی گرفتن با قدرت و صولت و شدت است .

به این ترتیب آن ها به قدری ضعیفند ، که حتی برای جابجا شدن نیاز به کمک شما دارند و برای دفاع از موجودیت خود ، نیازمند به حمایت هستند ، نه چشم بینا ، نه گوش شنوا و نه هیچ احساس دیگری در آن ها وجود ندارد . سرانجام در پایان آیه ضمن تعبیر دیگری که در حکم چهارمین استدلال است می گوید : (قُلِ ادْعُوا شُرَکآءَکُمْ ثُمَّ کیدُونِ فَلا تُنْظِرُونَ) . یعنی اگر من دروغ می گویم و آن ها مقربان خدا هستند و من به حریم احترامشان جسارت کرده ام، پس چرا آن ها مرا غضب نمی کنند و نیروی آن ها و شما کمترین تأثیری در وضع من ندارند ، بنابراین بدانید این ها موجودات غیر مؤثری هستندکه توهمات شما به آن ها نیرو بخشیده .

۱۹۶ اِنَّ وَلِیِیَ اللّهُ الَّذی نَزَّلَ الْکِتبَ وَ هُوَ یَتَوَلَّی الصّلِحینَ

جزء نهم (۱۲۵)

(اما) ولی و سرپرست من خدایی است که این کتاب را نازل کرده است و او سرپرست همه صالحان است .

۱۹۷ وَ الَّذینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِه لا یَسْتَطیعُونَ نَصْرَکُمْ وَ لاۤ اَنْفُسَهُمْ یَنْصُرُونَ

و کسانی را که شما جز او می خوانید نمی توانند یاریتان

ص:۸۹

کنند و نه (حتی) خودشان را یاری دهند.

۱۹۸ وَ اِنْ تَدْعُوهُمْ اِلَی الْهُدی لا یَسْمَعُوا وَ تَریهُمْ یَنْظُرُونَ اِلَیْکَ وَ هُمْ لا یُبْصِرُونَ

و اگر از آن ها هدایت بخواهید سخنانتان را نمی شنوند و آن هارامی بینی(که باچشم های مصنوعیشان)به تونگاه می کنند اما در حقیقت نمی بینند .

(۱۲۶) سوره اَعراف

مضمون دو آیه اخیر در آیات گذشته نیز آمده بود و این تکرار به خاطر تأکید هر چه بیشتر روی مسأله مبارزه با بت پرستی و ریشه کن کردن نفوذآن در روح و فکرمشرکان از طریق تلقین مکرر است.

۱۹۹ خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ اَعْرِضْ عَنِ الْجهِلینَ

باآن ها مداراکن و عذرشان را بپذیر و به نیکی ها دعوت نما و از جاهلان روی بگردان (و با آن ها ستیزه مکن) .

۲۰۰ وَ اِمّا یَنْزَغَنَّکَ مِنَ الشَّیْطانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللّهِ اِنَّهُ سَمیعٌ عَلیمٌ

و هرگاه وسوسه ای از شیطان به تو رسد به خدا پناه بر ، که او شنونده و دانا است.

« عَفْو » گاهی به معنی مقدار اضافی چیزی آمده و گاهی به معنی حدّ وسط و میانه و گاه به معنی قبول عذر خطاکار و بخشیدن او و گاه به معنی آسان گرفتن کارها . قرائن آیات نشان می دهد که آیه فوق ارتباط با مسائل مالی و گرفتن مقدار اضافی از اموال مردم که

جزء نهم (۱۲۷)

بعضی از مفسران گفته اند ندارد ، بلکه مفهوم مناسب ، همان

« آسان گرفتن » و « گذشت » و « انتخاب حدّ وسط و میانه » است (۱)

« یَنْزَغَنَّکَ » از ماده نَزْغ به معنی ورود در کاری ، به قصد افساد و یا تحریک بر آن است . آیه مورد بحث اشاره به سه قسمت از وظایف رهبران و مبلغان به صورت خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله شده ، در آغاز می گوید: «در طرزرفتار بامردم سختگیرمباش و باآن هامداراکن، عذرشان را بپذیر و بیش ازآن چه قدرت دارند ازآن ها مخواه » (خُذِ الْعَفْوَ) . بدیهی است اگر رهبر و مبلّغ ، شخص سختگیری باشد به زودی جمعیت از اطراف او پراکنده می شوند و نفوذ خود را در قلوب از دست خواهد داد، همان طورکه قرآن مجید می گوید : « وَ لَوْ کُنْتَ فَظّا غَلیظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ : اگر سختگیر و بداخلاق و سنگدل بودی به طور مسلم از گرد تو پراکنده می شدند » (۲)سپس دومین دستور را به

(۱۲۸) سوره اَعراف

این صورت می دهد : « مردم را به کارهای نیک و آن چه را عقل وخرد، شایسته می شناسد و خداوند آن را نیک معرفی کرده ، دستور ده » (وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ) . اشاره به این که ترک سختگیری مفهومش مجامله کاری نیست ، بلکه باید رهبران و مبلغان همه حقایق را بگویند و مردم را به سوی حق دعوت کنند و چیزی را فروگذار ننمایند . درمرحله سوم دستور به تحمل و بردباری در برابر جاهلان داده می گوید: « از

۱- برای توضیح بیشتر درباره معنی « عفو » به جلد ۲ تفسیر نمونه صفحه ۸۰ مراجعه شود .
۲- ۱۵۹ / آل عمران .

جاهلان روی بگردان و با آن ها ستیزه مکن » (وَ اَعْرِضْ عَنِ الْجهِلینَ). رهبران و مبلغان در مسیر خود با افراد متعصب ، لجوج ، جاهل و بی خبر و افرادی که سطح فکر و اخلاق آن ها بسیار پایین است ، روبرو می شوند، ازآن هادشنام می شنوند، هدف تهمتشان قرار می گیرند ، سنگ در راهشان می افکنند . راه پیروزی بر این مشکل گلاویز شدن با جاهلان نیست ، بلکه بهترین راه تحمل و حوصله ، نادیده گرفتن و

جزء نهم (۱۲۹)

نشنیده گرفتن این گونه کارها است و تجربه نشان می دهد برای بیدارساختن جاهلان و خاموش کردن آتش خشم و حسد و تعصبشان، این بهترین راه است . در آیه دوم دستور دیگری می دهد که در حقیقت چهارمین وظیفه رهبران و مبلغان را تشکیل می دهد و آن این که بر سر راه آن ها همواره وسوسه های شیطانی در شکل مقام ، مال ، شهوت و امثال این ها خودنمایی می کند و شیطان و شیطان صفتان می کوشند آن هارا از طریق این وسوسه ها از مسیرشان منحرف سازند و از هدفشان بازدارند .

جامع ترین آیه اخلاقی در قرآن

از امام صادق چنین نقل شده که در قرآن مجید ، آیه ای جامع تر در مسائل اخلاقی از آیه فوق (آیه نخست) نیست(۱) بعضی از دانشمندان در تفسیر این حدیث ، چنین گفته اند ، که از اصول فضایل اخلاقی بر طبق اصول قوای انسانی که « عقل » و « غضب » و « شهوت »

ص:۹۲

۱- « مجمع البیان » ، ذیل آیه .

است در سه قسمت خلاصه می شود . فضای عقلی که نامش « حکمت » است و در جمله وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ (به نیکی ها و شایستگی ها دستور ده) خلاصه شده . و فضایل نفسی در برابر طغیان و شهوت که نامش « عفت » است و در خُذِ الْعَفْو خلاصه گردیده . و تسلط بر نفس در برابر قوّه غضبیه که نامش « شجاعت » است ، در (وَ اَعْرِضْ عَنِ الْجهِلینَ) منعکس گردیده است . حدیث فوق را خواه به صورتی که مفسران گفته اند و در بالا اشاره شد تفسیر کنیم و خواه به صورت شرایط رهبر که ما عنوان کردیم ، تفسیر شود ، این واقعیت را بیان می کند که جمله های کوتاه و فشرده آیه فوق متضمن یک برنامه جامع و وسیع و کلی در زمینه های اخلاقی و اجتماعی است ، به طوری که می توان همه برنامه های مثبت و سازنده و فضایل انسانی را در آن پیدا کرد و به گفته بعضی از مفسران ، اعجاز قرآن در شکل « فشرده گویی » آمیخته با وسعت و عمق معنی، در آیه فوق کاملاً منعکس است .

(۱۳۰) سوره اَعراف

توجه به این

جزء نهم (۱۳۱)

نکته نیز لازم است که مخاطب در آیه گرچه شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است ولی همه امت و تمامی رهبران و مبلغان را شامل می شود . و نیز توجه به این نکته لازم است که درآیات فوق، هیچ مطلبی که مخالف مقام عصمت بوده باشد وجود ندارد ، زیرا پیامبران و معصومان هم در برابر وسوسه های شیطان باید خود را به خدا بسپارند و هیچ کس از لطف و حمایت خدا در برابر وساوس شیاطین و نفس بی نیاز نیست ، حتی معصومان . دربعضی از روایات نقل شده هنگامی که نخستین آیه فوق نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله از جبرئیل درباره آن توضیح خواست (که چگونه

با مردم مـدارا و ترک سـختگیری کنـد) جبرئیل گفت: نمی دانم بایـد از آن که می داند سؤال کنم ، سـپس بار دیگر بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شـد و گفت : « یا مُحَمَّدُ اِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکَ اَنْ تَعْفُوا عَمَّنْ ظَلَمَکَ وَ تُعْطی مَنْ حَرَمَکَ وَ تَصِلُ مَنْ قَطَعَکَ : ای محمّد ! خداوند به تو دسـتور می دهد از آن ها که به تو سـتم کرده اند (به هنگامی که قدرت پیدا کردی انتقام نگیری و) گذشت نمایی و به آن هاکه تو را محروم ساخته اند، عطا کنی و به آن ها که از تو بریده اند پیوند برقرار سازی » (۱)

(۱۳۲) سوره اَعراف

وسوسه های شیطان

۲۰۱ اِنَّ الَّذینَ اتَّقَوْا اِذا مَسَّهُمْ طآئِفٌ مِنَ الشَّیْطانِ تَذَکَّرُوا فَاِذا هُمْ مُبْصِرُونَ

پرهیزکاران هنگامی که گرفتار وسوسه های شـیطان شوند به یاد (خدا و پاداش و کیفر او) می افتند (در پرتو یاد او راه حق را می بینندو)بینامی گردند.

« طـائِف » به معنی « طـواف کننـده » است ، گویـا وسـوسه هـای شـیطانی همچون طواف کننـده ای پیرامون فکر و روح انسـان پیوسته گردش می کننـد تا راهی برای نفوذ بیابنـد ، اگر انسان در این هنگام به یاد خدا و عواقب شوم گناه بیفتد ، آن ها را از خود دور ساخته و رهایی می یابد وگرنه سرانجام در برابر وسوسه ها تسلیم می گردد .

جزء نهم (۱۳۳)

اصولاً هر کس در هر مرحله ای از ایمان و در هر سن و سال گهگاه

۱- « مجمع البیان » ، ذیل آیه .

گرفتار وسوسه های شیطانی می گردد و گاه در خود احساس می کند که نیروی محرک شدیدی در درون جانش آشکار شده و او را به سوی گناه دعوت می کند ، این وسوسه ها و تحریک ها، مسلما در سنین جوانی بیشتر است ، در محیط های آلوده ، همچون محیط های امروز که مراکز فساد در آن فراوان و آزادی نه به معنی حقیقی بلکه به شکل بی بند و باری همه جا را فراگرفته و دستگاه های تبلیغاتی غالبا در خدمت شیطان و وسوسه های شیطانی هستند ، فزونتر می باشد ، تنها راه نجات از آلودگی در چنین شرایطی ، نخست فراهم ساختن سرمایه « تقوی » است که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده و سپس « مراقبت » و سرانجام توجه به خویشتن و پناه بردن به خدا ، یاد الطاف و نعمت های او و مجازات های دردناک خطاکاران است . در روایات کرارا به اثر عمیق ذکرخدا در کنار زدن وسوسه های شیطان اشاره شده است . حتی افراد بسیار باایمان و دانشمند و باشخصیت همیشه احساس خطر در مقابل وسوسه های شیطانی می کردند و از طریق مراقبت که در علم اخلاق بحث مشروحی دارد با آن می جنگیدند .

(۱۳۴) سوره اَعراف

اصولاً ـ وسوسه های نفس و شیطان همانند میکرب های بیماری زا است ، که در همه وجود دارند ، ولی به دنبال بنیه های ضعیف و جسم های ناتوان می گردند ، تا در آن جا نفوذ کنند اما آن ها که جسمی سالم و نیرومند و قوی دارند ، این میکرب ها را از خود دفع می کنند .

جمله « اِذاهُمْ مُبْصِرُونَ » (به هنگام یاد خدا چشمشان بینا می شود و حق را می بینند) اشاره به این حقیقت است که وسوسه های

شیطانی پرده بر دیده باطنی انسان می افکند ، آن چنان که راه را از چاه و دوست را از دشمن و نیک را از بد نمی شناسد ، ولی یاد خدا به انسان بینایی و روشنایی می بخشد و قدرت شناخت واقعیت هارا به او می دهد، شناختی که نتیجه اش نجات از چنگال وسوسه ها است.

۲۰۲ وَ اِخْوانُهُمْ یَمُدُّونَهُمْ فِی الْغَیِّ ثُمَّ لا یُقْصِرُونَ

(ولی ناپرهیزکاران)برادرانشان(یعنی شیاطین) آنان را پیوسته

جزء نهم (۱۳۵)

در گمراهی پیش می برند و باز نمی ایستند .

« اِخْوان » کنایه از شیاطین است و ضمیر « هُمْ » به مشرکان و گنهکاران بازمی گردد، چنان که در آیه ۲۷ سوره اسراء می خوانیم: « اِنَّ الْمُبَذِّرینَ کانُوا اِخْوانَ الشَّیاطینِ: تبذیرکنندگان برادران شیطانند ». « یَمُدُّونَهُم » از ماده « اِمْداد » به معنی کمک دادن و ادامه دادن و افزودن است یعنی پیوسته آن ها را به این راه می کشانند و پیش می روند . جمله « لا یُقْصِرُونَ » به معنی این است که شیاطین در گمراه ساختن آن ها از هیچ چیز کوتاهی نمی کنند .

۲۰۳ وَ اِذا لَمْ تَأْتِهِمْ بِایَةٍ قالُوا لَوْلاَ اجْتَبَیْتَها قُلْ اِنَّمآ اَتَّبِعُ ما یُوحیآ اِلَیَّ مِنْ رَبّی هذا بَصآئِرُ مِنْ رَبِّکُمْ وَ هُدًی وَ رَحْمَةٌ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ

و هنگامی که (در نزول وحی تأخیر افتد و) آیه ای برای آن ها نیاوری می گویند چرا خودت(ازپیش خود)آن را برنگزیدی بگو من تنها پیروی از چیزی می کنم که برمن وحی می شود این وسیله بینایی از طرف پروردگارتان و مایه

هدایت و رحمت است برای جمعیتی که ایمان می آورند.

(۱۳۶) سوره اَعراف

« اِجْتِبـاء » از ماده « جِبایَت » در اصل به معنی جمع کردن آب در حوض و ماننـد آن است و لـذا به حوض ، « جابِیَه » گفته می شود ، جمع آوری خراج را نیز « جِبـایَت » می گوینـد . سـپس به جمع آوری کردن چیزی به عنوان انتخاب «اِجْتِباء» گفته شـده است و جمله «لَوْلاَ ـ اجْتَبَیْتَها» به معنی چرا انتخاب نکردی است. از این آیه روشن می شود همه سـخنان و کردار پیامبر صـلی الله علیه و آله از وحی آسمانی سرچشمه می گیرد و آن ها که غیر از این می گویند، از قرآن بیگانه اند.

هرگاه تلاوت قرآن را می شنوید سکوت کنید

۲۰۴ وَ اِذا قُرِءَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ اَنْصِتُوا لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ

هنگامی که قرآن خوانده شود گوش فرادهید و خاموش باشید تا مشمول رحمت خدا شوید.

جزء نهم (۱۳۷)

« اَنْصِتُوا » از ماده « اِنْصات » به معنی سکوت توأم با گوش فرادادن است .

در این که آیـا این سـکوت و اسـتماع به هنگـام قرائت قرآن در تمـام موارد است ، یا منحصـر به وقت نماز و هنگام قرائت امام جمـاعت و یـا به هنگـامی که امام در خطبه نماز جمعه تلاوت قرآن می کنـد ، در میان مفسـران گفتگو بسـیار است و احادیث مختلفی در کتـب حـدیث و تفسیر در ایـن زمینه نقـل شـده است . آن چه از ظـاهر آیه اسـتفاده می شـود این است که حکم ، عمومی و همگانی است و مخصوص به حال معیّنی

نیست ، ولی روایات متعددی که از پیشوایان اسلام نقل شده به اضافه اجماع و اتفاق علماء بر عدم وجوب استماع در همه حال ، دلیل بر این است که این حکم به صورت کلی یک حکم استحبابی است ، یعنی شایسته و مستحب است که در هر کجا و در هر حال کسی قرآن را تلاوت کند ، دگران به احترام قرآن سکوت کنند و گوش جان فرادهند و پیام خدا را بشنوند و در زندگی خود از آن الهام گیرند ، زیرا قرآن تنها

کتاب قرائت نیست ، بلکه کتاب فهم و درک و سپس عمل است ، این حکم مستحب به قدری تأکید دارد که در بعضی از روایات از آن تعبیر به واجب شده است . در حدیثی از امام صادق می خوانیم که فرمود : « یَجِبُ الْاِنْصاتُ لِلْقُرْآنِ فِی الصَّلوهِ وَ فی غَیْرِها وَ اِذا قُرِءَ عِنْدَکَ الْقُرْآنُ وَجَبَ عَلَیْکَ الْاِنْصاتُ وَ الْاِسْتِماعُ : بر تو واجب است که در نماز و غیر نماز در برابر شنیدن قرآن سکوت و استماع کنی و هنگامی که نزد تو قرآن خوانده شود ، لازم است سکوت کردن و گوش فرادادن » .(۱)حتی از بعضی از روایات استفاده می شود که اگر امام جماعت مشغول قرائت باشد فرد دیگری ، آیه ای از قرآن تلاوت کند ، مستحب است سکوت کند تا او آیه را پایان دهد، سپس امام قرائت را تکمیل کند ، چنان که از امام صادق نقل شده که : « علی در نماز صبح بود و « اِبْنُ کُوّا » (همان مرد منافق تیره دل) در پشت سر

امام مشغول نماز بود، ناگاه در نماز این آیه را تلاوت کرد : " وَ لَقَدْ

۱- « تفسیر برهان » ، جلد ۲ ، صفحه ۵۷ .

اُوحِیَ اِلَیْکَ وَ اِلَی الَّذینَ مِنْ قَبْلِکَ لَئِنْ اَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَ لَتَکُونَنَّ مِنَ الْخاسِرینَ " (و هدفش از خواندن آیه این بود که به طور کنایه به علی احتمالاً در مورد قبول حکمیت در میدان « صفین » اعتراض کند) اما با این حال امام برای احترام قرآن سکوت کرد تا وی آیه را به پایان رسانید ، سپس امام به ادامه قرائت نماز بازگشت و "اِبْنُ کُوّا" کار خود را دو مرتبه تکرار کرد باز امام سکوت کرد و "اِبْنُ کُوّا" برای سومین بار آیه را تکرار نمود و علی مجددا به احترام قرآن سکوت کرد، سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمود : " فَاصْبِرْ اِنَ وَعْدَاللّهِ حَقٌّ وَلایَسْتَخِفَّنَّکَ الَّذینَ لایُوقِنُونَ "(اشاره به این که مجازات دردناک الهی در انتظار منافقان و افراد بی ایمان است و در برابر آن ها باید تحمل و حوصله به خرج داد) سرانجام امام سوره را تمام کرده و به رکوع رفت »(۱)از مجموع این بحث روشن می شود که

(۱۴۰) سوره اَعراف

استماع و سکوت به هنگام شنیدن آیات قرآن کار بسیار شایسته ای است ولی به طورکلی واجب نیست و شاید علاوه بر اجماع و روایات جمله « لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ » (شاید مشمول رحمت خدا بشوید) نیز اشاره به مستحب بودن این حکم باشد . تنها موردی که این حکم الهی شکل وجوب به خود می گیرد موقع نماز جماعت است که مأموم به هنگام شنیدن قرائت امام باید سکوت کند و گوش فرا دهد ، حتی جمعی از فقها این آیه را دلیل بر سقوط قرائت حمد و سوره از مأموم دانسته اند

۱- « تفسیر برهان » ، جلد ۲ ، صفحه ۵۶ .

. از جمله روایاتی که دلالت بر این حکم دارد حدیثی است که از امام باقر نقل شده که فرمود : «وَ اِذا قُرِأَ الْقُرْآنُ فِی الْفَرِیضَهِ خَلْفَ الْإمامِ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ اَنْصِتُوا لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ : هنگامی که قرآن در نماز فریضه و پشت سر امام خوانده می شود ، گوش فرادهید و خاموش باشید شاید مشمول رحمت الهی شوید» .(۱)و اما در مورد کلمه « لَعَلَّ»

(شاید) که در این گونه موارد به کار می رود ، سابقا هم اشاره کرده ایم که منظور این است برای این که مشمول رحمت خدا شوید ، تنها سکوت و گوش فرادادن کافی نیست ، شرایط دیگری از جمله عمل به آن دارد .

۲۰۵ وَ اذْکُرْ رَبَّکَ فی نَفْسِکَ تَضَرُّعا وَ خیفَهً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْاصالِ وَ لا تَکُنْ مِنَ الْغفِلینَ

پروردگارت را در دل خود از روی تضرع و خوف و آهسته و آرام، صبحگاهان و شامگاهان یاد کن و از غافلان مباش .

« تَضَرُّع » در اصل از ماده « ضَرْع » به معنی « پستان » گرفته شده و به کار کسی که با نوک انگشتان شیر می دوشد تَضَرُّع می گویند سپس به معنی اظهار خضوع و تواضع آمده است . «اصال» جمع « اَصیل » به

معنی نزدیک غروب و شامگاه است . یاد خدا در همه حال و در هر روز و در صبحگاهان و شامگاهان مایه بیداری دل ها و کنار رفتن ابرهای

۱- « تفسیر برهان » ، جلد ۲ ، صفحه ۵۷ .

تاریک غفلت از دل آدمی است ، یاد خدا همچون باران بهاری است که چون بر دل ببارد گل های بیداری ، توجه ، احساس مسؤولیت ، روشن بینی و هر گونه عمل مثبت و سازنده ای را می رویاند .

۲۰۶ اِنَّ الَّذینَ عِنْدَ رَبِّکَ لا یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِه وَ یُسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ یَسْجُدُونَ

آن ها که (در مقام قرب) نزد پروردگار توانند هیچ گاه از عبادتش تکبرنمی ورزند و او را تسبیح می گویند و برایش سجده می کنند .

کلمه « عِنْدَ رَبِّکَ » (آن ها نزد پروردگار توانند) به معنی قرب مکانی نیست ، زیرا خداوند مکانی ندارد ، بلکه اشاره به قرب مقامی است ، یعنی آن ها با آن همه موقعیت و مقام باز در بندگی و یاد خدا و سجده و تسبیح کوتاهی ندارند ، شما هم باید کوتاهی نکنید . به هنگام

تلاوت آیه فوق ، سجده کردن مستحب است ، ولی بعضی از اهل تسنن مانند پیروان « ابوحنیفه » آن را واجب می شمرند .

بارالها ! قلب ما را به نور یاد خودت روشن فرما همان روشنایی که در پرتو آن راه خویش را به سوی حقیقت بگشاییم و از آن در به پاداشتن پرچم حق و پیکار با ظالمان و ستمگران و درک مسؤولیت ها و انجام رسالت ها مددگیریم .

پایان سوره اَعراف

سوره اَنْفال

پنج صفت ویژه مؤمنان

۲ اِنَّما الْمُؤْمِنُونَ الَّذینَ اِذا ذُکِرَ اللّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ اِذا تُلِیَتْ عَلَیْهِمْ ءایتُهُ زادَتْهُمْ ایمناوَعَلیرَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ

مؤمنان تنها کسانی هستند که هروقت نام خدا برده شود دل هاشان ترسان می گردد و هنگامی که آیات او بر آن ها خوانده می شود ایمانشان افزون می گردد و تنها بر پروردگارشان توکل دارند .

« وَجِل » همان حالت خوف و ترسی است که به انسان دست می دهد که سرچشمه آن یکی از این دو چیز است ، گاهی به خاطر درک مسؤولیت ها و احتمال عدم قیام به وظایف لازم در برابر خدا می باشد و گاهی به خاطر درک عظمت مقام و توجه به وجود بی انتها و پرمهابت او است . در این آیه و دو آیه بعد به پنج قسمت از صفات برجسته مؤمنان اشاره کرده که سه قسمت آن ، جنبه روحانی و معنوی و باطنی دارد و

جزء نهم (۱۴۵)

دو قسمت آن جنبه عملی و خارجی ، سه قسمت اول عبارتند از : « احساس مسؤولیت » و « تکامل ایمان » و « توکل » و دو قسمت دیگر عبارتند از « ارتباط با خدا » و « ارتباط و پیوند با خلق خدا » . نخست می گوید : « اِنَّما الْمُؤْمِنُونَ الَّذینَ اِذا ذُکِرَ اللّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ » .

گاه می شود انسان به دیدن شخص بزرگی که راستی از هر نظر شایسته عنوان عظمت است می رود. شخص دیدار کننده گاهی آن چنان تحت تأثیر مقام پرعظمت او قرار می گیرد ، که احساس یک نوع

ص:۱۰۲

وحشت در درون قلب خویش می نماید ، تا آن جا که به هنگام سخن گفتن لکنت زبان پیدا می کند و حتی گاهی حرف خود را فراموش می نماید ، هرچند آن شخص بزرگ نهایت محبت و علاقه را به او و همه دارد و کار خلافی نیز از این شخص سرنزده است ، این نوع ترس ، بازتاب و عکس العمل درک عظمت است . قرآن مجید می گوید : « لَوْ اَنْزَلْنا هذَا الْقُرْآنَ عَلی جَبَلٍ لَرَأَیْتَهُ خاشِعا مُتَصَدِّعا مِنْ خَشْیَهِ اللّهِ: اگر این قرآن را بر کوه نازل می کردیم ، خاشع و ترسان و از خوف خدا

(۱۴۶) سوره اَنفال

شکافته می شد » (۲۱ / حشر) . و نیز می خوانیم : « اِنَّما یَخْشَی اللّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ : تنها بندگان عالم و آگاه از عظمت خدا ، از او می ترسند » (۲۸/فاطر) . و به این ترتیب پیوندی میان آگاهی و خوف ، همواره برقرار است ، بنابراین اشتباه است ، که ما سرچشمه خوف و خشیت را تنها عدم انجام وظایف و مسؤولیت ها بدانیم . سپس دومین صفت آن ها را چنین بیان می کند : آن ها همواره در مسیر « تکامل » پیش می روند و لحظه ای آرام ندارند ، « و هنگامی که آیات خدا بر آن ها خوانده شود بر ایمانشان افزوده می شود » (وَ اِذا تُلِیَتْ عَلَیْهِمْ ءایتُهُ زادَتْهُمْ ایمنا) . نمو و تکامل ، خاصیت همه موجودات زنده است ، موجود فاقدنمو و تکامل یا مرده است و یا در سراشیبی مرگ قرار گرفته ، مؤمنان راستین ، ایمانی زنده دارند ، که نهالش با آبیاری از آیات خدا روز به روز نمو بیشتر و گل ها و شکوفه ها و میوه های تازه تری پیدا می کند ، آن ها همچنان مردگان زنده نما در جا نمی زنند و در یک حال رکود و یکنواختی مرگبار نیستند ، هر روز که نو می شود فکر و

ایمـان و صـفات آن هـا هم نو می شود . سومین صـفت بـارز آن هـا این است که « تنها بر پروردگار خویش تکیه و توکل می کنند » (وَ عَلی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ) .

افق فکر آن ها آن چنان بلند است که از تکیه کردن بر مخلوقات ضـعیف و ناتوان هر قدر هم به ظاهر عظمت داشته باشند ، ابا دارند ، آن ها آب را از سرچشـمه می گیرند و هر چه می خواهند و می طلبند ، از اقیانوس بی کران عالم هستی ، از ذات پاک پروردگار می خواهند ، روحشان بزرگ و سطح فکرشان بلند و تکیه گاهشان تنها خدا است .

اشتباه نشود مفهوم توکل آن چنان که بعضی از تحریف کنندگان پنداشته اند ، چشم پوشی از عالم اسباب و دست روی دست گذاشتن و به گوشه ای نشستن نیست ، بلکه مفهومش خودسازی و بلندنظری و عدم وابستگی به این و آن و ژرف نگری است ، استفاده از عالم اسـباب جهان طبیعت و حیات ، عین توکل بر خدا است، زیرا هرتأثیری دراین اسـباب است به خواست خدا و طبق اراده او است.

(۱۴۸) سوره اَنفال

۳ اَلَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلوةَ وَ مِمّا رَزَقْنهُمْ یُنْفِقُونَ

آن هاکه نماز را برپامی دارند و از آن چه به آن ها روزی داده ایم انفاق می کنند .

تعبیر به اقامه نماز (به جای خوانـدن نماز) اشاره به این است که نه تنها خودشان نماز می خوانند بلکه کاری می کنند که این رابطه محکم بـا پروردگار همچنان و در همه جا برپا باشـد و تعبیر به « مِمّا رَزَقْنهُمْ » (از آن چه به آن ها روزی داده ایم) تعبیر وسیعی است که تمام سرمایه های

مادی و معنوی را دربرمی گیرد، آن ها نه تنها از اموالشان بلکه از علم و دانششان ، از هوش و فکرشان ، از موقعیت و نفوذشان و از تمام مواهبی که در اختیار دارند در راه بندگان خدا مضایقه نمی کنند .

۴ أُولئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقّالَهُمْ دَرَجتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَريمٌ

مؤمنـان حقیقی آن هـا هسـتند، برای آنـان درجات (فوق العاده ای) نزد پروردگارشان است و برای آن ها آمرزش و روزی بی نقص و عیب است .

جزء نهم (۱۴۹)

به راستی ما مسـلمانان که دم از اسـلام می زنیم و گاهی آن چنان خود را طلبکار از اسـلام و قرآن می دانیم که از روی نادانی گنـاه عقب مانـدگی هـا را به گردن اسـلام و قرآن می افکنیم ، آیـا اگر مـا تنها مضـمون این چنـد آیه را که روشـنگر صـفات مؤمنین راستین است در زندگی خود پیاده کنیم و ضعف و زبونی و وابستگی به این و آن را در پناه ایمان و توکل از خود دور سـازیم و هر روزی که بر مـا می گـذرد ، در مرحله تـازه ای از ایمان و آگاهی گام بگـذاریم و همواره در پرتو ایمان احساس مسؤولیت در برابر آن چه در اجتماعمان می گذرد داشـته باشیم ، رابطه ما با خدا و خلق آن چنان قوی باشد که از همه سرمایه های وجود خویش در پیشبرد اجتماع انفاق کنیم روزگارمان چنین خواهد بود که امروز است ؟ ذکر این موضوع نیز لازم است ، کـه ایمـان مراحلی دارد و درجـاتی ، ممکن است در پـاره ای از مراحـل به قـدری ضـعیف باشـد که جلوه هـای عملی قـابل ملاحظه ای از خود نشان ندهد و با بسیاری از

آلودگی ها نیز بسازد ، ولی یک ایمان راسخ و حقیقی و محکم محال است از جنبه های عملی و مثبت و سازنده خالی شود .

۵ کَما اَخْرَجَکَ رَبُّکَ مِنْ بَیْتِکَ بِالْحَقِّ وَ اِنَّ فَریقا مِنَ الْمُؤْمِنینَ لَکرِهُونَ

(ناخشنودی پاره ای از شما از چگونگی تقسیم غنایم بدر) همانند آن است که خداوند تو را از خانه ات به حق بیرون فرستاد(به سوی میدان بدر)درحالی که جمعی ازمؤمنان کراهت داشتند (ولی سرانجامش پیروزی آشکار بود).

بنابراین نباید با دید محدود خود ، احکام الهی را ارزیابی کنید ، بلکه باید در برابر آن ها سر تسلیم فرود آرید و از نتایج نهایی بهره مند شوید . کلمه « بِالْحَقّ » اشاره به این است که این فرمان خروج ، طبق یک وحی الهی و دستورآسمانی صورت گرفت که نتیجه اش وصول به حق برای جامعه اسلامی بود .

۶ یُجدِلُونَکَ فِی الْحَقِّ بَعْدَ ما تَبَیَّنَ کَاَنَّما یُساقُونَ اِلَی الْمَوْتِ وَهُمْ یَنْظُرُونَ

آن ها با این که می دانستند این فرمان خدا است باز با تو مجادله می کردند (و آن چنان ترس و وحشت آن ها را فراگرفته بود که) گویی به سوی مرگ رانده می شوند و (آن را با چشم خود) می نگرند.

« این گروه ظاهربین و کم حوصله در مسیر راه به سوی بدر مرتبا با تو مجادله و گفتگو در این فرمان حق داشتند و با این که این واقعیت را

دریافته بودند که این فرمان خدا است ، ولی باز دست از اعتراض خویش برنمی داشتند » . « و آن چنان ترس و وحشت سراسر وجود آن ها را فراگرفته بود که گویی به سوی مرگ رانده می شوند و مرگ و نابودی خویش را با چشم خود می بینند » . ولی حوادث بعد نشان داد که آن ها چقدر گرفتار اشتباه و ترس و وحشت بی دلیل بودند و این جنگ چه پیروزی های درخشانی برای مسلمانان به بار آورد ، با دیدن چنین صحنه ای چرا بعد از جنگ بدر ، در مورد غنایم زبان به اعتراض می گشایند . ضمنا از تعبیر « فَریقا مِنَ الْمُؤْمِنینَ » (جمعی از مؤمنان) روشن می شود که اولاً : این مشاجره و گفتگو به خاطر روح نفاق و بی ایمانی نبود، بلکه براثر ضعف ایمان و نداشتن بینش کافی در مسائل اسلامی بود . و ثانیا : تنها عده محدودی این چنین فکر می کردند و اکثریت که از مسلمانان مجاهد راستین بودند تسلیم فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و اوامر او بودند.

(۱۵۲) سوره اَنفال

۲۰ یآ اَیُّهَا الَّذینَ ءَامَنُوآا اَطیعُوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ اَنْتُمْ تَسْمَعُونَ

ای کسانی که ایمان آورده اید اطاعت خدا و پیامبرش را کنید و سرپیچی ننمایید در حالی که سخنان او را می شنوید.

شک نیست که اطاعت فرمان خدا بر همه لازم است چه مؤمنان و چه کافران ولی از آن جا که مخاطبین پیامبر و شرکت کنندگان در برنامه های تربیتی او ، مؤمنان بودند روی سخن در این جا با آن ها است.

ص:۱۰۷

شنوندگان ناشنوا

۲۱ وَ لا تَكُونُوا كَالَّذينَ قالُوا سَمِعْنا وَ هُمْ لا يَسْمَعُونَ

و همانند کسانی نباشید که می گفتند : شنیدیم ولی در حقیقت نمی شنیدند .

این تعبیر جالبی است که قرآن درباره کسانی که می داننـد ولی عمل نمی کننـد و می شـنوند ولی ترتیب اثرنمی دهند و ظاهرا در صف مؤمنانند ولی مطیع فرمان نیستند ذکر کرده است ، می گوید : آن ها گوش شنوا دارند الفاظ و سخنان را می شنوند و معانی آن را می فهمنـد امّا چون بر طبق آن عمل نمی کننـد گویی اصـلاً کر هسـتند ، زیرا همه این مسائل مقـدمه عمل است و هنگـامی که عمـل نباشـد مقـدمات بی فایـده است . درباره این که این افراد که قرآن می گویـد دارای چنین صـفتی هسـتند و مسـلمانان باید به هوش باشـند که مثل آن ها نشوند چه اشخاصی می باشند ؟ بعضی احتمال داده اند منظور منافقانی هستند که خود را در صف مسـلمانان جا زده بودند و بعضـی گفته اند اشاره به گروهی از یهود می باشد و بعضی اشاره به مشرکان عرب دانسته اند ، ولی هیچ مانعی ندارد که همه گویندگان بدون عمل ، از این گروه های سه گانه ، در مفهوم آیه وارد باشند .

(۱۵۴) سوره اَنفال

۲۲ اِنَّ شَرَّ الدَّوآابِّ عِنْدَ اللّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذينَ لا يَعْقِلُونَ

بدترین جنبندگان نزد خدا افراد کر و لالی هستند که اندیشه نمی کنند .

« صُمّ » جمع « اَصَمّ » به معنای کر و « بُكْم »

جمع « اَبْکَم » به معنای لال است .

از آن جا که قرآن کتاب عمل است نه یک کتاب تشریفاتی همه جا روی نتایج تکیه می کند و اصولاً هر موجود بی خاصیّتی را معدوم و هر زنده بی حرکت و بی اثری را مرده و هر عضوی از اعضای انسان که در مسیر هدایت و سعادت او اثر بخش نباشد همانند فقدان آن می شمرد ، در این آیه نیز کسانی که ظاهرا گوش های سالم دارند ولی در مسیر شنیدن آیات خدا و سخنان حق و برنامه های سعادت بخش نیستند ،

جزء نهم (۱۵۵)

آن ها را فاقد گوش می داند و کسانی که زبانی سالم دارند امّا مهر سکوت بر لب زده نه دفاعی از حق می کنند و نه مبارزه ای با ظلم و فساد نه ارشاد جاهل و نه امر به معروف و نه نهی از منکر و نه دعوت به راه حق بلکه این نعمت بزرگ خدا را در مسیر بیهوده گویی یا تملق و چاپلوسی در برابر صاحبان زر و زور و یا تحریف حق و تقویت باطل به کار می گیرند همچون افراد لال و گنگ می داند و آنان که از نعمت هوش و عقل بهره مندند امّا درست نمی اندیشند همچون دیوانگان می شمرد.

شنیدن سخن حق مراحلی دارد

گاهی انسان تنها الفاظ و عباراتی را می شنود بدون این که در مفهوم آن ها بیندیشد ، گروهی از افراد لجوج هستند که حتی حاضر به این مقدار شنیدن نیز نیستند. چنان که قرآن می گوید : « وَ قالَ الَّذینَ کَفَرُوا لاتَسْمَعُوا لِهذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فیهِ لَعَلَّکُمْ تَغْلِبُونَ: کافران گفتند گوش به این قرآن فراندهید و سر و صدا ایجاد کنید شاید شما پیروز شوید و کسی سخن حق را نشنود » (۲۶/فصلت). و گاه انسان حاضر به شنیدن

الفاظ و سخنان هست ولی هیچ گاه تصمیم به عمل ندارد ، همچون منافقانی که در آیه ۱۶ سوره محمّد صلی الله علیه و آله به آن ها اشاره شده است آن جاکه می گوید : « وَ مِنْهُمْ مَنْ یَسْتَمِعُ اِلَیْکَ حَتّی اِذا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِکَ قالُوا لِلَّذینَ اُوتُوا الْعِلْمَ ماذا قالَ اَنِفا : بعضی از آن منافقان هستند که به سخنان تو گوش فرا می دهند امّا هنگامی که از نزد تو بیرون می روند از روی انکار و یا مسخره به افراد آگاه می گویند : این چه سخنی بود که محمّد صلی الله علیه و آله می گفت » .

و گاه وضع آن ها طوری است که حسّ تشخیص نیک و بد از آن ها چنان سلب شده که حتی اگر گوش فرا دهند مطلب حق را درک نمی کنند و این خطرناک ترین مرحله است . قرآن درباره همه این گروه های سه گانه می گوید : « آنان در حقیقت افراد کر و ناشنوا هستند زیرا شنوای حقیقی کسی است که هم گوش فرا می دهد و هم درک می کند و می اندیشد و هم تصمیم بر عمل از روی اخلاص دارد » . و چه بسیار در عصر و زمان ما کسانی که به هنگام شنیدن آیات قرآن

احساسات نشان می دهند و سروصدا و جمله هایی که حاکی از شور و هیجان است ظاهرمی سازند ، ولی تمام همتشان همین است و بس و در عمل آلودگان بینوایی هستند که هیچ شباهتی با محتوای قرآن ندارند .

دعوت به سوی حیات و زندگی

۲۴ یآ اَیُّهَاالَّذینَ ءامَنُوااسْتَجیبُوالِلّهِ وَلِلرَّسُولِ أِذا دَعاکُمْ لِما یُحْییکُمْ وَاعْلَمُوآا اَنَّ اللّهَ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِوَ قَلْبِه وَ اَنَّهُآ اِلَیْهِ تُحْشَرُونَ

ای کسانی که ایمان آورده اید دعوت خداو پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما را به سوی چیزی می خواند که مایه حیاتتان است و بدانید خداوند میان انسان و قلب او حائل می شود و این که همه شما نزد او (در قیامت) اجتماع خواهید کرد .

آیه فوق باصراحت می گوید که دعوت اسلام ، دعوت به سوی حیات و زندگی است حیات معنوی، حیات مادی، حیات فرهنگی،

(۱۵۸) سوره اَنفال

حیات اقتصادی ، حیات سیاسی به معنای واقعی ، حیات اخلاقی و اجتماعی و بالاخره حیات و زندگی در تمام زمینه ها . این تعبیر کوتاه ترین و جامع ترین تعبیری است که درباره اسلام و آیین حق آمده است اگر کسی بپرسد اسلام هدفش چیست و چه چیز می تواند به ما بدهد ؟ در یک جمله کوتاه می گوییم هدفش حیات در تمام زمینه ها و این را به ما می بخشد . آیا مردم قبل از طلوع اسلام و دعوت قرآن ، مرده بودند که قرآن آن ها را دعوت به حیات می کند ؟ پاسخ این سؤال این است که آری آن ها فاقد حیات به معنی قرآنیش بودند ، زیرا می دانیم حیات و زندگی مراحل مختلفی دارد که قرآن به همه آن ها اشاره کرده است . گاهی به معنای حیات گیاهی آمده آن چنان که می گوید : « اِعْلَمُوا اَنَّ اللّهَ یُحْیِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها : بدانید خدا زمین را پس از مرگ زنده می کند » (۱۷ / حدید) . و گاهی به معنای حیات حیوانی ذکر شده مانند : « اِنَّ الَّذی اَحْیاها لَمُحْیِ الْمَوْتی : خداوندی که آن (زمین) را زنده کرد مردگان را نیز زنده می کند » (۳۹ / فصلت) . و زمانی

به معنـای حیـات فکری و عقلانـی و انسـانی آمـده استماننـد : « اَوَ مَنْ کانَ مَیْتا فَاَحْیَیْناهُ: آیا آن کس که مرده و گمراه بود و هـدایتش کردیم هماننـد گمراهان است ؟ » (۱۲۲ / انعـام) . و گاهی به معنای حیات جاودان جهان دیگر آمـده ماننـد:«یالَیْتَنی قَدَّمْتُ لِحَیاتی: ای کاش برای زندگی امروز (روز رستاخیز) چیزی از پیش فرستاده بودم » (۲۴ / فجر) . و زمـانی به معنای علم و توانـایی بی حـد و انتهـا می آیـد آن چنـان که درباره خـدا می گوییم : « هُوَ الْحَیُّ الَّذی لا یَمُوتُ : او زنـده ای است که برایش مرگ وجود نـدارد » . بـا توجه به آن چه در اقسـام حیات گفتیم روشن می شود که مردم عصـر جاهلی گرچه زنـدگی مادّی حیوانی داشـتند امّا از زنـدگی انسانی و معنوی و عقلانی محروم بودنـد قرآن آمـد و آن ها را دعوت به حیات و زندگی کرد . و از این جا به خوبی معلوم می شود آن ها که دین و مذهب را در یک سلسـله برنامه های خشک و بی روح و خارج از محـدوده زنـدگی و در حاشـیه برنـامه هـای فکری و اجتماعی می پندارنـد چه قـدر دراشـتباهند یک دین راستین آن است که حرکت در همه زمینه های زنـدگی ایجاد کند روح بدهد فکر و اندیشه بدهد ، احساس مسؤولیت بیافریند ، همبسـتگی و اتحاد و ترقی و تکامل در همه زمینه ها ایجاد کنـد و به تمام معنی حیات آفرین بوده باشـد . سپس می گویـد : « بدانیـد که خداوند میان انسان و قلب او حائل می شود و این که همه شـما نزد او در قیامت اجتماع خواهیـد کرد » (وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّهَ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِه وَ اَنَّهُ اِلَیْهِ تُحْشَرُونَ) .

جزء نهم (۱۵۹)

(۱۶۰) سوره اَنفال

منظور از قلب روح و عقل است و اما این که خدا چگونه میان

انسان و روح و عقل او قرار می گیرد احتمالات فراوانی درباره آن داده شده است .

امّا با یک نظر کلّی می توان همه تفسیرهایی را که در این خصوص ذکر کرده اند در یک تفسیر واحد جمع کرد و آن این که خداوند در همه جا حاضر و ناظر و به همه موجودات احاطه دارد در عین این که با موجودات این جهان یکی نیست از آن ها هم جدا و بیگانه نمی باشد ، مرگ و حیات ، علم و قدرت ، آرامش و امنیّت ، توفیق و سعادت همه در دست او و به قدرت اوست و به همین دلیل نه انسان چیزی را می تواند از او مکتوم دارد و نه کاری را بی توفیق او انجام دهد و نه سزاوار است به غیر او روی آورد و از غیر او تقاضا کند ، چراکه او مالک همه چیز است و محیط به تمام وجود انسان .

جزء نهم (۱۶۱)

۲۵ وَاتَّقُوا فِتْنَةً لا تُصیبَنَّ الَّذینَ ظَلَمُوا مِنْکُمْ خآصَّةً وَ اعْلَمُوآا اَنَّ اللّهَ شَدیدُ الْعِقابِ

و از فتنه ای بپرهیزید که تنها به ستمکاران شما نمی رسد (بلکه همه را فرا خواهد گرفت چراکه دیگران سکوت اختیار کرده اند) و بدانید خداوند کیفر شدید دارد .

« فِتْنَه » در قرآن مجید در موارد متعددی به کار رفته گاهی به معنای آزمایش و امتحان و گاهی به معنای بلا و مصیبت و عذاب آمده است ، این کلمه در اصل به معنای داخل کردن طلا در کوره است تا خوبی و بدی آن آشکار شود سپس به معنی آزمایش ها که نشان دهنده چگونگی صفات باطنی انسان ها است به کار برده شده است و همچنین

در مورد بلاها و مجازات ها که باعث تصفیه روح انسان و یا تخفیف گناه اوست به کار می رود .

(۱۶۲) سوره اَنفال

در آیه مورد بحث « فِتْنَه » به معنای بلاها و مصائب اجتماعی است که دامن همه را می گیرد و به اصطلاح خشک و تر در آن می سوزند . و درحقیقت خاصیت حوادث اجتماعی چنین است هنگامی که جامعه در اداء رسالت خود کوتاهی کند و بر اثر آن قانون شکنی ها و هرج و مرج ها و ناامنی ها و مانند آن به بار آید نیکان و بدان در آتش آن می سوزند و این اخطاری است که خداوند در این آیه به همه جوامع اسلامی می کند و مفهوم آن این است : افراد جامعه نه تنها موظفند وظایف خود را انجام دهند بلکه موظفند دیگران را هم به انجام وظیفه وادارند زیرا اختلاف و پراکندگی و ناهماهنگی در مسائل اجتماعی موجب شکست برنامه ها خواهد شد و دود آن در چشم همه می رود ، من نمی توانم بگویم چون وظیفه خود را انجام داده ام از آثار شوم وظیفه نشناسی های دیگران برکنار خواهم ماند چه این که آثار مسائل اجتماعی فردی و شخصی نیست . این درست به آن می ماند که برای جلوگیری از هجوم دشمنی صدهزار نفر سرباز نیرومند لازم باشد اگر عده ای مثلاً پنجاه هزار نفر وظیفه خود را انجام دهند ، مسلما کافی نخواهد بود و نتایج شوم شکست هم وظیفه شناسان را می گیرد و هم وظیفه نشناسان را و همان طور که گفتیم خاصیت مسائل جمعی و گروهی همین است . این حقیقت را به بیان دیگری نیز می توان روشن ساخت و آن این که : نیکان جامعه وظیفه دارند که در برابر بدان سکوت نکنند اگر سکوت اختیار کنند در سرنوشت آن ها

نزد خداوند سهیم و شریک خواهند بود .

جزء نهم (۱۶۳)

چنان که در حدیث معروفی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود : «اِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لا یُعَذِّبُ الْعامَّهَ بِعَمَلِ الْخاصَّهِ حَتّی یَرَوُا الْمُنْکَرَ بَیْنَ ظَهْرانیهِمْ وَ هُمْ قادِرُونَ عَلی اَنْ یُنْکِرُوهُ فَاِذا فَعَلُوا ذلِکَ عَذَّبَ اللّهُ الْخاصَّهَ وَ الْعامَّهَ : خداوند عز و جل هرگز عموم را به خاطر عمل گروهی خاص مجازات نمی کند مگر آن زمان که منکرات در میان آن ها آشکار گردد و توانایی بر انکار آن داشته باشند در عین حال

(۱۶۴) سوره اَنفال

سکوت کنند در این هنگام خداوند آن گروه خاص و همه توده اجتماع را مجازات خواهد کرد » (۱) ازآن چه گفتیم روشن می شودکه این حکم هم در زمینه مجازات های الهی در دنیا و آخرت صادق است و هم در زمینه نتایج و آثار اعمال گروهی و دسته جمعی . در پایان آیه با زبان تهدیدآمیز می گوید : « بدانید خداوند مجازاتش شدید است » (وَ اعْلَمُوآا اَنَّ اللّهَ شَدیدُ الْعِقابِ) . مبادا لطف و رحمت خدا آن ها را غافل کند و شدّت مجازات های الهی را به دست فراموشی بسپارند و آشوب ها و فتنه ها دامان آن ها را بگیرد همان گونه که دامان جامعه اسلامی را گرفت و بر اثر فراموش کردن این سنن الهی آن ها را به قهقرا کشانید . یک نگاه کوتاه به جوامع اسلامی در عصر ما و شکست های پی در پی که در برابر دشمنان دامن گیرشان می شود و فتنه های « استعمار » و « صهیونیسم » و « الحاد » و مادّیگری و مفاسد اخلاقی و متلاشی شدن خانواده ها و

۱- « تفسیر المنار » ، جلد ۹ ، صفحه ۶۳۸ .

سقوط جوانـان در دامن فحشاء و انحطاط و عقب گرد علمی ، حقیقت و محتوای آیه را مجسّم می سازد که چگونه این فتنه ها دامن کوچـک و بزرگ ، نیـک و بـد و عـالم و جاهـل را فراگرفته است و این هـا همچنـان ادامه خواهـد یـافت تا آن زمان که مسـلمانان روح اجتمـاعی پیـدا کننـد و نظارت همگانی را در جامعه عملاً بپذیرنـد و دو وظیفه امر به معروف و نهی از منکر به عنوان وظیفه قطعی و تخلّف ناپذیرعملی گردد .

۲۶ وَاذْكُرُوآا اِذْ اَنْتُمْ قَلیلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِی الأَرْضِ تَخافُونَ اَنْ یَتَخَطَّفَكُمُ النّاسُ فَأويكُمْ وَ اَیَّدَكُمْ بِنَصْرِهِ وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّیِّبتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

و به خاطربیاوریـد هنگامی که شـما گروهی کوچک و اندک و ضـعیف در روی زمین بودید آن چنان که می ترسـیدید مردم شما را بربایند ولی او شما را پناه داد و یاری کرد و از روزی های پاکیزه بهره مند ساخت تا شکر نعمتش را به جا آورید.

(۱۶۶) سوره اَنفال

تعبیر « یَتَخَطَّفَكُمُ النّاسُ » تعبیر لطیفی است که نهایت ضعف و کمی نفرات مسلمانان را در آن زمان آشکار می سازد آن چنان که گویی همانند یک جسم کوچک در هوا معلّق بودند که دشـمن به آسانی می توانست آن ها را برباید و این اشاره به وضـع مسـلمانان در مکّه قبل از هجرت در برابر مشـرکان نیرومنـد و یا اشاره به مسـلمانان بعد از هجرت در مقابل قدرت های بزرگ آن روز همانند ایران و روم است.

خیانت و سرچشمه آن

۲۷ یآ اَیُّهَا الَّذینَ ءَامَنُوا لا تَخُونُوا اللّهَ وَ الرَّسُولَ وَ تَخُونُوآا اَمنتِکُمْ وَ اَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

ای کسانی که ایمان آورده اید به خدا و پیامبر خیانت نکنید و (نیز) در امانات خود خیانت روا مدارید در حالی که متوجهید و می دانید .

« خیانت » در اصل به معنای خودداری از پرداخت حقّی است که انسان پرداختن آن را تعهد کرده و آن ضد « امانت » است . خیانت به خدا و پیامبر آن است که اسرار نظامی مسلمانان را به اختیار دیگران بگذارند و یا دشمنان را در مبارزه خود تقویت کنند و یا به طور کلّی واجبات و محرمات و برنامه های الهی را پشت سر بیفکنند ، لذا از « ابن عباس » نقل شده که هر کس چیزی از برنامه های اسلامی را ترک کند یک نوع خیانت نسبت به خدا و پیامبر مرتکب شده است .

جزء نهم (۱۶۷)

سپس می گوید : « در امانات خود نیز خیانت نکنید » (وَ تَخُونُوآا اَمنتِکُمْ) (۱)

امانت گرچه معمولاً به امانت های مالی گفته می شود ولی در منطق قرآن مفهوم وسیعی دارد که تمام شؤن زندگی اجتماعی و سیاسی و اخلاقی را دربرمی گیرد ، لذا در حدیث وارد شده که « اَلْمَجالِسُ

۱- « تَخُونُوا » در اصل « لا تَخُونُوا » است که «لا» به قرینه جمله سابق محذوف گردیده است .

بِالْامانَهِ : گفتگوهایی که در جلسه خصوصی می شود امانت است » . و در

(۱۶۸) سوره اَنفال

حدیث دیگری می خوانیم : « اِذا حَدَثَ الرَّجُلُ بِحَدیثٍ ثُمَّ الْتَفَتَ فَهُوَ اَمانَهٌ : هنگامی که کسی برای دیگری سخنی نقل کند سپس به اطراف خود بنگرد (که آیا کسی آن را شنیده یا نه) این سخن امانت است » . روی این جهت آب و خاک اسلام در دست مسلمانان امانت الهی است ، فرزندان آن ها امانت هستند و از همه بالاتر قرآن مجید و تعلیماتش امانت بزرگ پروردگار محسوب می شود . بعضی گفته اند امانت خدا آیین اوست و امانت پیامبر سنّت اوست و امانت مؤمنان اموال و اسرار آن ها می باشد ولی امانت در آیه فوق همه را شامل می شود . به هرحال خیانت در امانت از منفورترین اعمال و از زشت ترین گناهان است ، کسی که در امانت خیانت می کند در حقیقت منافق است، چنان که در حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده: «ایَهُ الْمُنافِقِ ثَلاثٌ ؛ اِذاحَدَثَ کَذَبَ وَ اِذا وَعَدَ اَخْلَفَ وَ اِذَا ائْتُمِنَ خانَ وَ اِنْ صامَ وَ صَلّی وَ زَعَمَ اَنَّهُ مُسْلِمٌ : نشانه منافق سه چیز است : هنگام سخن دروغ می گوید و به هنگامی وعده می دهد تخلف می کند و به هنگامی که امانتی نزد او بگذارند خیانت می نماید ، چنین کسی منافق است هرچند روزه بگیرد و نماز بخواند و خود را مسلمان بداند » . اصولاً ترک خیانت در امانت از وظایف و حقوق انسانی است یعنی حتی اگر صاحب امانت مسلمان هم نباشد نمی توان در امانت او خیانت کرد . در پایان آیه می گوید : ممکن است از روی اشتباه و بی اطلاعی چیزی را که خیانت است مرتکب شوید ولی هرگز آگاهانه اقدام به چنین کاری نکنید

(وَ اَنْتُمْ تَعْلَمُونَ) .

جزء نهم (۱۶۹)

۲۸ وَ اعْلَمُوا اَنَّمآ اَموالُكُمْ وَ اَوْلدُكُمْ فِتْنَهٌ وَ اَنَّ اللّهَ عِنْدَآهُ اَجْرٌ عَظيمٌ

و بدانید اموال و اولاد شما وسیله آزمایش است و پاداش عظیم (برای آن ها که از عهده امتحان برآیند) نزد خدا است .

« فِتْنَه » در این گونه موارد به معنای وسیله آزمایش است و در حقیقت مهم ترین وسیله آزمون ایمان و کفر ، شخصیت و فقدان شخصیّت و میزان ارزش انسانی اشخاص ، همین دو موضوع است .

(۱۷۰) سوره اَنفال

چگونگی به دست آوردن اموال و چگونگی خرج کردن آن ها و طرز نگاهداری آن و میزان دلبستگی و علاقه به آن ، همگی میدان های آزمایش بشر است بسیارند کسانی که از نظر عبادات معمولی و تظاهر به دین و مذهب و حتی گاهی از نظر انجام مستحبات ، بسیار سخت گیرند و وفادارند ، امّا به هنگامی که پای یک مسأله مالی به میان می آید ، همه چیز کنار می رود و تمام قوانین الهی و مسائل انسانی و حق و عدالت ، به دست فراموشی سپرده می شود . در مورد فرزندان ، که میوه های قلب انسان و شکوفه های حیات او هستند نیز غالبا چنین است بسیاری از کسانی را که به ظاهر پای بند به امور دینی و مسائل اخلاقی هستند می بینیم که به هنگامی که پای فرزندشان به میان می آید گویی پرده ای بر افکارشان می افتد و همه این مسائل را فراموش می کنند ، عشق به فرزند سبب می شود که حرام را حلال و حلال را حرام بشمرند و برای تأمین آینده خیالی او تن به هر کاری بدهند و هر حقی را زیر پا بگذارند ، باید

خود را در این دو میدان بزرگ امتحان ، به خدابسپاریم و به هوش باشیم که بسیار کسان، دراین دو میدان لغزیدند و سقوط کردند و نفرین ابدی را برای خود فراهم ساختند .

جزء نهم (۱۷۱)

در این جا سؤالاتی است از قبیل این که چرا خداوند با آن احاطه علمی که دارد مردم را آزمایش می کند و این که چرا آزمایش خدا عمومی است و حتّی پیامبران را شامل می شود ؟ و این که موادّ آزمایش الهی و راه پیروزی در آن ها چیست ؟ که پاسخ همه این سؤالات در جلد اول تفسیر نمونه صفحه ۳۸۴ تا صفحه ۳۹۰ بیان شده است .

ایمان و روشن بینی

۲۹ یآ اَیُّهَا الَّذینَ ءَامَنُوآا اِنْ تَتَّقُوا اللّهَ یَجْعَلْ لَکُمْ فُرْقانا وَ یُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ وَ اللّهُ ذُوالْفَضْلِ الْعَظیمِ

ای کسانی که ایمان آورده اید اگر از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید برای شما وسیله ای برای جدایی حق از باطل قرار می دهد (و روشن بینی خاصی که در پرتو آن حق را از باطل خواهید شناخت) و گناهان شما را می پوشاند و شما را می آمرزد و خداوند فضل و بخشش عظیم دارد .

(۱۷۲) سوره اَنفال

« فُرْقان » صیغه مبالغه از ماده « فَرَقَ » است و در این جا به معنای چیزی است که به خوبی حق را از باطل جدا می کند . این جمله کوتاه و پرمعنا یکی از مهمّ ترین مسائل سرنوشت ساز انسان را بیان کرده و آن این که در مسیر راهی که انسان به سوی پیروزی ها می رود همیشه

پرتگاه ها و بیراهه هایی وجود دارد که اگر آن ها را به خوبی نبیند و نشناسد و پرهیز نکند چنان سقوط می کند که اثری از او باقی نماند، در این راه مهم ترین مسأله ، شناخت حق و باطل ، شناخت نیک و بد ، شناخت دوست و دشمن ، شناخت مفید و زیان بخش و شناخت عوامل ...□...□Əو یا بدبختی است ، اگر به راستی انسان این حقایق را به خوبی بشناسد رسیدن به مقصد برای او آسان است . مشکل این است که در بسیاری از این گونه موارد انسان گرفتار اشتباه می شود باطل را به جای حق می پندارد و دشمن را به جای دوست انتخاب می کند و

جزء نهم (۱۷۳)

بیراهه ها را شاهراه . در این جا دید و درک نیرومندی لازم است و نورانیّت و روشن بینی فوق العاده . آیه فوق می گوید : این دید و درک ثمره درخت تقوی است امّا چگونه تقوی و پرهیز از گناه و هوی و هوس های سرکش به انسان چنین دید و درکی می دهد شاید برای بعضی مبهم باشد امّا کمی دقت پیوند میان این دو را روشن می سازد . توضیح این که : « اولاً » نیروی عقل انسان به قدر کافی برای درک حقایق آماده است ولی پرده هایی از حرص و طمع و شهوت و خودبینی و حسد و عشق های افراطی به مال و زن و فرزند و جاه و مقام همچون دود سیاهی در مقابل دیده عقل آشکار می گردد و یا مانند غبار غلیظی فضای اطراف را می پوشاند و پیداست که در چنین محیط تاریکی انسان چهره حق و باطل را نمی تواند بنگرد ، امّا اگر با آب تقوی این غبار زدوده شود و این دود سیاه و تاریک از میان برود دیدن چهره حق آسان است . و ثانیا : می دانیم که هر کمالی در هر جا وجود دارد پرتوی از کمال حق است و

هر قدر انسان به خدا نزدیک تر شود پرتو نیرومندتری ازآن کمال مطلق

(۱۷۴) سوره اَنفال

در وجوداو انعکاس خواهد یافت ، روی این حساب همه علم و دانش ها از علم و دانش او سرچشـمه می گیرد و هر گاه انسان در پرتـو تقـوی و پرهیز از گنـاه و هوی و هوس به او نزدیـک تر شود و قطره وجود خود را به اقیـانوس بیکران هسـتی او پیوند دهـد سـهم بیشتری ازآن علم و دانش خواهـدگرفت . و به تعبیر دیگر قلب آدمی همچون آیینه است و وجود هستی پروردگار همچون آفتاب عالمتاب ، اگر این آیینه را زنگار هوی و هوس تیره و تار کنـد نوری در آن منعکس نخواهـد شد ، امّا هنگامی که در پرتو تقوی و پرهیزکاری صـیقل داده شود و زنگّارها از میان برود نور خیره کننده آن آفتاب پرفروغ در آن منعکس می گردد و همه جا را روشن می سازد . لـذا در طول تاریـخ در حالات مردان و زنان پرهیزکار روشن بینی هایی مشاهده می کنیم که هرگز از طریق علم و دانش معمولی قابـل درک نیست ، آن هـا بسـیاری از حوادث را که در لابلای آشوب های اجتماعی ریشه آن ناشناخته بود به خوبی می شناختند و چهره های منفور دشمنان حق را از پشت هزاران پرده

جزء نهم (۱۷۵)

فریبنـده می دیدنـد . این اثر عجیب تقوی در شـناخت واقعی و دیـد و درک انسـان ها در بسـیاری از روایات و آیات دیگر نیز آمـده است ، در سـوره بقره آیه ۲۸۲ « وَاتَّقُوا اللّهَ وَ یُعَلِّمُکُمُ اللّهُ : تقـوی پیشه کنیـد و خداونـد به شـما تعلیم می دهـد » . و در حـدیث معروفی آمـده است : « اَلْمُؤْمِنُ یَنْظُرُ بِنُورِ اللّهِ : انسان باایمان با نور خدا می بیند » و در « نهج البلاغه » در کلمات قصار می خوانیم : «اَکْثَرُ مَصارِعِ الْعُقُولِ

ص:۱۲۲

تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطامِعِ : زمین خوردن عقل ها غالبا به خاطر برق طمع است که چشم عقل را از کار می اندازد و پرتگاه ها و لغزشگاه ها را نمی بیند » . ثالثا : از نظر تجزیه و تحلیل عقلی نیز پیوند میان تقوی و درک حقایق قابل فهم است ، زیرا مثلاً جوامعی که بر محور هوی و هوس می گردد و دستگاه های تبلیغاتی آن ها در مسیر دامن زدن به همین هوی و هوس ها گام برمی دارد ، روزنامه ها مروج فساد می شوند ، رادیوها بلندگوی آلودگی و انحرافات می گردند و تلویزیون ها در خدمت هوی و هوس هستند ، بدیهی است در چنین جامعه ای تمیز حق

(۱۷۶) سوره اَنفال

از باطل و خوب از بد ، برای غالب مردم بسیار مشکل است ، بنابراین آن بی تقوایی سرچشمه این فقدان تشخیص و یا سوء تشخیص است . و یا فی المثل در خانواده ای که تقوا نیست و کودکان در محیط آلوده پرورش می یابند و از همان طفولیت به فساد و بی بند و باری خو می گیرند در آینده که بزرگ می شوند تشخیص نیکی ها از بدی ها برای آن ها مشکل می شود ، اصولاً به کار افتادن نیروها و انرژی ها و هدر رفتن این سرمایه ها در راه گناه موجب می شود که مردم از نظر درک و اطلاع ، در سطحی پایین قرار گیرند و افکار منحطی داشته باشند هرچند در صنایع و زندگی مادی پیشروی کنند . بنابراین به خوبی می بینیم که هر بی تقوایی سرچشمه یک نوع ناآگاهی و یا سوء تشخیص است ، به همین جهت در دنیای ماشینی امروز جوامعی را مشاهده می کنیم که از نظر علم و صنعت بسیار پیشرفته اند ولی در زندگی روزانه خود چنان گرفتار نابسامانی ها و تضادهای وحشتناکی هستند که انسان را در تعجب

فرو می برد ، این ها همه عظمت این گفته قرآن را روشن می سازد . و با

توجه به این که تقوا منحصر به تقوای عملی نیست ، بلکه تقوای فکری و عقلی را شامل می شود ، این حقیقت آشکارتر خواهد شد ، تقوای فکری در برابر بی بند و باری فکری به این معناست که ما در مطالعات خود به دنبال مدارك صحیح و مطالب اصیل برویم و بدون تحقیق کافی و دقّت لازم در هیچ مسأله ای اظهار عقیده نکنیم ، آن ها که تقوای فکری را به کار می بندند بدون شك بسیار آسان تر از بی بند و بارها به نتایج صحیح می رسند ولی آن ها که در انتخاب مدارك و طرز استدلال بی بند و بارند اشتباهاتشان فوق العاده زیاد است .

امّا مطلب مهمی که باید جدا به آن توجه داشت و مانند بسیاری دیگر از مفاهیم سازنده اسلامی در میان ما مسلمانان دشتخوش تحریف شده ، بسیارند کسانی که خیال می کنند آدم با تقوی کسی است که زیاد بدن و لباس خود را آب بکشد و همه کس و همه چیز را نجس یا مشکوك بداند و در مسائل اجتماعی به انزوا درآید و دست به سیاه و سفیدنزند و در برابر هرمسأله ای سکوت اختیارکند ، این گونه تفسیرهای

غلط برای تقوا و پرهیزکاری در واقع یکی از عوامل انحطاط جوامع اسلامی محسوب می گردد ، چنین تقوایی نه آگاهی می آفریند و نه روشن بینی و فرقان و جدایی حق از باطل . اکنون که نخستین پاداش پرهیزکاران روشن شد به تفسیر بقیه آیه و سایر پاداش های چهارگانه آن ها می پردازیم . قرآن می گوید : علاوه بر تشخیص حق از باطل نتیجه پرهیزکاری این است که « خداوند گناهان شما را می پوشاند و آثار آن را از

وجود شما برمی دارد » (وَ یُکَفِّرْعَنْکَمْ سَیِّئاتِکَمْ) . به علاوه « شما را مشمول آمرزش خود قرار می دهد » (وَ یَغْفِرْ لَکَمْ) . و پاداش های فراوان دیگری در انتظار شماست که جز خدا نمی داند زیرا « خداوند فضل و بخشش عظیم دارد » (وَ اللّهُ ذُوالْفَضْلِ الْعَظیمِ) . این چهار اثر ، میوه های درخت تقوا و پرهیزکاری هستند و وجود رابطه طبیعی در میان تقوا و پاره ای از این آثار مانعی از آن نمی شود که همه آن ها را به خدا نسبت بدهیم ، زیرا کرارا در این تفسیر گفته ایم که هر موجودی هر اثری دارد به خواست خداست و لذاهم می توان آن اثررا به خدا

جزء نهم (۱۷۹)

نسبت داد و هم به آن موجود. در این که میان « تکفیر سیئات » و « غفران » چه تفاوتی است بعضی از مفسران معتقدند که اوّلی اشاره به پرده پوشی در دنیا و دومی اشاره به رهایی از مجازات در آخرت است . ولی احتمال دیگری در این جا وجود دارد که « تکفیر سیئات » اشاره به آثار روانی و اجتماعی گناهان داردکه در پرتوتقوا و پرهیزکاری ازمیان می رود.

فداکاری منحصر به فرد علی علیه السلام

۳۰ وَ اِذْ یَمْکُرُ بِکَ الَّذینَ کَفَرُوا لِیُثْبِتُوکَ اَوْ یَقْتُلُوکَ اَوْ یُخْرِجُوکَ وَیَمْکُرُونَ وَیَمْکُرُاللّهُ وَاللّهُ خَیْرُ الْمکِرینَ

(به خاطربیاور) هنگامی راکه کافران نقشه می کشیدندکه تورا به زندان بیفکنند، یا به قتل برسانند و یا این که (از مکه) خارج سازند، آن ها چاره اندیشیدند (و تدبیر می کردند) و خداوند هم تدبیر می کرد و خدا بهترین چاره جویان (و مدیران) است.

ص:۱۲۵

کلمه « مَکْر » در لغت عرب به معنی تدبیر و چاره اندیشی و طرح

(۱۸۰) سوره اَنفال

نقشه است نه به معنی معروفی که در فارسی امروز دارد ، همان طور که « حیله » نیز در لغت به معنی چاره اندیشی است . ولی در فارسی امروز به معنی نقشه های مخفیانه زیانبخش به کار می رود . مفسران و محدّثان ، آیه فوق را اشاره به حوادثی می دانند که منتهی به هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله از مکّه به مدینه شد ، این حوادث که با تعبیراتی مختلف نقل شده همگی یک حقیقت را تعقیب می کنند و آن این که خداوند به طرز اعجازآمیزی پیامبر صلی الله علیه و آله را از دام یک خطر بزرگ و قطعی رهایی بخشید ، جریان حادثه طبق نقل « دُرُّ الْمَنْثُور » چنین است : گروهی از قریش و اشراف مکّه از قبایل مختلف جمع شدند تا در « دارُالنُّدْوَه » (محلّ انعقاد جلسات مشورتی بزرگان مکّه) اجتماع کنند و درباره خطری که از ناحیه پیامبر صلی الله علیه و آله آن ها را تهدید می کرد بیندیشند . (می گویند) در اثناء راه پیرمرد خوش ظاهری به آن ها برخورد کرد که در واقع همان شیطان بود (یا انسانی که دارای روح و فکر شیطانی) از او پرسیدند : کیستی ؟ گفت : پیرمردی از اهل نجد هستم چون از تصمیم شما با خبر

جزء نهم (۱۸۱)

شدم خواستم در مجلس شما حضور یابم و عقیده و خیرخواهی خود را از شما دریغ ندارم ، گفتند : بسیار خوب داخل شو ، او هم همراه آن ها به دارُالنُّدْوَه وارد شد . یکی از حاضران رو به جمعیت کرد و گفت : درباره این مرد (اشاره به پیامبر اسلام) باید فکری کنید ، زیرا به خدا سوگند بیم آن می رود که بر شما پیروز گردد (و آیین و عظمت شما را درهم پیچد) . یکی پیشنهاد کرد او را « حبس »کنید تا در زندان جان بدهد ... .

ص:۱۲۶

پیرمرد نجدی این نظر را ردّ کرد و گفت : بیم آن می رود که طرفدارانش بریزند و در یک فرصت مناسب اورا از زندان آزادکنند و او را از این سرزمین بیرون ببرند، باید فکر اساسی تری کنید . دیگری گفت: او را از میان خود بیرون کنید تا از دست او راحت شوید ، زیرا همین که از میان شما بیرون برود هر کار کند ضرری به شما نخواهد زد و سر و کارش با دیگران است . پیرمرد نجدی گفت : به خدا سوگند این هم عقیده درستی نیست ، مگر شیرینی گفتار و طلاقت زبان و نفوذ او در دل ها نمی بینید ، اگر این کار را انجام دهید به سراغ سایر عرب می رود و گرد او را می گیرند ، سپس با انبوه جمعیت به سراغ شما بازمی گردد و شما را از شهرهای خود می راند و بزرگان شما را به قتل می رساند ، جمعیت گفتند : به خدا راست می گوید فکر دیگری کنید . «

(۱۸۲) سوره اَنفال

ابوجهل » که تا آن وقت ساکت بود به سخن درآمد و گفت : من عقیده ای دارم که غیر از آن صحیح نمی دانم ، گفتند : چه عقیده ای ؟ گفت : از هر قبیله ای جوانی شجاع و شمشیر زن را انتخاب می کنیم و به دست هر یک شمشیر برنده ای می دهیم تا در فرصتی مناسب دسته جمعی به او حمله کنند و هنگامی که به این صورت او را به قتل برسانید خونش در همه قبایل پخش می شود و باور نمی کنم طائفه بنی هاشم بتوانند با همه طوایف قریش بجنگد و مسلما در این صورت به خونبها راضی می شوند و ما هم از آزار او راحت خواهیم شد . پیرمرد نجدی (با خوشحالی) گفت : به خدا رأی صحیح همین است که این جوانمرد گفت : من هم غیر از آن عقیده ای ندارم (و به این ترتیب این پیشنهاد به اتفاق عموم پذیرفته

شد) و آن ها با این تصـمیم پراکنده شدند. جبرئیل فرود آمد و به پیامبر دسـتور داد که شب را در بستر خویش نخوابد . پیامبر شبـانه به سوی غـار « ثور » حرکت کرد و سـفارش نمود علی در بستر او بخوابـد (تـا کسـانی که از درز در مراقب بستر پیـامبر صلی الله علیه و آله بودند او را در بسترش خیال کنند و تا صبح مهلت دهند و او از منطقه خطر دور شود) .

جزء نهم (۱۸۳)

هنگامی که صـبح شد و به خانه ریختند و جستجوکردند علی را در بسترپیامبر دیدند و به این ترتیب خداوند نقشه های آنان را نقش بر آب کرد، صدازدنـد پس محمّـد صـلی الله علیه و آله کجـاست ؟ فرمود : « نمی دانم » آن هـا به دنبـال ردّ پـای پیـامبر حرکت کردند تا به کوه رسـیدند و به نزدیکی غار (امّا با تعجب دیدند که تار عنکبوتی در جلو غار نمایان است) به یکدیگر گفتنـد : اگر او در این غار بود اثری از این تارهای عنکبوت بر در غار وجود نداشت و به این ترتیب بازگشـتند . پیامبر سه روز در غـار مانـد (و هنگـامی که دشـمنان همه بیابان های مکّه را جسـتجو کردنـد و خسـته و مأیوس بازگشـتند او به سوی مـدینه حرکت کرد) .(۱)

(۱۸۴) سوره اَنفال

سرآغاز هجرت

بعضـی معتقدند که این آیه و پنج آیه بعد از آن ، در مکّه نازل شده است چون اشاره به جریان هجرت « پیامبر » صـلی الله علیه و آله می کند ، ولی طرز بیان آیه گواهی می دهد که بعد از هجرت نازل گردیده است چون به شکل بازگویی حادثه گذشته است ، بنابراین آیه اگر چه اشاره به جریان

۱- « المَنار » و « مجمع البیان » ذیل آیه فوق .

هجرت دارد ولی مسلما در مدینه نازل شده و بازگوکننده یک خاطره بزرگ و نعمت عظیم پروردگار بر پیامبر و مسلمانان است .

اگر در حادثه هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله درست بیندیشیم به این نکته برخورد می کنیم که آن ها حداکثر نیروی فکری و جسمانی خویش را برای نابود کردن پیامبر اسلام به کار بردند و حتّی پس از آن که پیامبر از چنگال آن ها بیرون رفت یکصد شتر که در آن روز سرمایه عظیمی بود برای یافتن پیامبر جایزه تعیین کردند و افرادی بسیار به خاطر تعصب مذهبی و یا به دست آوردن این جایزه بزرگ کوه ها و بیابان های اطراف

جزء نهم (۱۸۵)

مکّه را زیر پا گذاردند و حتّی تا دم در غار آمدند ولی خداوند با یک وسیله بسیار ساده و کوچک ، چند تار عنکبوت ، همه این طرح ها را نقش بر آب کرد و با توجّه به این که مسأله هجرت سرآغاز مرحله نوینی از تاریخ اسلام بلکه تاریخ بشریت بود نتیجه می گیریم که خداوند به وسیله چند تار عنکبوت مسیر تاریخ بشریت را تغییر داد . این منحصر به جریان هجرت نیست بلکه تاریخ انبیاء نشان می دهد که همواره خداوند برای درهم کوبیدن گردنکشان از ساده ترین وسایل استفاده می کرده گاهی از وزش باد و زمانی از انبوه پشه ها و گاهی از پرنده کوچک ابابیل و مانند این ها ، تا ضعف و ناتوانی بشر را در برابر قدرت بی پایانش آشکار سازد و او را از فکر طغیان و سرکشی بازدارد .

این نکته نیز قابل توجه است که توسّل به این سه موضوع : « زندان » ، « تبعید » و « کشتار » منحصر به مشرکان مکه در برابر پیامبر نبود بلکه همیشه جبّاران برای کوتاه کردن زبان مصلحان و از میان بردن

نفوذ آن ها در میان توده های رنجدیده اجتماع به یکی از این سه موضوع

(۱۸۶) سوره اَنفال

توسل می جستند ، ولی همان گونه که اقدام مشرکان مکّه در مورد پیامبر نتیجه معکوس داد و مقدمه تحرک و جنبش تازه ای در اسلام شد این گونه سخت گیری ها در موارد دیگر نیز معمولاً نتیجه معکوس بخشیده است .

۳۱ وَ اِذا تُتْلی عَلَیْهِمْ ءَ ایتُنا قالُوا قَدْ سَمِعْنا لَوْ نَشآءُ لَقُلْنا مِثْلَ هذآا اِنْ هذآا اِلّا اَسطیرُ الْاَوَّلینَ

و هنگامی که آیات ما بر آن ها خوانده می شود می گویند: شنیدیم (چیز مهمی نیست) ما هم اگر بخواهیم مثل آن را می گوییم این ها افسانه های پیشینیان است (ولی دروغ می گویند و هرگز مثل آن را نمی آورند) .

این سخن را در حالی می گفتند که بارها به فکر مبارزه با قرآن افتاده و از آن عاجز گشته بودند ، آن ها به خوبی می دانستند که توانایی بر معارضه با قرآن ندارند ، ولی از روی تعصب و کینه توزی و یا برای اغفال مردم می گفتند این آیات مهمّ نیست ، ما هم مثل آن را

جزء نهم (۱۸۷)

می توانیم بیاوریم اما هیچ گاه نیاوردند ، این یکی از منطق های نادرستشان بود که با ادعاهای توخالی و بی اساس ، مانند همه جباران تاریخ ، سعی داشتند کاخ قدرتشان را چند روزی بر پا دارند .

۳۲ وَ اِذْقالُوااللّهُمَّ اِنْ کانَ هذاهُوَالْحَقَّ مِنْ عِنْدِکَ فَأَمْطِرْ عَلَیْنا حِجارَةً مِنَ السَّمآءِ اَوِ ائْتِنا بِعَذابٍ اَلیمٍ

و (به خاطر بیاور) زمانی را که گفتند : پروردگارا! اگر این

حق است و ازطرف تو است بارانی از سنگ از آسمان بر ما فرود آر ، یا عذاب دردناکی برای ما بفرست .

این سخن را به خاطر آن می گفتند که بر اثر شدت تعصّب و لجاجت چنان می پنداشتند که آیین اسلام صد در صد بی اساس است وگرنه کسی که احتمال حقّانیّت آن را می دهد چنین نفرینی به خود نمی کند ، این احتمال نیز وجود دارد که سرکردگان مشرکان برای اغفال مردم گاهی چنین سخنی را می گفتند تا به افراد ساده لوح نشان دهند آیین محمّد صلی الله علیه و آله به کلّی باطل است، در حالی که در دلشان چنین نبود.

(۱۸۸) سوره اَنفال

گویا مشرکان در این سخن می خواستند این مطلب را وانمود کنند که تو درباره انبیای پیشین می گویی ، خداوند دشمنانشان را گاهی به وسیله بارانی از سنگ مجازات کرد (همانند قوم لوط) اگر راست می گویی تو نیز چنین کن.

در «مجمع البیان» از امام صادق چنین نقل شده: «پس ازآن که پیامبر صلی الله علیه و آله علی را در غدیرخم به خلافت منصوب کرد و فرمود : « مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ » این مسأله در همه جا منتشر شد، «نعمان بن حارث فِهْری» (که از منافقان بود) خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت : « به ما گفتی شهادت به توحید و نفی بت ها بدهیم و گواهی به رسالت تو بدهیم و دستور به جهاد و حج و روزه و نماز و زکوه دادی، همه را پذیرفتیم ، ولی به این قناعت نکردی و این پسر (منظورش علی بن ابیطالب است) را خلیفه کردی و گفتی "مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ" آیا این سخن از تو است یا دستوری از طرف خداست ؟ » .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : « به خدایی که جزاو معبودی نیست ازناحیه

خداست »، نعمان برگشت در حالی که می گفت : «اَللّهُمَّ اِنْ کانَ هذا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِکَ فَاَمْطِرْ عَلَیْنا حِجارَةً مِنَ السَّماءِ : خداوندا اگر این سخن از ناحیه تو است بارانی از سنگ از آسمان بفرست » چیزی نگذشت که سنگی بر او سقوط کرد و کشته شد .(۱)

۳۳ وَماکانَ اللّهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَ اَنْتَ فیهِمْ وَ ماکانَ اللّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ

ولی خداوند ، تا تو در میان آن ها هستی آن ها را مجازات نخواهدکرد و (نیز) تااستغفارمی کنندخداعذابشان نمی کند.

مفهوم آیه اختصاص به مردم عصر پیامبر ندارد بلکه یک قانون کلّی درباره همه مردم است ، لذا در حدیث معروفی که در منابع شیعه از حضرت علی و در منابع اهل تسنن از شاگرد علی ابن عباس نقل شده می خوانیم : « کانَ فِی الْاَرْضِ اَمانانِ مِنْ عَذابِ

اللّهِ وَ قَدْ رُفِعَ اَحَدُهُما فَدُونَکُمْ الْاخَرُ فَتَمَسَّکُوا بِهِ وَقَرَأَ هذِهِ الْأیَهَ : در روی زمین دو وسیله امنیّت از عذاب الهی بود که یکی از آن ها (که وجود پیامبر صلی الله علیه و آله بود) برداشته شد ، هم اکنون به دوّمی (یعنی استغفار) تمسک جویید » سپس آیه فوق را تلاوت فرمود .(۱) از آیه فوق و این حدیث روشن می شود که وجود پیامبران وسیله مؤثری برای امنیّت

۱- «نُورُالثَّقَلَیْن»،جلد ۲،صفحه ۱۵۱ .

مردم در برابر بلاهـای سـخت و سـنگین و پس از آن اسـتغفار و توبه و روی آوردن به درگـاه حق عامل دیگری است . اما اگر عامل دوم نیز برچیـده شود جوامع بشـری هیچ گونه مصونیتی در برابر مجازات های دردناکی که به خاطر گناهانشان در انتظار آن هاست نخواهند داشت ، این مجازات ها در شـکل حوادث دردناکی طبیعی و یا جنگ های خانمانسوز و ویرانگر یا اشکال دیگر آشکار می شوند ، همان گونه که انواع مختلف آن را تاکنون دیده یا شنیده ایم . در دعای کمیل که از حضرت علی

۱ « نَهج البلاغه » ، کلمات قصار .

نقل شـده می خوانیم : « اَللّهُمَّ اغْفِرْلِیَ الـذُّنُوبَ الَّتی تُنْزِلُ الْبَلاءَ : خداونـدا!گناهانی راکه مایه نزول بلاهامی شود بر من ببخش » این تعبیر نشان می دهد که اگر اسـتغفار نباشد بسـیاری از گناهان می توانند سرچشمه نزول بلاها شوند . ذکر این نکته نیز لازم است که منظور از اسـتغفار گفتن و تکرار جمله « خـدایا مرا ببخش » یا « اَللّهُمَّ اغْفِرْلی » نیست ، بلکه روح اسـتغفار یک حالت بازگشت به سوی حق و آمادگی برای جبران گذشته است.

۳۴ وَ ما لَهُمْ اَلّا یُعَذِّبَهُمُ اللّهُ وَ هُمْ یَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَ ما کانُوآا اَوْلِیآءَهُ اِنْ اَوْلِیآءُهُ اِلَّا الْمُتَّقُونَ وَ لکِنَّ اَکْثَرَهُمْ لا یَعْلَمُونَ

چرا خدا آن هارا مجازات نکند با این که از (عبادت موحدان در کنار) مسجدالحرام جلوگیری می کنند در حالی که سرپرست آن نیستند ، سرپرست آن فقط پرهیزکارانند ولی بیشتر آن ها نمی دانند.

این اشاره به زمانی است که مسلمانان در مکّه بودند و حق نداشتند

آزادانه در کنار خانه خدا اقامه نماز جماعت کنند و با انواع مزاحمت ها و شکنجه ها روبرو می شدند و یا اشاره به ممانعت هایی است که بعدا از انجام مراسم حجّ و عمره نسبت به مؤمنان به عمل می آوردند . عجیب این که این مشرکان آلوده خود را صاحب اختیار و سرپرست این کانون بزرگ عبادت می پنداشتند ولی قرآن اضافه می کند « آن ها هرگز سرپرستان این مرکز مقدّس نبودند » (وَ ما کانُوآا اَوْلِیآءَهُ) . هرچند خود را متولیّان و صاحبان اختیار خانه خدا می پنداشتند ، « تنها کسانی حق این سرپرستی را دارند که موحّد و پرهیزکار باشند » (اِنْ اَوْلِیآءُهُ اِلاَّ الْمُتَّقُونَ) . « ولی غالب آن ها از این واقعیت بی خبرند » (وَ لکِنَّ اَکْثَرَهُمْ لا یَعْلَمُونَ). گرچه این حکم درباره مسجدالحرام گفته شده است ، ولی درواقع شامل همه کانون های دینی و مساجد و مراکز مذهبی می شود ، «متولیان» و « متصدیان » آن ها باید از پاک ترین و پرهیزکارترین و فعّال ترین مردم باشند که این کانون ها را پاک و زنده و مرکز تعلیم و تربیت و بیداری و آگاهی قرار دهند ، نه مشتی افراد کثیف

و وابسته و خودفروخته و آلوده که این مراکز را تبدیل به « دکّه تجارتی » و « مرکز تخدیر افکار » و « بیگانگی از حق » سازند و به عقیده ما اگر مسلمانان همین دستور اسلامی را درباره مساجد و کانون های مذهبی اجرا می کردند امروز جوامع اسلامی شکل دیگری داشت .

۳۵ وَ ما کانَ صَلاتُهُمْ عِنْدَالْبَیْتِ اِلاّ مُکآءً وَ تَصْدِیَهً فَذُوقُوا الْعَذابَ بِما کُنْتُمْ تَکْفُرُونَ

نماز آن ها (که مدعی هستند ما هم نماز داریم) نزد خانه

(خدا) چیزی جز « سوت کشیدن » و « کف زدن » نبود، پس بچشید عذاب (الهی) را به خاطر کفرتان .

در تاریخ می خوانیم که گروهی از اعراب در زمان جاهلیت به هنگام طواف خانه کعبه لخت مادرزاد می شدند و سوت می کشیدند و کف می زدند و نام آن را عبادت می گذاشتند و نیز نقل شده هنگامی که پیامبر در کنار حجرالاسود صلی الله علیه و آله رو به سوی شمال می ایستاد (که هم مقابل کعبه باشد و هم بیت المقدس) و مشغول نماز می شد دو نفر از

طایفه « بنی سهم » در طرف راست و چپ آن حضرت می ایستادند یکی «صیحه» می کشید و دیگری « کف » می زد تا نماز پیامبر را مشوش کنند . هنگامی که انسان صفحات تاریخ عرب جاهلی را ورق می زند و قسمت هایی را که از آن در قرآن آمده مورد بررسی قرار می دهد می بیند با کمال تعجّب در عصر ما که به اصطلاح عصر فضا و اتم نیز است کسانی هستند که با تکرار اعمال زمان جاهلیت خود را در صف عبادت کنندگان می پندارند ، آیات قرآن و گاهی اشعاری در مدح پیامبر صلی الله علیه و آله و علی است با نغمه های موسیقی توأم می کنند و حرکاتی شبیه رقص به سر و گردن و دست های خود می دهند و نام آن را بزرگداشت این مقدسات می گذارند ، این اعمال گاهی به نام وجد و سماع و زمانی به نام ذکر و حال و گاهی به نام های دیگر در خانقاه ها و غیر خانقاه ها انجام می گیرد . در حالی که اسلام از همه این کارها بیزار است و این اعمال نمونه دیگری از اعمال جاهلی است .

۳۶اِنَ الَّذینَ کَفَرُوا یُنْفِقُونَ اَمْولَهُمْ لِیَصُدُّوا عَنْ سَبیلِ اللّهِ

فَسَيُنْفِقُونَها ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَ الَّذينَ كَفَرُوآا اِلى جَهَنَّم يُحْشَرُونَ

آن هاکه کافر شدنـد اموالشان را برای بازداشـتن مردم از راه خداانفاق می کنند، آن ها این اموال را (که برای به دست آوردن آن زحمت کشـیده اند در این راه) انفاق می نمایند، اما مایه حسـرت واندوهشان خواهدشد و سپس شکست خواهند خورد و(در جهان دیگر این) کافران همگی به سوی دوزخ می روند.

از این آیه اسـتفاده می شود که آن ها حتّی قبل از شـکست خوردن متوجه بیهودگی کار خود می شوند و چون نتیجه کافی در برابر اموالی که صـرف کرده انـد نمی بیننـد گرفتار رنـج و انـدوه می گردنـد و این یکی از مجازات های آن ها در دنیا است . مجـازات دیگرشـان شـکست برنامه هایشان است ، زیرا افراد زرخریـد و مزدور و آن ها که به عشق مال و ثروت نبرد می کنند هرگز نمی توانند دربرابر افراد باایمانی که به خاطر

(۱۹۶) سوره اَنفال

هـدف مقدسـی می جنگنـد بایسـتند . حوادث دنیای معاصـر ما نیز بارها نشان داده که دولت های نیرومند که سـربازانشان را با پول و وسایل شهوت تشویق به جنگ می کردند در برابر ملت های کوچکی که از روی ایمان می جنگیدند به رسوایی مغلوب شدنـد . آن چه در آیه فوق آمده در جهان امروز ما نیز نمونه های فراوانی دارد ، نیروهای اهریمنی اسـتعمار و طرفداران ظلم و فساد و ستمگری و حامیان مذاهب خرافی و باطل ، سرمایه های کلانی برای پیشبرد اهدافشان و بازداشتن انسان ها از راه حق

به اشکال مختلفی مصرف می کنند، گاهی درلباس مزدوران جنگی و زمانی درشکل کمک های ظاهراانسانی، مانندساختن بیمارستان ها و درمانگاه ها و زمان دیگری به شکل کمک های فرهنگی و مانند آن، امّا ماهیت و هدف نهایی همه یکی است و آن توسعه استعمار و ظلم و ستم است و اگر مؤمنان راستین همانند مجاهدان بدر، صفوف متشکّل و پرمقاومتی داشته باشند، می توانند همه این نقشه ها را نقش بر آب کنند و حسرت این سرمایه ها را به دلشان بگذارند و سرانجام جمعشان را به دوزخ بفرستند .

جزء نهم (۱۹۷)

۳۷ لِيَميزَاللّهُ الْخَبيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ يَجْعَلَ الْخَبيثَ بَعْضَهُ عَلى بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَميعا فَيَجْعَلَهُ فى جَهَنَّمَ اوُلآئِكَ هُمُ الْخسِرُونَ

(این ها همه) به خاطرآن است که خداوند (می خواهد) ناپاک را از پاک جداسازد و ناپاک هارا روی هم بگذارد و متراکم سازدو یک جادر دوزخ قراردهدواین ها هستند زیانکاران.

این یک سنّت الهی است که برای همیشه « پاک » و « ناپاک » « مخلص » و « ریاکار » « مجاهد راستین » و « دروغین » « کارهای الهی » و « شیطانی » « برنامه های انسانی » و « ضدانسانی » ناشناخته نمی مانند ، بلکه سرانجام صفوف از یکدیگر مشخص می گردد و حق جلوه خود را نشان خواهد داد و البته این در صورتی است که طرفدارانش همانند مسلمانان راستین « بدر » از آگاهی و فداکاری کافی برخوردار باشند .

فهرست مطالب

اَشکال مختلف آزمون های الهی●●● ۵۵

ص:۱۳۸

فهرست مطالب

موضوع صفحه

ص:۱۳۹

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹